[illegible]

عباسعلی [illegible] ازرع کلش ۱۲ بار

مبلغ [illegible] هشت ۱۵ از آنچه خرج

قنات به ۶۶ [illegible]

با اسم محسوب [illegible] شد و علاوه بر

[illegible]

از [illegible] قنوات [illegible]

[illegible] ۳ [illegible]

جُنگ متفرقه

۲

زبان ما در سجده حاجت ندارد

از چشم یار در اسم

زیارت

محمد رضا

الرحمن الرحیم

محمد رضا خادم

محمد رضا قراچه

بسم الله الرحمن الرحیم

از ناحق

سوختم از غم

زلف تو

عاشق تو

۱

1

هذا الکتاب الشریف المسمی بمجربات المهلکات

ویه تشعی

بسم الله الرحمن الرحیم

قال العلامة البحار انه لما قتل اصحاب الحسین ع و لم یبق معه الا

اهل بیته اجتمعی یودع بعضهم بعضا و عزموا علی الحرب شعر

چون صلا زد عشق بر خوان بلا	نوجوانان در دشت کربلا
بردلان دودمان حیدری	هر یکی سبقت گرفت از دیگری
آن یکی میگفت تا من زنده ام	نو مکن اشک ... عم
دائما میگفت من ...	کز رفیقان زودتر گردم شهید

[illegible]

2

هذا الکتاب الشریف المسمی ابجو نسک المصائب

حال عباس آقا ولد مرحوم ... اسمعیل ... 1132

مجلسی در بحار الانوار میفرماید چون اصحاب با وفای جناب سید الشهداء همه کشته شدند غیر از ... خویشان و اقارب آن حضرت ... نوجوانان عزیز ... جانباز ... در گرد هم حلقه زدند و یکدیگر را وداع کردند ...

الوداع الوداع ...

[illegible]

محمد ابی عبدالله حسین رسید که عبدالله در سه حمله نود و هشت تن را بخاک انداخت

از تشنگی بیطاقت شد تا پای منامی که او را خزاعی دمشقی نام میداد با سواران حمله

نمودند بر او جوان و بدست و پای اسب آنحضرت را انداختند از اسب بر زمین افتاد

در این اثنا عمرو ابن صبیح ولد الزنا پیشانی آنحضرت تنها ته تیر هشته صدای تیر تکبیر

آنحضرت دست خدا حایل صورت کرد و تیر رسید بر کف دست و سر پیشانی دوخت دل

عالمی بسوخت فاصابه السهم کفه ونفذ الی جبهته فشهابه عبدالله امیر

[illegible] دست خود از پیشانی حرکت لیکن الله شود است گاه مطبوع از طفلی [illegible]

نیزه بر تنه مبارک آنحضرت قربان حال این چند شعر بهت بحال

حضرت سید الشهدا وقتیکه از ذوالجناح بر زمین افتاد خاک کرم کربلا

جمع [illegible] ایشان کربلا [illegible] چون [illegible] مادر [illegible]

در اثنا [illegible] سنگ بر پیشانی مبارک [illegible] خون جاری شد

دامن جبهه [illegible] فاتاه سهم مسموم محدد

له ثلث شعب فوقع فی قلبه

[illegible]

مستکه این مدائح گوش حضرت رسید جوانمرده میداند

کحضرت چه لطف در این قدر رسید ثم امام صیحه از دل کشید

یا ولدی علی الدنیا بعدک العفا لمیکه صلی، زعم ابریکر دلت

جز خالق اکر ز دل او که خبر داشت تا انجم آخر که بریده ز تن سر را

او دیده حسرت میوه شعر بسر داشت

دو کتاب تحفة الزائرین که یکی از مؤلفات مرحوم

مجلسی است، و ان کتاب فی الوقایع و دستور العملی است برای ماهها

عشره ثلثه از جمله دو زیارت اول که حضرت صادق ع

بابو حمزه ثمالی دستور العمل میدهد میفرماید ای ابو حمزه

چون بخواهی قبر مطهر و مشهد منور علی اکبر را زیارت کنی

بنزد قبر چلو برو و در زیر پای پدر قبر پسر است ایستاده

بست و بگو السلام الخ و زیارت علی اکبر شیعه در قرات

این زیارت که از امام ششم مأثور است تامل کند و لشی

فنا میکرد در روضه مقدس صحیح تر دیگر نیاورده

بتوجه میفرماید السلام علیک یابن رسول الله وابن

خلیفه رسول الله وابن بنت رسول الله ورحمة الله

دیر کاله طلعت شمس وغربت معقول این زیارت

بدیران بعض ترجمه نمایم که ام زیارت است و ام روضه

یعنی السلام تک یا ن حمید باده باده علی اکبر ویکی الاکبر زاده

سلام بر تو ای پسر رسولخدا و ای پسر خلیفه رسولخدا و ای

رحمت و برکت خدا بر تو باد در هر صبح و شام این ورد

و سلام بر روان تو باد و تربت السلام علیک وعلی ابیه

حلوینک اکر منده ای جان او جد نسل میسوم ار

حضرت صادق سوال میکرد که این سلام بیله

بنده روسیاه بروح مطهر علی اکبر یا ... ومیکوید الله

علیک وعلیه و جلکه کدام روح است ان روحیکه الان

در اعلی علیین شاد است و در خدمت آبا و اجداد است

یا روح محروحیکه روز عاشورا از شدت تشنگی وخستگی

فسرده غم و غصه پدر و مادر و خاندان پژمرده

شده و از دنیا سیر شده و زندگی دلگیر گشته که

چون امام بر سر نعش وی آمد فرمود نور دیده اما انت فقد استرحت من هم الدنیا وغمها وسرت الی الروح والراحة وبقی ابوک

فریدا وحیدا وما اسرع اللحوق بک علی جان تو رفتی از هم و غم دنیا آسوده شدی بروح و راحت رسیدی اما پدرت تنها و بیکس ماند عنقریب بتو ملحق خواهد شد حضرت

صادق ع ابو حمزه را میگوید این سلام بیله بیدن علی اکبر میدهی و میگوئی السلام علی ابدلیکه الان در بهشت پیش پدر است و در میان

آسوده است و بیابانی بدنیکه بعد از ظهر عاشورا از کثرت زخم و جراحت دیگر جان در تن نداشت روایت است که قطعه

قطعه فهم ارباً ارباً باز حضرت صادق میفرماید با ابو حمزه بگو ای زاده بابی انت و امی من مذبوح و مقتول من غیر جرم

پدر و مادرم فدای تو باد ای آقا زاده که تو را بیجرم بی گناه ذبح کردند و تو را کشتند آن چه وقت کشتند آن وقتی که مجلس بودند میفرماید فضربه الناس

بسیافهم در میدان جنگ کشتند با شمشیر و تیر و نیزه زدند ریز ریز کردند روحش بکنگره قصر الهی رسانیدند اما دیگر که کردند

آن وقتی بود که عمر سعد حکم کرد در سر شهدا از بدن جدا کنند و بکوفه ببرند آه و اویلا امام ششم در این زیارت روضه غریبی میخواند که تا کنون

هیچ روضه خوانی نخوانده البته آنحضرت بهتر میدانند که میفرماید بابی انت وامی و دمک المرتقی الی حبیب الله بابی انت و امی من مقدم

بین یدی ابیک یحتسبک و یبکی علیک محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی عنان السماء ولا یرجع منه قطرة ولا تسکن علیک من ابیک

معنی این عبارات فکر نما آنکه پدر و مادرم فدای تو باد ای جوان رشید و ای شهزاده امید حسینی بخاطرم میآید در مرحله ای از میدان که میرفتی و در حضور

پدر استاده ای تو که بار غمهای هشتاد و چهار ساله بسینه اش نشسته و پدر تو را نگاه میکرد و تو را در شدت شهدا آورده میبرد چون نظر به میکرد که انیس و غمخوار

خدا دارد او ... خواهد بکشد ... که آسمان بیاید بسوی رسولخدا میفرستاد و بیچی ... که قلبش نه تو است

چون روز عاشورا شور شهادت بر سر قاسم ابن حسن افتاد بعد از نیله و ولدار بعروس آمد خدمت عم بزرگوار

وداع مینمود اذن جهاد خواست و وصیت نامه پدر را بدست او داد طلب اذن جهاد خواست همینکه امام نظر بر آن نمود قاسم را بیکبار جانباز

دید حضرت دید که در آن وصیت نامه پدر بزرگوارش نوشته بود که هر وقت که ... بیکبار ... شروع کرد بگریه

حضرت امام حسن در آنجا برادر زاده ... خود قاسم را ... تسلیم نمود ... با اتفاق عمو و برادر

محبت دامادی روی در کار زار بکشید امام ... شاهزاده قتلگاه شد مجلس بیکبار حتی اعنی علیها القدر

ان هذا ... با عروس چند دقیقه ... نشستند روی ... مرکب کردند تا آنکه عرض کردند قال الشیخ فی المنتخب قال

شیخ طریحی علیه الرحمه ... علیها و افرد له خیمه

الامام ما ولد الیتیمی ... الی الموت انیوبه

بعد از آنکه فاطمه را عقد بست ... خیمه ... خلوت کردند ...

... ماهیت ... عروس منجی ... بکوش ... بروی قاسم ... دو دوچه

... شنیده ... اما ... غریبی ... قاسم ... الفداء نفسی لنفسک ...

... از جانب ... عروس ... یا عم وانت ... الاحد وحید

یا بن عم ... قاسم ... ما لک عمو جان ... روانه ... قربانت ...

... بیا ... گوش ... در حال آنکه

... عروس ... فرمود

یا جده ... قاسم ... قربان ... دیدم ... تنها ...

یا بنت عم ... الی الاخره دختر عمو ... حضرت ... قاسم ... دید

واتمم ... قیامت افتاد دیدم ... رو به شیخان

خدا کرد ثم ان الحسین ع شق ازیاق القاسم وقطع عمامته نصفین حضرت لباس مبارک گریبان و آستین قاسم را درید و عمامه‌اش را دو نصف

کرد نصفی را بر سرش بست نصف دیگر را بصورت کفن بگردنش انداخت الخ و از این شکل آراست که هر که او را باین وضع ببیند مترحم گردد

و دلش بر ... قاسم ... خدا حافظ ... تمام اهل خیام ... وداع ... عروس ... اراده ... فرمود

اراده جانب ... دختر عم عروس ... قیامت افتاد نوعروس گفت ... قاسم ... فرمود ...

... المقطوعه ... رسول الله ... در صف شهداء ... ازوداع ... حمید بن مسلم

میگوید ... از صف ... روی ... مانند ماه تابان طلوع کرد شمشیر در دست دارد از اهل کوفه ...

میدان ... حمید بن مسلم گفت ... علیه ... حمله میکنم ...

میگفتم ... سبحان الله ... قاسم ...

... امام حسن ... فریاد ... عمو جان ...

... حضرت ... قاسم ... رسید ...

... قاسم ... رفته

روزی پیغمبر اکرم نشسته بود و دید حسین و ابراهیم یکی بر زانوی راست و یکی بر زانوی چپ پیغمبر اکرم

فرحناک گاهی صورت حسین را میبوسید و گاهی ابراهیم را میبوسید در این زمان خوشحالی پیغمبر بود

از اینجا بیگانه خدا نمیخواهد شخص پیغمبر فرح بماند در این اثنا نازل گردید یا رسول الله

حضرت سلام میرساند و میفرماید باید یکی از این دو فرزند فدای دیگری نمایی

پیغمبر اکرم ساعتی تأمل نمود و با خود خیال کردند که اگر حسین را فدا بکنم

من و علی و فاطمه وحشی گریان میشویم یکی اگر از ابراهیم بمیرد من تنها

و مادرش گریان میشوند [illegible] بعد فرمودند ابراهیم را فدای

حسین گردانیدم بعد از ساعتی تب عارض حال او گردید تا سه شب در بستر

افتاد و بعد روز سیم خبر به پیغمبر دادند که ابراهیم در حال احتضار است

۱

پیغمبر اکرم آمد بالین ابراهیم دید در حال احتضار است گریه کنان پیغمبر بر گرفته آمد بیرون

سر به بر دامن چندان گریه کرد تا آنکه محاسن مبارکش از اشک چشم تر گردید راوی میگوید من عرض کردم یا رسول الله

تا امروز ندیده بودم که این قدر گریه کردن برای فرزند فرمود فرزند است دل طاقت نمیگیرد بیا ببین تماماً عرض کردم

یا رسول الله [illegible] دلی داشتی فرزند حسین وقتی که آمد روی بالینش نوحه کنی دیدید [illegible] یا فرق

شکافته با بدن پاره پاره [illegible] یا رسول الله اگر ابراهیم [illegible] علی اکبر حسین [illegible] ساله

همه عمر در پای فهم رفتم خدا حافظ [illegible] چون امام وحید سر نعش شهزاده اکبر رسید

یکدفعه گفت ای تو [illegible] امید جوانم جوانم علی ضایع دل والده کاظم علی

چه خفته ای تو نهال جانم زجا خیز بنگر بحال جانی زمرگ تو بشکست بال جانم

جوانم جوانم علی زجا خیز بنگر جای یکس هست غریب هست بیار همه کس هست

اسیر صف [illegible] ناکس است جوانم جوانم علی [illegible] نکردم [illegible]

دامادیت بمیرم [illegible] کامیت جوانم جوانم علی بدل داشتم آرزوی [illegible]

چه کردی [illegible] قدر جوانان [illegible] جوانم جوانم علی زجا خیز [illegible] مادر

مضطر است [illegible] دلی [illegible] کافر است جوانم جوانم علی

دعای لیله مستجاب شد یا نه به سحر رسید در دهه وقت همون وقتی که حضرت سید الشهدا ع تو جوشن آورد

به رحیمه تمام زنها بر در او حلقه فاتح زده محجبه کرده زیر مینموند مگر جاده ریش لیله

سبب نیامدن علی‌اکبر بر سر تو جوشن چه بود سببش این بود که لیله دعا میکرد بر آن تو جوشن

در این اثنا چشمش به تو جوشن افتاد که خون از فرق مبارکش میریزد دیگر لیله را طاقت نشد

بیاید بر سر تو جوشن اما اگر آنجا شو تلف بیاید در عصر روز عاشوره آمد یا

لان نعش تو جوشن درد دل میکرد گریه میکرد زاری میکرد میگفت علیجان

تو را میدیدم که تو را داماد کنم حجله عیش تو را میدیدم دوا را کنم

اما خبر نداشتم از مرگ نا بهنگام تو که میر لیله شود داد اول جوانی تو

[illegible]

[illegible]

٧

این نشانه اوداع محمود عالم این رحمت کشیده و تمام مردم منتظر اینکه کیه رم در زمان حیات

محمد خلیفه و جانشین قرار داد والیه بزرگ کاغذ از تمام اهل مدینه بیعت بگیرد و در جوف

کاغذ رقعه کوچکی نوشته مخصوص اشراف اربعه مدینه بیعت بگیرد و اگر تعلل و تامل دارند

فایعبا الی بمن ... نوشتم سر نشان ایه را سوی نوشت چون نامه ولید

رسید گفت انا لله و انا الیه راجعون سر جفول هرکت و ادکفت مرا با سپرد فته

متفکر کارهست این کاغذ که الرحمن بنزند تمام دنیا بهم زند چه تلکی از خوف اینکه

مبادا از تمرد قول خلیفه آشوب در مدینه بر پا شود مروان این حکم طلبید با او مشورت

کرد در این باب مروان گفت ای ولید تو مطیع فرمان امیر زمانی و تکلیف تو اینست

که الان این چهار نفر را حاضر کنی بیعت بخواهی اگر قبول کردند و امتناع کردند شمشیر

بکشی این چهار نفر را بقتل برسانی پیش از آنکه فوت معاویه افشا شود بیعت بگیر

و اگر بعد تمام بگو مبادا شورش شود ولید بعد از تامل بیرون عبدالله بن عمر و عثمان را بطلب

اشراف اربعه خبر شدند از چهار نفر در مسجد بودند نشسته صحبت میداشتند که عبدالله بن عثمان

رسید گفت اجیبوا الامیر فانه یطلبکم امیر شما را خواسته تشریف ببرید والیه حضرت فرمود

شما بروید ما خواهیم آمد چون عبدالله بن عثمان برگشت حضرت فرمود من میروم منزل از آنجا میروم

نزد ولید بعد آن محبوب بحمایه تشریف آورد و امر نمود هر که از دیاران جانب و جوانان

روحا جمع شده و شام جوانان شیر پروانه وار بر اطاعت درستی دارکرد شمع

جمع شدند حضرت سی نفر از شجاعان و [illegible] برادر [illegible] عباس انتخاب

فرموده همه حمل با اسلحه رزم و شمشیر [illegible] دست گرفته مطیع امر امام بودند

فرموده همراه من بیایید [illegible] امر [illegible] تکلیف کند

[illegible] او مخالف [illegible] چون داخل مجلس شدم شما در [illegible] منتظر

باشید هر وقت صدا [illegible] بلند کردم [illegible] خانه [illegible]

[illegible] عرض [illegible] اشاره [illegible] عالم

امکان [illegible] حضرت [illegible] تشخیص [illegible] دارد [illegible] ولید

ولید [illegible] تعظیم و تکریم [illegible] حضرت [illegible] صدر مجلس نشانید [illegible]

[illegible] از ان [illegible] حرکت [illegible] فرس [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خلاصه ولید [illegible] مفارقه واقعه هلاکت

معاویه را نقل کرد حضرت کلمه استرجاع [illegible] جاری [illegible] بعد از خبر موت معاویه

ولید نامه یزید [illegible] حضرت قرائت [illegible] و مطالبه اخذ بیعت کرد حضرت فرمود ای

ولید حال وقت [illegible] این مطلب را [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] ولید [illegible] حضرت [illegible] قبول کرد [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آیا [illegible]

8 [illegible] اتفاق [illegible] عقل [illegible] ازان [illegible]

اتفاق [illegible] بهوش آمده دید [illegible] جراحت [illegible] امام

[illegible] ظاهر است [illegible] علی [illegible]

[illegible] محمد حنفیه [illegible]

[illegible] شیعیان [illegible]

برادر زاده [illegible] برادرش [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن
كثير وما انتم بمعجزين فى الارض وما لكم من دون الله من ولى
ولا نصير وفى المجمع عن على ع قال قال رسول الله ص خير آية فى كتاب الله
هذه الآية يا على ما من خدش عود ولا نكبة قدم الا بذنب وما عفى
الله عنه فى الدنيا فهو اكرم من ان يعود فيه وما عاقب عليه فى
الدنيا فهو اعدل من ان يثنى على عبده وعن الصادق ع فى هذه
الاية كذا روى نحو الخبر السابق عن ابى عبد الله قال قال النبى ص
يوما لاصحابه ملعون كل مال لا يزكى ملعون كل جسد لا
يزكى ولو فى كل اربعين يوما مرة فقيل يا رسول الله اما زكوة
المال فقد عرفناها فما زكوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال
فتغيرت وجوه الذين سمعوا منه فلما رآهم قد تغيرت الوانهم قال لهم
هل تدرون ما عنيت بقولى فقالوا لا قال بلى الرجل يخدش الخدشة
وينكب النكبة ويعثر العثرة ويمرض المرضة ويشاك الشوكة وما اشبه
ذلك حتى ذكر فى آخره حديث اختلاج العين يخطر بالبال و
جوه لتسمية النبى ص هذه الاية خير الايات الاول انه جعل الله فى الا
ية العبد كاسبا وفاعلا لافعاله فيبطل قول الجبرية ويثبت فاعلية

بيزيد ابن معاويه بيعت نكنم بخدا قسم هرگز نخواهم كرد فوراً از جا برخاست مروان
در غضب شد رو كرد بوليد بخدا قسم اگر الان از جای بيعت نگرفتی ديگر براو ظفر
نخواهی يافت امشب او را حبس كن تا فردا در حلقهٔ عام از او بيعت بگيرد والا
تعلل و تأمل نكرد سرش را بكش و او را بقتل برسان بمرتبه غيرت الله بحركت آمد
امام همام تبارك فرمود كه يا ابن زرقاء زانيه انت تقتلنى ام هو ... يا ابن زرقا
زانيه تو بر امثال ما امير بوده و [illegible] متحول صدا ... برادرم عباس [illegible] دما ... از
محارب ... دو ... نقدم ... حضرت اقدس ... با نور رسول الله ... [illegible]
مروان [illegible] سخن متلو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... ابن عویجه میگوید روز عاشورا دیدم ابوالفضل را سر را بغیر پوش تنها [illegible] میلید نزدیک
رفتم عرض کردم ای ابوالفضل [illegible] خوف دارد [illegible] سر را [illegible] داد و دیدم [illegible]
راست [illegible] و چشمها [illegible] فرمود [illegible] عویجه [illegible] اگر از [illegible] عالم
معرفت [illegible] للعلم [illegible] عباس [illegible] دل او خوف [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] مسلم میگوید عرض کردم [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] زینب آمد [illegible]
[illegible] وارد شریعه فرات [illegible] آب [illegible] عمر سعد گفت ای
[illegible] آب [illegible] جانها تمام [illegible]
[illegible] ۵۲

وقتیکه ابراهیم خلیل الله مأمور [illegible] چون فرزند خویش اسمعیل آمد [illegible] اسمعیل
[illegible] فرزند [illegible] حاضر [illegible] که ترا در [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] یا ابا الفضل [illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] فرمود
[illegible] فرزندم [illegible] اولاد [illegible]

[illegible]

و [illegible] چون حضرت اسمعیل را [illegible]
[illegible] ابراهیم فرمود [illegible]
[illegible] اثنا [illegible]
[illegible] دارد حضرت خلیل فرمود [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] خلیل [illegible]
[illegible] خلیل خدا [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خلیل [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] الخلیل [illegible] خلیل [illegible]
[illegible] خلیل [illegible]

استمداد کردیم [illegible] سعید [illegible] خلیل [illegible] سعید [illegible]
فرزند خود [illegible] از شیطان [illegible] خلیل [illegible]
از [illegible] عرضه [illegible] [illegible]
السجده [illegible] محمد [illegible] علی خان [illegible] زیارت [illegible] دمشق [illegible]
[illegible] دمشق [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] از دست [illegible] سر [illegible] الحج

۵۳

او ابتدا [illegible] اهل بیت [illegible] مدینه [illegible]
مدینه [illegible] اهل [illegible] مدینه [illegible] آمد [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] الحق [illegible] والحسین منه [illegible]
والرسل منه علی [illegible] محمد حنفیه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] از مدینه [illegible] نظر [illegible]
[illegible] از [illegible] آمد [illegible] امام [illegible]
[illegible] واقعه آمد [illegible] عم [illegible]
[illegible] از [illegible] آمد [illegible]
[illegible] آمد [illegible] نعره [illegible] اخی انی اخی انی
قرة عینی [illegible] ثمرة فؤاد [illegible] انی اخی الحق [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
یا اخی [illegible] زنان [illegible]

---

۱۱ ۴ ۱۲

منهال ابو [illegible] وارد کوفه [illegible] دیدم اطفال [illegible] در [illegible]
[illegible] تعجب کردم سبحان الله [illegible]
اطفال [illegible] دیدم [illegible] اطفال [illegible]
زاده [illegible] کردم که [illegible] نظر کردم [illegible]
[illegible] از [illegible] کردم [illegible]
[illegible] کردم
[illegible] دیدم [illegible]
[illegible] ذالک [illegible]
[illegible] لا حول [illegible] منهال [illegible] از دست [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] منهال
[illegible] [illegible]
[illegible]

٣

چه قدر شعبده این گنبد مینا دارد | عقده‌های دل من بین چه معما دارد

زینب آوردن و دو دست شتربان دادن | ای فلک خواهد انصاف که دادا ردد

گفت از حجت سوز که بود دم اسوختن | دردها بین که ندانم چه تمنا دارد

بسکه زینب از در تماشا میکرد | الغ [illegible] دل آتش سوزان دارد

چون [illegible] مرده برای پسر | تا زخم ما اگر اطفال تمنا دارد

سهل ابن ساعد روایت میکند از من در شهر شام بودم دیدم بعضی خضاب کرده‌اند و بعضی را شادی میکنند و بعضی [illegible] در میان حجرها نشسته گریه و زاری میکنند نزدیک رفتم گفتم چه خبر است در این شهر بعضی گریه میکنند و بعضی شادی میکنند ملک تو غریبی گفتم بلی من غریبم گفتند تو شیعه علی و دوست علی هستی یا نه گفتم بلی فرمودند اما ما گریه میکنیم برای اینکه جای ما باید [illegible] اهل بیت را اسیر کرده‌اند الان وارد میکنند شادی اینها برای اینست گفتم از کدام دروازه داخل میکنند گفتند از دروازه ساعات رفتم دیدم سواره‌ها میآیند و پیاده‌ها میروند [illegible] [illegible] دیدم [illegible] از سنگ [illegible] سنگ [illegible] این [illegible] که [illegible] نشان [illegible]

12 ١٣

سهل میگوید دیدم زین العابدین سید الساجدین غل بگردن با پا زنجیر بسته [illegible] رفتم سلام کردم جان [illegible] گریه [illegible] تحریک [illegible] دستم فرمود ای سهل الله [illegible] جامه [illegible] [illegible] از ما [illegible] سهل میگوید عرض کردم [illegible] فرمود [illegible] قسمت [illegible] سهل میگوید قسمت کردم یک قطعه [illegible] عرض کردم یک قطعه [illegible] فرمود [illegible] [illegible] فرمود زنجیر [illegible] که زنجیر کردن [illegible] داشته خون از زیر زنجیر جاری [illegible] حالت [illegible] یک [illegible] تیغ [illegible] آتش [illegible] آتش گرفته [illegible] بفریاد [illegible] آمد [illegible] امام چهارم [illegible] سید سجاد زین العابدین غل بگردن [illegible] افکنده از [illegible] ریخت [illegible] از اهل شام [illegible] آتش [illegible] شعله [illegible] زمان [illegible] میگوید [illegible] سید سجاد [illegible] امام محمد باقر [illegible] دیدم [illegible] [illegible] فرمود [illegible] [illegible]

مرویست

وقتیکه خلیل خدا روزی در زمینی کربلا کردش میکرد ناگاه اسب آنحضرت سکدر رحفلا وان بزمین افتاد که از پیشانی مبارکش خون جاری شد رو بدرگاه قاضی الحاجات عرض کرد الهی

تمام زمینی که دیدم که از من خطائی ذلتی بر من وارد نشده بهاین زمینی که در زمین این

جبرائیل نازل شد عرض کرد ای خلیل خدا ملک این زمینی که مسمی شناختن این زمین را

کربلا میگویند هر پیغمبری که پا به زمین گذارد خونش میریزد اینجا حلقی که درین زمین

شهید خواهند کرد جبرائیل گفت برادران حضرت فرمود ملعون است در دنیا و آخرت

قاتل حلقی حضرت خلیل گریه کرد که ذکریه شهدا است ان حضرت هم گریه فرمود

ای حیوان تو از کجا دیدی و برای من گریه میکنی الحیوان بزبان فصیح تکلم کرد ای خلیل

چگونه گریه ندارم و حال آنکه پیغمبر خدا بر روی من سوار است و اسب پیغمبر را

این بلا رسیده تکلم کرد در زمینی کربلا یک اسب دیگر را گریه کرد در این

زمینی ان حضرت الجناح حلقی این بلا تو وقتیکه حوادث بهمبدان سیر و چند

قدمی از خیام حرم رسید لاتیه الشهداء دید ذو الجناح قدم از قدم برنمیدارد

فرمود ای ذو الجناح مگر از ملکی خوف داری ای حیوان بزبان فصیح عرض کرد ای آقای

من از ملکه خوف ندارم نگاه کن که لا دلد سکینه مظلومه است بدهانی ذو الجناح را

گرفته لا فرمود سکینه جانی گریه نکن یک وقت گریه کن که به پای یار روی

بینی لا از اسب بر آمد شیر دار دلداری داد دختری را

ام بعبیر فرمود اینجا سید الشهدا دلداری میدهد نازدانه دختر خود و وقتی که آمد

روی نعش بابا رسید دراینجا که دلداری داد سکینه ای شیعیان عوض آنکه دلداری

بدهند انقدر کعب نیزه و تازیانه بر بدن نازنینش که حالا میبینی یکی

بلند وابتا واحینا ای شه محترقه که خون از تو سکینه گله دارد طفل

شیر خواری دارد نکات ان قدر حوصله دارد یکطرف درد اسیر طرفی در یتیمی این زره

عشق مجازی ام قدر حالیه دارد یکطرف نعش شهیدان غرق خون

یکطرف ظلم و ستم از حد فزون یکطرف اطفال تو حیران ببین ای که تیر آن از امام حرمه

مرویست

وقتیکه سید الشهداء خواست که تقدیر در تمام شیعه دور قیر حیدرم بیعتمیکنی وداع

نماید نور ظلام کشاد و فتوا قدر و دان نشد یک کشت و دیگر قدرت روس

قبر حیدرتی قبر همان عبدالله دوست گرفته گریه کرد که این شهید بد بکلیه صنف عارض

شکایت کرد از دست امت یا جدا حق مرا گرفتند الان بیانی رسید که

کشیدند نماند گریه کرد تا غش کرد در عالم رؤیا جدش رسول را دید که میفرماید

جانی جان حبیبم خواسته با لب تشنه و گرسنه کشته شوی و اهل بیتت را دست بیگیرند

تا سید الشهدا از خوف بیدار شد و قبر جد بزرگوار را وداع نمود کنار قبر مادر برادر [illegible]
وداع نمود تمام قبور دوستان و شیعیان را وداع نمود اتفاق رسم است که هر دیده
باز دیدن دارد حال سید الشهدا قبر مادر برادر را وداع نمود ایشان بیمار
دلداری آمدند بلی اما در چه وقت هنگام شب یازدهم عاشورا دو جگر
ها را بیاوردند حرام زاده مرا زنند زیر جامه دستهای را از کار افکندند دست قطع
کرد در اول پس میگوید دیدم خود چراغ از آسمان به زیر آمد دیدم از میان چراغ
چهار نفر بیرون آمدند یکنفر زن و سه نفر مرد آمدند سوی نعش [illegible]
که [illegible] میفرمایند سر سید الشهدا ملحق به دنیش شد [illegible] زانو نشسته [illegible]
السلام علیکم جمیعا و رحمة الله و برکاته بعد از آن شکایت [illegible] کرد از امتان جدش یا جداه
امتان تو جوانان ما را کشتند اطفال ما را ذبح کردند زنان ما را اسیر کردند یا جداه
مرا ضعیف و بیکس [illegible] دمیکه رحمت علی الکرم [illegible] تمام اهل حرم [illegible]
که تو جوان مرا [illegible] پاره [illegible] دیگر مادر زهرا بیا [illegible] آمد
همون وقتیکه سر سید الشهدا [illegible] آمد [illegible] سر حسین را از میان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای عجب صبح تقاضای ایام آمد
روز تیکه پیراهن یوسف بسوی کنعان آمد

کور کرد دیده یعقوب که از هجر پسر
باز یعقوب بسی خرم و خندان آمد

مهر خوشنفس بلقیس بسوی [illegible] صبا
هدهد خوش خبر از نزد سلیمان آمد

کاش امروز کسی مژده به زینب میداد
که جانی نو بسر وقت یتیمان آمد

یکه بود از باد صبا [illegible]
منتظر باشی که سقای یتیمان آمد

کاش امروز کسی مژده به لیلا میداد
که علی اکبر از جانب میدان آمد

بلی مژده به لیلا دادند در چه وقت همون وقتیکه جانی میفرمایند
ز نعش جوان لیلا را خبر کی که در حق جوانش دعا کند طاقت آمده مقابل علی
نقل کرد آرد من از خدام شنیدم که دعای مادر در حق فرزند مستجاب است
لیلا آمد موی سر را پریشان [illegible] میکند ای خدایی که یوسف را به یعقوب
رسانیدی و اسمعیل را [illegible] ابراهیم گردانیدی یکمرتبه دیگر پسرم علی را
بمن برگردان [illegible] دعای لیلا مستجاب شد یا نه بلی مستجاب اما لیلا
میخواست علی [illegible] ببیند یک وقت صدای علی بلند شد یا ابتاه
[illegible] راوی میگوید

تاخت در میدان امام با وقار   قدرت حق کرد بمردم آشکار هر زمان میگفت
با صوت جلی   در کجائی نور چشمم علی   هر طرف میتاخت هر جا میدوید
از جوان خود نمی‌دید آثار زد ندا گفت ای لشکر که من بی یاورم اکبرم کو
اکبرم کو اکبرم   از چه رو بر اکبرم ناخشید   نوجوان من کجا اند جدید
تا سید الشهدا آمد تا بموضعی رسید دید علی در میان خاک و خون غلطیده
از اسب بزیر آمد سر علی بزانو گرفت و دستی آرام نگرفت سر علی سینه
چسبانید و دستی آرام نگرفت   آخر لب بر لب علی نهاد مثل شمیم [illegible]
آنکه تا بمردم علی جان صدا زدی بناله فرمود بابا علی جان اگر مطلبی یا حاجتی
داری بفرما جان الآن [illegible] که [illegible] در جواب بابا نمی‌تحرکی کند بابا من مطلبی ندارم
مگر آنکه ببینم قلیلی اکرام کن چرا علی جان   که او داغ جوان تازه دیده
که بیان صبور نمود دیده   پدرم میگذارد او تنها نشنید که جان [illegible] اکبر بنید
به [illegible] مادرم [illegible] بابا   [illegible] لیلا

مروت

وقتیکه سید الشهدا تمام یاران خود را شهید دید آمد میان خیمه ها از اهل
بیت خدا حافظ تمام اهل بیتش را وداع نمود بعد از آن فرمود خواهر جان
زینب اسب سواری مرا بیاور ایضا خواهران مرا در [illegible] کار حاجتی بکی رسیده
که وقتیکه میخواست سوار شود علی اکبر قاسم عون و جعفر همه حاضر بودند از
یکی اسب حاضر میکرد دیگری زیر بغل آنرا میگرفت یکی رکابش گرفته و یکی
دست آن را گرفته بعد عزت و احترام سوار مینمودند الآن کسی را نمی بیند
بغیر خواهرش زینب دیگر [illegible] عباس با دل [illegible] حال با [illegible] معلوم است
که تحلیل وقت تیر [illegible] میکند الآن بهر طرف نگاه میکند بغیر از [illegible] عباس
یکی را نمی بیند [illegible] در روان [illegible] که [illegible] خالی [illegible] سفارش میکرد
خواهر جان زینب اطفال را سیر کرده و دلدار بده بعد از من از خیمه بیرون
نکنی خواهر جان تا من جان در بدن دارم نیاید از خیمه بیرون که [illegible]
اعدا [illegible] معلوم است که حاضر سوار اسب شد [illegible] همانی که چند قدمی
در رفته دید صدائی [illegible] که میگوید مهلا مهلا [illegible] اخی [illegible]
عطف عنان نمود فرمود خواهر جان زینب [illegible] سفارش کردم تا من

جان در رسیدن زره از خیمه بیرون نیاید عرض کرد حق با شماست عمه جان بگذارید
لکن وصیت مادرم زهرا اینجا طرح آمده مادرم فرمود هر وقت دیدی که حسین
سر و دو بیمی که در عوض از من زیر گلوی او را ببوس زینب آمد زیر
گلوی برادر بوسید کدام گلو را عوض گلوی داغ بنفس میبوسید ای
برادر از عوض گلوی او بوسید که مرد لا اله الا الله تا حضرت [illegible] کشید دید زینب در
خیمه که آسید الشهداء فرمود ای ظالم میخواهی بدانم کجا میبرد
اگر میخواهی سرم را جدا کنی روی سینه بخاک بسپار از قفا سر ما را جدا
نیزه و خنجر استر تحمل بار سید الشهداء خاک تلیه داده در گرد التدبیر کاگاه
چند قدمی که [illegible] با چه خیال کرد ادامه از هر [illegible]
معقد هم تیر توبه و داع کند تو بکم بیا و داع ننگین [illegible]
بخیمه دید سید خاهرش زینب خاتون شکسته آمده در خیمه [illegible] صدا زد
خاهر جان زینب دیگر جواب نیامد یا بنت محمد المصطفی دید جواب نیامد
یا بنت علی المرتضی دید جواب نیامد صدا زد یا بنت فاطمة الزهرا دید
جواب نیامد از اسب بزیر آمد میان خیمه زینب دید خاهرش غش کرده

۱۶ آمد سر خاهر بعدا می گرفت تا خاهرش از غشوه بهوش آمد خاهر را تسلی
داد و بنا را [illegible] با خاهرش زینب میفرماید خاهر جان من خود از روی شرمنده ام
از خجالت سر بزیر افکنده ام دختران پدر ستارن [illegible] زیر پای اشتران
پا زن کشید که خرد سیلی سکینه دم مزن عالمی زون دم زون
برما مزن گفت الله عمرک الکبیر یا زو [illegible]

روایت

روزی امیر المؤمنین بروی منبر موعظه میفرمود حضرت در پایه منبر نشسته
بود در اثنا گفت آب میخواهم امیر عرب فرمود کیست که از این آب
نور دیدهٔ حسینی آب بیاورد قنبر از جا حرکت کرد [illegible] آب بیاورم
ابو الفضل در آن وقت ۳ ساله یا چهار ساله بود است از جا حرکت
رفت خدمت مادرش ام البنین عرض کرد مادر جان آب از برای برادرم
حسین که در مسجد آب از پدرم خواسته بیاورم قنبر [illegible] بچه خالی
معلوم است یک کاری [illegible] ۲ [illegible]
شوق میکند قدری از آب کرده آمد پیش قنبر که آب دار برادرم حسین

و در آنجا که دید امیر المؤمنین علیه این حالت را دید گریه بسیار
این یک مرتبه بود ابو الفضل آب از برای حسین آورد یکمرتبه دیگر
آنوقت عقب از برای برادرش حسین محزون و خیلی صدای
العطش العطش اطفال بلند بود میکردند و شیون میکردند وارد
شریعه فرات شد مشکی از آب بر داشت که بیاید ملاحظه با جهد
لعنت ابن عباس ابن از مردی است که برادرت حسین تشنه
باشد و تو آب بیاشامی آب بریخت مشک را آب کرده از شریعه
بیرون آمد عمر سعد صدا زد ای لشکر اگر آب بلب خوش حسین و
سعد و یاران او برسد یکی از شما باقی نخواهد ماند تمام لشکر یکمرتبه حمله کردند یک حمله
هشتاد نفر از ایشانرا بدرک واصل کرد کسی مقاومت میدان نکردند
با اینکه قنفذ برادر ... از زیاد ... با همه این اسلحه و آهن
ناگاه ... ابن ورقا ... از کمین ... تخله ... آمد دست راست مبارکش
از بدن جدا نمود ... والله ان قطعتم یمینی ... تا ضعف کرد در اثنا
حکیم ابن الطفیل الطائی دست چپ آنرا قطع کرد مشک ... از رقت ... انداخت
و تمام امیدش این بود که آب را بدست برادرش حسین برساند علی ابن ... تیر
بمشک آمد و آب ... ظالمی ... عمود ... فرق ... زد صدا
بلند یا ابا عبد الله علیک منی السلام

۱۷ روایت وقتیکه سید الشهدا خواست از مدینه تشریف ببرد تمام
جوانان بنی هاشم را از خورد و بزرگ همه را خواست امر فرمود یکقطار شتر
از شمشیر و نیزه و خنجر بار نمایند و یکقطار شتر از آب و طعام و اسباب خیام
حرم امام بار نمودند جوانان بنی هاشم همه حاضر شدند بعد از آن امام رو را بابو
الفضل برادرش نموده اشاره علی کرد فرمود برو میان بازار و کوچهای
مدینه تمام دوستان و شیعیان را وداع بنما رفتند ابو الفضل و علی
آمدند میان کوچه و بازار مدینه تمام دوستان و شیعیان را وداع نمودند
و بزبان حال میگفتند بنی هاشم بغربت میرویم دیگر نمی‌آئیم بکربلا میرویم
تمام اهل مدینه مثل شخص جوان مرده گریه و زاری مینمودند حضرت فرمود
تمام اهل بیت را سوار نمایند با مر او تمام اهل بیت را سوار نمودند
بغیر فاطمه علیله را و ... میگوید دیدم زن مجلله بیرون آمد ابو
الفضل شمشیر را برهنه کرده در جلو میرفت و میگفت ایها الناس
غضوا ابصارکم حتی تمر بنت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
... امام آمد زیر بغل خواهر را گرفت ابو الفضل ...
... علی اکبر ... گرفته بعد حضرت ... احترام سوار شدند
معلوم است دختر امام و خواهر امام است باید اینطور باشد اینجور ان برای

ملعون تیره دیگر هم زینب سوار در کجاوه بود در یازدهم عاشورا و قتیکه اسیران را
وارد میدان قتلگاه کردند همه نعش ها را دیدند شغل گرفته گریه و زاری مینمودند
زینب آمد روی نعش برادر نعش برادر را بغل گرفته با حال
تحزن تکلم میکند برادر کشته شده یا نخواب بگو هر چه زینب با تو است برادر زینب
گردیده عریان نه سجده مانده برای تو نقابی برادر دلها سیاه گم روانم
از راه و نه ... آب ندارم ... سفر ... برادر در ... ضرب
در ... گریه کردی ... زینب گریه شدید شکایت کرد
از دست ... ملعون تیره عمر سعد لعنتی صدا زد
ای لشکر اسیران را سوار شتر کنید ... زینب صدا زد تا ... میکنند
ای قوم کسی نزدیک شما نیاید ما خودمان یکدیگر را سوار میکنیم
زینب با کلثوم تمام اهل بیت سوار شدند ... ام کلثوم سوار
... زینب ... تنها ... برادر محرم زینب ... وقت سوار
شدم ... نه محمل نه عماری ... یا ... اگر ... تا ... سیه رو
... بعد از آن ... از ... کربلا ... تنها ...
... زبان ...
در ... از جفا

۸

ام

در بحار روایت شده از سعید ابن معاذ و عمرو ابن سهیل که گفتند ما خودمان
در مجلس یزید بودیم و گفتارش را شنیدیم و کردارش را دیدیم و دست
ستم برافراشت چوب یا شمشیر یکه در دست داشت گاهی بر چشمان نور
دیده پیغمبر اکرم اشاره میکرد و گاهی اشاره بلب و دندان آنحضرت اشاره میکرد
بنحویکه قلب تمام حضار بدرد آمد از ... گفتند مرد
زن ای ... که این ستم را دید ... از ظالم این ...
از ... دندان حضرت ... زیرا که خودم دیدم حضرت رسول لبهای
... مقام ... و ... میبوسید ... یزید ... از
ظلم ... و از روی ... سر مطهر نگاه میکرد ... از ... زید
... و گفت ای ... خدا ... از این ... کردن ...
... اگر ... دان ... و لازم ... تعقلی ...
حکم ... از ... زید از ... و گفت یا این ...
که از ... از ... که ... تر ...

هم زیاد

بگوید آنکه روزی دیدم رسول خدا را که امام حسن مجتبی را بروی زانوی راست
خود نشانده و امام حسین را بروی زانوی چپ نشانده پس دست خود روی
سر هر یک گذارد و زبان باین دعا گشاد که یارب این دو فرزند رسولند
روان حیدر و جان بتولند سپردم بتو اینها را از آفت ز دست هر
شقی و اشرار امت سپردم بتو ودیعت میگذارم علی را با دو فرزندی که دارم
خداوندا نگهدار این امانت زشر خلق و از اهل خیانت

إنّ بعد قتل الحسین رکبت العسکر علی [illegible] و ینهبون و یتو
جه الی الخیام بعد از آنکه سید الشهدا را بقتل رسانیدند تمام
لشکر ابن سعد رو بطرف خیام حرم امام را آوردند میگوید من دیدم
طفلکی دامن عمه اش را گرفته میگوید عمه جان این لشکر آمدند خیمه ها را آتش
زنند و نیز دیدیم که ما را بقتل برسانند تمام زنها آمدند خدمت
زین العابدین یعنی سید الساجدین زینب عرض کرد یا ابن اخی انت حجة الله
و انت امام الان من قبل جدک و ابیک ما التکلیف لنا فقال الامام یا عمتی
علیکن بالفرار تمام زنها فرار کنید همه رو بیابان نهادند فرار کردند راوی گفت
میگوید دیدم زنها پا برهنه فرار میکردند از زنها دختری میان یک خیمه میرود بیرون میدود

من یا خودم خیال کردم که این پا دنیا هست و فرزند او در میان این خیمه
میباشد نیز دیگر چیزی سوال کردم بی بی جان چرا مثل زنهای دیگر فرار نکردید
فرمود چه طور فرار کنم و حال آنکه بیمار در میان این خیمه دارم و نمیتوانم
بیرون کنم از آن میترسم که آتش بر فروزند میان خیمه بیمارم بسوزد از آن میترسم
که آتش شعله بگیرد میان خیمه بیمارم بمیرد حمید ابن مسلم است میگوید من دیدم
طفلکی دامنش را آتش گرفته دلم بحال او سوخت خواستم بروم آتش دا
منش را خاموش کنم گفت راوی در میان یکدار دختری آمد بیرون فر
ستیهم وار معجر از بر دمن بها اینش آتش افتاد بطرف دامنش ۲ هر زمان
میکشید یا صوت جلی سوختم آتش گرفتم یا علی ۲ نه نتوانست کند آتش خموش
نه کسی بر فرق او صدا دگوش [illegible] الصغیر بکمانشی که من میخواهم او را بزنم یا
او را به جهة تمامی الیتیم [illegible] دست کوچک را در رو گذارد فرمود یا
شیخ لا تضربنی انا الیتیم یا شیخ مرا مزن من یتیم

ای شیعیان فغان ز غریبان کربلا — گریم بحال زار اسیران کربلا
آیا کسی چه بشنوی خوار و زار شد — آه و فغان ز جور لعینان کربلا

ای شیعیان شما را دیگر بگذارید هر گاه کسی طفلی را بزند یا حرف درشتی بگوید
بچه یکی میرود با و التجا میکند حال با دیدید که اگر کسی طفلی را از تنه
در حضور پدر بزند چه قدر رنگت متغیر میشود و میخواهی که آن شخص را بهلاکت
برسانی بوا ما ملکیه حق و بقیش مساوی است در حضور شاه ابتعد را باز
داشتی سیلی بر رویش که رویش نیلی گردید در چه وقت محروم وقتیکه اسیران
را وارد میان قتلگاه کردند هر یکی نعشی را در بغل گرفته گریه و زاری مینمودند
نعش برادر را در بغل گرفته گریه میکرد و با زبان حال میگفت آه محرومی دین

ای برادر جان چرا اسیر شدی — از چه رو بیزار از خواهر شدی
من جان پیش تن صد چاک تو — پاره پاره از دم خنجر شدی
ای برادر جان بغیرت خواهرت — کز ستم تو بی علی اکبر شدی

سکینه مظلومه دید که ایشان فرصت نمیدهند که قدری خود گریه بکند
بی اختیار خود را روی نعش پدر انداخت ایشان ستمکاران کوچک را بکنار
میبرد پدر را انداخت گریه کرد گریه شدید پس شکایت میکند دعا میکند ای پدر بیا

خیمه‌های ما را آتش زدند اموال ما را غارت کردند و الان ما را اسیر کردند
خیلی دیده شده هر جا طفلی را اذیت کنند اگر صاحبی دارد التجا با و میآورد سکینه
مضطرب شده التجا بنعش پدر آورد شمر ولد الزنا با طفل رسید سکینه نعش پدر
بزرگوارش را در بغل گرفت دید چه کند اگر کسی طفل یتیمی را ظلم میکند آن طفل
پدر یکسی میگوید و دامن او را بدست میدهد سکینه دید که پدرش سر ندارد
ولباسی در بر ندارد که بگیرد نعش پدر را در بغل گرفت و با زبان حال با نعش پدرش
میگفت ببین مگذار این قوم عدوان — تازیانه زنند بر تن زار یتیمان

بحر نیزه تو بودم بیا نظاره کن ذلیلم
ای شه بحر بخون از تو سکینه گله دارد — رسید لشکر اعدا ای پدر جان ذلیلم
یک طفل چه در یتیمی ظلم دد و درد اسیری — طفل بی‌بابا تو آخر چه قدر حوصله دارد
این ره حلق مجاز چه قدر حال له دارد

چرا افتاده در خاک صحرا جان بابا — زجا برخیز ببین حال ما را — ببین خیز دا اسیر ... بابا جان
پدر فلک از دهم شد ستمگران بد اختر جان بابا — اما تو از ... بیا بی مروتی حمیت ... چرا او ما تنها جان بابا

سینه شکسته گردن کج مرتضی غریب   آه دلم رود ز دستی بر کام غریب
خواهی غریب بگیت یا هر غریب ترا ... دم   در کاظمین موسی جعفر جدا غریب
زینب جدا غریب سکینه جدا غریب   در کربلا حسین بمشهد رضا غریب

مرویست وقتیکه ثامن الائمه وارد مجلس مامون علیه اللعنه شد
آن ملعون از ازل و الابد از راه مکر و حیله از جا حرکت کرد تعظیم
بجا آورد و دست در گردن امام انداخته تکلیفا امام را بوسید
و در پهلوی خود نشانید بعد از صحبت زیادی رو بغلام خود کرد
قدری انار و انگور از برای حضرت حاضر کن غلام آن ملعون رفت انار
و انگور حاضر کرد آن ملعون خود شخصا [illegible] برداشت که زهر آلود است
زهر مار نموده حضرت تعارف بخوردن انگور آقا فرمود [illegible] بعد از
اصرار زیادی آقا [illegible] برداشت خوشه چند دانه تناول فرمودند
جگر مبارکش آتش گرفته از جا حرکت کرد آن ملعون عرض کرد
یا ابن عم کجا میروی [illegible] بکیمرتبه در حضور مبارک بهره برداشتیم
حضرت فرمودند ظالم بانجائی میروم که مرا فرستادی [illegible] مبارک را

بر سر کشید از خانه آن ملعون بیرون شد ابا صلت میگوید دیدم آقا
وارد حجره مبارک شد فرمود ابا صلت درها را ببند عرض کردم آقا جان
شما امام هستید یا دشمنان هستید مردم ندیدن کامیاب نشدند آقا فرمود ابا صلت
من غریبم کسی ندیدن غریب نمی آید شاید فرمود بگیر ابا صلت فرشهای حجره را
بر چینی ابا صلت میگوید عرض کردم آقا جان چرا فرشهای حجره را بر چینم فرمود
یا ابا صلت انی غریب احب ان اموت علی التراب حتی الوفات
الفقراء و الغرباء من شیعتی علی التراب لا ینالوا بعدی حالی و یتأسونی
ای ابا صلت من غریبم دوست دارم بروی خاک جان بسپارم تا اینکه اگر
فقیر یا غریبی از شیعیان من روی خاک جان بسپارند بر ایشان سخت نیاید
و وقتیکه آمین بکنند این شکه زهر آلوده را بروی خاک میکشند و شما در این حال
امام ایشان را غریبی دور دیدم زمان غریبی غریب خانه و بیابان [illegible] ناقه
غریب بدو بیت آنکه شهزاده بکه [illegible] [illegible] خدا [illegible] دادن
مانند ملایان قربانیان خوار زار نه بنزدیک [illegible] اگر شاهی بمیرد [illegible] از وطن
میبرند [illegible] الهی [illegible] بنشر [illegible]

افراشت چون قبه علم زرنگار طوس | مهر تو رخ چون بهشت برین کرد دیار طوس
ای صاحب ولایت و عصمت ز روضه‌ات | بر کاینات هست کنون افتخار طوس
یک طوف روضه تو بصد حج معتبر | روز جزا قبول کند کردگار طوس
چون حج اکبر است طواف مزار تو | ای جهان ز روضه تو افتخار طوس

البته باید استبعاد نباید نمود که هر یک مرتبه زیارت کردن حضرت رضا
معادل است با هزار مرتبه زیارت مکه معظمه زیرا که خود آنحضرت
میفرمایند زیارت کردن من معادل است در نزد خدا با هزار حج
شخصی میگوید سؤال کردم از امام محمد تقی ع که هر یک مرتبه زیارت کردن
پدرت علی ابن موسی معادل است با هزار مرتبه حج است فرمودند بلی بخدا
قسم با هزار هزار حج معادل است هرگاه عارف بحق او باشد و او را
امام واجب الاطاعة بداند روایت شده که شخصی را ولد نمیشد مکرر باو
گفت دیده ببر ببارگاه علی ابن موسی الرضا که مراد تو حاصل میشود و بر حاجت
براورده شد چون چنانکه کرد خداوند باو پسری داد هر کس بقصد حاجت
و مقصدی ببارگاه آنحضرت مشرف شد بحاجت رسید شخصی دیگری
من درد پا داشتم بحدی که شبها نمیتوانستم بخوابم روزی مشرف
خدمت حضرت رضا یعنی مشرف ببارگاه آنحضرت شدم از آن خاک روی

شکمها بپای خود بستم فوراً درد ساکت شد تو گفتی که اصلاً نبوده از اول
صدوق است میفرمایند در عیون اخبار الرضا که محمد بن ... یکی از اهل
روایت کرده که گفت من شکی داشتم در امامت حضرت رضا در شب
تاریکی در میان خانه خود خوابیده بودم در آن وقت دیدم نوری ساطع
شد از مشهد مقدس حضرت رضا بطوری که اطراف از او روشن شد مثل اینکه
گویا روز است و چون یقینی نداشتم با امامت او پس قصد کردم آن
مشهد شریف و در او مقفل دیدم گفتم خدایا اگر امامت رضا بر
حق است پس بگشا این در را ناگاه گشوده شد باز گفتم شاید از
اول بسته نبوده پس آن را بستم بحدیکه یقین کردم که بدون مفتاح
گشوده نمیشود و گفتم خدایا اگر امر رضا حق است بگشا این قفل را
دست زدم گشوده شد پس داخل شدم و زیارت کردم و نماز خواندم و با اما
مت او اعتقاد کردم هر کس که مقدور او باشد و نرود زیارت نکند آنحضرت
را ظلم کرده در حق خودش در روز قیامت حضرت رضا در خدمت جدم
شفیع خواهد بود از ابی الصلت هروی روایت کرده اند که آنحضرت
باو فرمود فردا داخل میشوم بر این فاجر اگر بیرون آمدم و عبا بر سر نینداخته بودم
با من تکلم کن و اگر سر را پوشیده باشم با من تکلم نکن پس صبح غلام مخصوص آمد و عرض
کرد اجابت امیر المؤمنین کن آنحضرت برخاست نعلین در پا پوشید روانه شد هنگام

در عقب رفتم چون وارد بر مامون ملعون شدیم دیدم که در نزد آن ملعون طبقی است پر از
انگور و انواع میوه‌ها و خوشه‌ای در دست داشت و بعضی از آن را خورده و مرزهائی [illegible]
و از جای خود برخواست و آنحضرت را در بر کشید و میان دو چشمان آنحضرت را بوسید و با خود
نشانید و آن خوشه انگور را به آنحضرت داد و گفت ای پسر پیغمبر انگور نیکوتر از این ندیدم
حضرت فرمودند انگور بهشت بهتر است از این انگور پس مامون ملعون عرض کرد بخورید
از این انگور حضرت فرمودند مرا معاف کن [illegible] بعد از اصرار زیاد [illegible] تا چار
سه دانه تناول فرمود و [illegible] و از جای خود حرکت کرد و عبای مبارک
را بر سر کشید آمد بیرون ابا الصلت میگوید با او تکلم نکردم تا داخل سرا شد و
در را ببستند و رفت بر فراش خوابید [illegible] [illegible]
را ابا الصلت بیا [illegible] [illegible] حضرت ابو [illegible]
د آزرده تنم شده غربت وطنم [illegible] شده غربت وطنم حکرم پاره دل خسته
از غصه [illegible] [illegible] از دل صد چاک [illegible] از این [illegible] تو بر جای [illegible] سر بر خاک شدم
کردم [illegible] [illegible] شده غربت وطنم
شده غربت وطنم خواهم [illegible] [illegible] شده [illegible]
[illegible] شده غربت وطنم [illegible] فرزندم آید
[illegible] شده غربت وطنم [illegible]

وقبرٌ ببغدادٍ لنفسٍ زکیّةٍ تضمّنها الرحمن فی الغرفات وقبرٌ بطوسٍ یا لها
من مصیبةٍ توقّد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله
قائماً یفرّج عنّا الهمّ والکربات دعبل عرض کرد این قبر طوس قبر کیست
فرمودند آن قبر من است و منقضی نشود ایام و لیالی تا آنکه طوس محل تردد
شیعه و زوار من گردد کسیکه مرا زیارت کند در غربت من در طوس با من
باشد در روز قیامت و گناهان او آمرزیده باشد در بحار و اعلام الوری از
هرثمه ابن اعین روایت کرده‌اند که آنحضرت او را طلبیدند و فرمودند یا هرثمة هذا
اوان رجوعی الی الله تعالی و لحوقی بجدّی و آبائی و قد بلغ الکتاب اجله
پس فرمودند این طاغی عزم کرده بر قتل من و زهر دادن من در انگور و انار
و فردا مرا طلب خواهد کرد [illegible] خواهند که [illegible] خواهد کرد
الی ابا الصلت میگوید در [illegible] بستم و در صحن سرا مغموم و مهموم و محزون [illegible] تا گاه
دیدم جوانی خوش صورت با موهای مجعّد که اشبه ناس بود بامام رضا حاضر گشت
پس بسرعت بسوی او رفتم و گفتم من این دخلت و الباب مغلق فرمود
الذی جاء بی من المدینة فی هذا الوقت و هو الذی ادخلنی فی الدار

دالباب متعلق عرض کردم تو کیستی فرمود انا حجة الله علیک یا ابا الصلت انا محمد بن
علی پس بجانب پدر خود رفت و مرا فرمود بیا چون حضرت امام رضا ع را نظر بر فرزند
شد افتاد برخواست و او را در بغل کشید و پیشانی او را بوسید و حضرت جواد خود را بر سینه پدر
نهاد میبوسید و بعد با یکدیگر سرّی و نجوی ادا نمودند که من نفهمیدم و دیدم بر
لب امام رضا ع کفی ظاهر شد که از برف سفیدتر حضرت جواد او را میلیسید و
بعد دست خود را درمیان جامه پدر درآورد و چیزی را که شبیه بعصفور
بود بیرون آورد و بلعید حضرت رضا ع دار دنیا را وداع نمود حضرت جواد
فرمود ابا صلت ایتنی بالمغتسل والماء من الخزانة سرور نگار
چه عجب بر سر آید خوش است که پسر بر سر پدر آید که وقت ~~مرگ پدر~~
واحه همان که روز در زمانه بر پدر که وقت کسیر بر سرش پدر آید
گفتم چه باد حاشی وقت مرگ اگر او هزار ناله جان سوزم از جگر آید
حضرت جواد آمد روی بالین پدرش را غسل داد کفن کرد و دفن
نمود بدست مبارک خود حضرت جواد ز مدینه بطوس آمد نمی دانم چرا علی ابن
الحسین زین العابدین ز خیمه تا بقتلگاه آن قدر نبود نیامد [illegible]
و کفن نماید حضرت رضا در میان خانه سرش در بالین منوز هم میگویند
ها میگوید غریب است اما آن هم خاکی در وقت جان دادن رو اینجا که
کرم کربلا نه فرزند نه مادر خواهر این که سر را روی خاک گذارد یا خدا رضا بقضا

دعیف حالیه میگفت و عرض میکرد خداوند اتو آگه ز حالم که مست و محو صهبای وصالم
بجز تو نیست کس از رضایم ترکت الخلق طرا فی هواکا اگر بی نی زنند احدا
سرم را کشند از جا و پاره پیکرم را کشند ار اکبر و گر اصغرم از ترکت طرا فی هواکا
منم انعاشق که جان لله تنا دهم زنیر نیز پیکان ننالم ز پا مال سم اسبان ننالم
ترکت الخلق طرا فی هواکا و گر عریان شود ار گشته پیکر یا ز آن بمیرند اطفال کر دختر انم
اسیر یکی شود از جام الم ترکت الخلق طرا فی هواکا من سر در تنور ظلم عدوان
من و ندان ان چوب خیزران من اهل و عیال و شیخ و بیران ترکت الخلق طرا فی هواکا
خداوندا تو آگه ز حالم که مهر شیعیان دل بر ملالم بجز عفو تو نبود در خیالم ترکت الخلق طرا
فی هواکا و ایتمت

16

فلما بقی الحسین ع فریدا وحیدا بلا ناصر و لا معین نظر یمینا و شمالا
والتفت الحسین ع نحو خیم اصحابه و انصاره و لم یر فیها احدا لذا الله
التفت الی خیام اهل بیته فلم یر عنهم احدا فنادی باعلی صوته وا
قلة ناصراه و اغربتاه الا هل من ناصر ینصرنی و هل من مغیث
یغیثنی هر چه طلب یار کرد لا کس یاریش را نکرد و جوابش را ندادند آمد
میان خیام حرم تمام اهل بیتش را وداع نمود سوار بر ذوالجناح رو بمیدان
نهاد مهلکه بما رسید اشتغالشان امام شهید دید کسی یاریش نکرد با آن حالت بمیدان

سینه اکبر دست گرفته از جا حرکت داد و از حرم قدم نهاد ولکن از ضعف و شدت
بیماری طاقت استقامت نداشت بار دیگر بزمین افتاد میکند و سینه را بهمراه
خود میکشاند شنید و گویا سفر [illegible] لبیک رسیدم بسر کار [illegible] دارم سر یاری
کار تیغ [illegible] شهید فرزند دلبند [illegible] بدان حال دید مانند
باز بهر جهاد شتابد [illegible] بیمار شکسته بال [illegible] و دید و او را در بغل گرفت
و بسوی خیمه برگردانید و فرمود ای فرزند دلبندم [illegible]
با وجود این حالت بیماری علی بعد از من تو حجت خدا بر خلق و بر شیعیان
من امامی و پیشوائی بعد از من خلیفه در روی زمین و قائم بامر خدا
[illegible] علماها پدرم علی و جدم سید [illegible] و ائمه هدی
از نسل تو خواهند بود تا روز قیامت و هرگز خداوند عالم خالی نگذارد
روی زمین را از امام و حجت از آل رسول و ذریه بتول برگردانید
زین العابدین را [illegible] بمیدان [illegible] تمام اهل بیت [illegible]
که سید الشهدا آب از [illegible] اینقدر رنگ [illegible] یکمرتبه
صدای صیحه ذوالجناح خالی بلند شد تمام اهل بیت خالی از
میان خیمه ها دویدند دیدند ذوالجناح با یال پر خون و زین
واژگون اهل بیت [illegible] ذوالجناح را گرفته هر یکی سینه [illegible]

و زاری مینمودند سکینه هر بار ذوالجناح را در بغل گرفته بزبان
حال میگوید ذوالجناح زجه با زین نگون آمدی غرق خون آمدی
از صف معرکه با زخم فزون آمدی غرق خون آمدی راکبت چون
شد ای مرکب اقبال [illegible] ازجه صیحه بانوی
درون آمدی غرق خون آمدی خبر از سر [illegible] کاکل تو
کاکل سنبل تو [illegible] غرق خون آمدی ذوا
لجناح زجه [illegible] در [illegible] سینه دریغ
[illegible] چون آمدی غرق خون آمدی با لب تشنه [illegible]
[illegible] با حال زبون آمدی غرق خون آمدی
ذوالجناح تو مرا [illegible] تا بگیرد [illegible] از [illegible]
[illegible] آمدی غرق خون آمدی
در جلد ششم بحار است که روزی پیغمبر اکرم از وادی میگذشت دید
آهوئی را در [illegible] الذ دید آهو زار زار میگرید نزدیک رفت
آن حیوان بدست [illegible] حضرت افتاد از قدرت خدا عالم بزبان فصیح

عرض کرد یا رسول الله امروز سه روز است که این شخص یهودی مرا گر
فته و دو طفل دارم در فلان صحرا منتظرند الان از گرسنگی بهلاکت
رسیده‌اند حضرت شما اذن بگیرید تا من بروم بچه‌هایم را شیر بدهم و برگردم
حضرت فرمودند اگر بر نگشتی چه خواهی کرد عرض کرد یا رسول الله
حلقه [illegible] شما را [illegible] میگذارم و برمیگردم حضرت با شخص یهودی
فرمود که این آهو را رها کن برود اطفال خودش را شیر بدهد و برگردد
شخص یهودی گفت چه خواهد شد [illegible] این آهو میرود
حضرت فرمودند ضامنم آهو را رها کردند رفت تا اینکه با اطفال
خود رسید گفت ای اطفال بیائید و شیر بخورید که
پیغمبر خدا در ضمانت من است اطفال گفتند حالا که ضامن
است ما شیر نمیخوریم ما هم با تو میائیم خدمت حضرت آهو
با اطفالش آمدند تا خدمت پیغمبر اکرم رسیدند بدست و پای او ا
فتادند و سرها را بپای حضرت آن جناب میمالیدند شخص یهودی
همینکه این حالت را مشاهده کرد آمد بدست و پای حضرت افتاد خیلی

عذر خواهی از حضرتش و در حال اسلام و اول شخص بود در میان
مسلمانان آن آهو هم با طفلش زنده شد بسعی رسول خدا پیغمبر اکرم آنها
را برد و در صحرا [illegible] هر یکی را بگردن یک آهو نمود و فرمود
بروید من گوشت شما را بر تمام مخلوق حرام کردم و آن هر بچه آهو
در صحراها گردش میکردند و کسی متعرض آنها نمیشدند هر کسی میدید
میگفت اینها رها شده رسول خدا است صیادان آنها را
صید نمیکردند بنظر من هم صیادان صحرا از رسول خدا [illegible]
مگر اینها اولاد رسول خدا نبودند اگر آن هم آهو رها بچه بودند
اینها ذریه حضرت محمد بودند که مردان اینها را کشتند و زنان آنها
اسیر کردند اینقدر تازیانه به بدن نازنین زدند که صدای
وا محمدا وا علیا بلند شد حضرت [illegible] و دختران در میان قتلگاه
سر زدند هر یکی [illegible] گریه و زاری میکردند آمدند تمام
اسیران را سوار نمودند زینب یکه [illegible] برادر
سرها [illegible] حال میکند ادا [illegible] جان برادر [illegible] نگر حال خواهر
تو [illegible] زینب [illegible] برادر [illegible] خیلی از [illegible]

تنت پامال از سم تکاور حسین گریبو کو عباس ناکام حسین گریبو کو شهزاده اکبر
که دائم در در زینب را که عطشان لب آب از تشنه ببریده که
عرض از کوی تو رفته هزاران صلی الله [illegible] صلی الله [illegible]
چه گذشت است [illegible] روز عاشورا سینه و دست [illegible]
بکفار و اعدا ملت [illegible] دامنش بگرفته طفلان بکفر
ان یکی از [illegible] اعدا گریه غش دیگری میگفت یا با العطش
در خبر است که روزی فاطمه زهرا وارد گشت [illegible] پدر رسول پیغمبر
[illegible] زهرا [illegible] پهلوی نگاه بکرد او همه دید پهلوی
[illegible] پیغمبر [illegible] میتوالد زهرا [illegible] گریبان ببند [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] فرمود فاطمه جان مرا گریه [illegible] خدا انکه باید
[illegible] ای پدر بزرگوار من امروز رفته رو بگهواره حسین
[illegible] حسین را در میان گهواره پیغمبر برای [illegible] فاطمه
دست [illegible] دانست از خدا [illegible] فاطمه در آن
[illegible] فاطمه [illegible] من [illegible]
[illegible] دقت [illegible]

که یا رسول حق سلام میرساند و میفرماید از آن روزیکه حسین متولد
شده ملائکه آرزوی دیدار حسین و زیارت کردن حسین [illegible] مجدداً
امر فرما حسین ترا پایین تا آوردیم تمام ملائکه [illegible] زیارت
کردند یا رسول الله من عرض کردم بار الها زمین وسعت
ندارد [illegible] ملائکه [illegible] از آن مرحمت فرمود تا بردم قنداقه
حسین را با سماها بیاورم تمام ملائکه زیارت کنند از آن مرحمت
فرموده آمدم قنداقه حسین را با سماها بردم تمام ملائکه زیارت
کردند و الان که دعا [illegible] در میان گهواره گذارد خبر بفاطمه داد
از جا حرکت کرد رفت [illegible] گهواره دید حسین [illegible] رامی
[illegible] حسین را [illegible] بیدار کنند ای شیعیان بیا [illegible]
[illegible] حسین [illegible] بیدار [illegible]
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
دیدم داغ اکبر داغ اصغر دیدم

حضرت فاطمه در مدینه گریه کردند یکی دختر بعضی از مردم بود که بعد از پدر
شش مقدار هیچ یا زیاد دیگر یا کمتر ... روز بالند گریه کرد
گریه شدید مردم مدینه تنگ آمدند خدمت علی عرض کردند
یا علی بفاطمه بگو یا شب گریه کند یا روز که در یکی از این ...
وقت ما آسوده داشته باشیم ... این خبر را بفاطمه داد
عرض کرد یا علی مرا مردم شهر مدینه کار نیست دلم گرفته
و رقت گریه اختیار نیست زمین بگو که زهر ... از دنیا
... دیگر مهمان شما یار فاطمه دیگر ... حضرت
... بود که بعد از رفتن سید الشهدا ... گریه کرد روز گریه
... میگوید ... مدینه میکند ... دیدم صدا بلند است
بزبان ... میگوید ای پدر وطن ... و ... ای پدر ...
... ای پدر رفتی ... که در وطن ...
علیه ...
عباس ... فراموش ...
... ای پدر ...
گفتند ...

عرب میگوید من رفتم در الباب ... دیدم حضرت علیه ... آمد
گفتم ... میروم اگر کاغذی یا سفارشی دارید ... آورم
... فرمود عرب هر کجا که ... دیدی جوان قامت بلند
منبر علم در دست ... در طرف راست ... او
... در طرف ... چون خال ... در صورت دارد آن
برادر من ... صورت او ... با ... عرب آمد ...
... میگوید من دیدم ... تکیه کرده
عرب میگوید من رفتم ... کردم فرمود عرب از کجا میآئی ...
از مدینه نامه از حضرت فاطمه علیه ... نامه ...
عرب با ... میکند فرمود عرب ...
جان ... علیه ... از ره ... علم و ... علمدار
بهر طرف ... میکنم ... از ...
... نه لشکر و نه علمدار نه علم ...
... آه برادر ... علیه ...
دیگر ... فرمود ... قال با ... دارد ...
... قتلگاه ... علی جان فاطمه علیها ...
روز ... اما ... از ... شب ...
... دید که در میان خاک ... از خواب ... کرد

در میان صحن حرم گریه میکرد و میفرمود غریبم بابا مظلومم بابا فاطمه
دید روی دیوار صحن حرم گریه میکند در عالم معنی فاطمه فرمود ای
امیر عرب اگر غلط قاصد شهدای و گر نه از چه سبب خون زده [illegible]
بگیر بلا تو اگر رفتی بگو [illegible] بگویم که چه گو [illegible] حالت پدرم
امیر عرب [illegible] خبر از قتل امام دارم فرمود خدایا بخیر یا بابایم [illegible]
جواب [illegible] داد امیر عرب [illegible] بخورم [illegible] منم [illegible]
[illegible] اهل ولایم ولی قاصد زود [illegible] خبر بدهم [illegible] بدان ای
[illegible] صنیم [illegible] اورا دیدم با [illegible] علی اکبر [illegible] بر خاک [illegible]
زعباس دو دست از تن جدا گرد بدان زینب اسیر اشقیا شد

٢٠

چهار زن در عالم بچه در رحم با ایشان تکلم کرد یکی حضرت [illegible]
که در رحم با مادر [illegible] یکی حضرت عیسی بود [illegible] مادرش
مریم تکلم کرد ~~یکی علی ابن ابیطالب بود که با مادرش فاطمه بنت اسد~~
[illegible] یکی سید الشهدا بود که با مادرش فاطمه تکلم کرد و تکلم [illegible]
فاطمه زهرا روز بروز عطش او زیاد میشد و از رحم مادر
صدا میزد یا اماه انا عطشان و چون [illegible] تا اینکه متولد شد
رسم است هر کس که خدا [illegible] عنایت میکند [illegible]

٤ فاطمه زهرا بود که با مادرش خدیجه تکلم

میخواهم امام در سید الشهدا [illegible] حامل [illegible] علی ابن ابی طالب
متولد شد جبرئیل نازل شد یا رسول الله [illegible] سلام میرساند [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] یا رسول الله بعض از امتان تو [illegible] مردم
[illegible] ترا در زمان [illegible] خواهند کرد لعنة الله فی الاخرة
[illegible] اول ولادت آنحضرت گردند و تا آخر عمر آنحضرت گریه
[illegible] ابن علی کشته شد [illegible] ابی عبد الله از میان
برداشته [illegible] معاویه علیه [illegible] بود که اگر این
[illegible] نیفتاد [illegible] ابی عبد الله [illegible] بود کار بجان رسید
که تمام [illegible] ابن زمان علی [illegible] سب میکردند واجب بود که
بعد از هر نماز [illegible] بار [illegible] علی [illegible] نکنند
[illegible] زمان معاویه [illegible] نفر [illegible]
در یک [illegible] یکی [illegible] نکند [illegible]
[illegible] بودند در [illegible] میان [illegible]

ننشست و نماز فجر و اشعار معاصی [illegible] که قرار [illegible] الحمد
امیر المؤمنین [illegible] برای خوشنودی معاویه مسجد ضلی بمناسب بعد از
ان جا [illegible] کردند و اسم ان مسجد را مسجد الحق کذ [illegible] خدا
و [illegible] انها را بشکند و خدا لعنت کند انها را برای [illegible]
دینی طاهر و احکام [illegible] کشته شدن آن سید الشهدا که [illegible]
[illegible] کند یا بگیرم یا لذ [illegible] بیش [illegible] شهید بکن شنید
. ارد در تعزیت سید الشهدا [illegible] ای عزیز [illegible] بیا [illegible]
برصاحب ابن علی [illegible] انز ما نیکه لا از روی [illegible] بروی خاک
کربلا افتاد یا [illegible] خاک [illegible] جبرئیل آمد [illegible] گرد ریو
لا [illegible] رضها تنها بر آن حضرت حسین بزبان
حاک [illegible] میفرمود جبرئیل [illegible] خبر دار از [illegible] تب دیدار
یا رب [illegible] کشته [illegible] حالا [illegible] توان
[illegible] جبرئیل جبرئیل [illegible] جبرئیل زند [illegible]
. از اکرم [illegible] بنمایند روی [illegible] [illegible]

[illegible]

٣٠

روز در اس [illegible] انورم [illegible] آفتاب [illegible]
میکل ان جبرئیل جبرئیل [illegible] بیمار [illegible] آشوب
[illegible] ابن ضیها و [illegible] از [illegible] دعا
[illegible] در اضطراب الجبرئیل جبرئیل ان [illegible]
جبرئیل [illegible] دیدنی لذا [illegible] بر [illegible] خدا بروی [illegible]
[illegible] ابکی [illegible] بیجا درین [illegible] کوفه [illegible]
الجبرئیل جبرئیل ان جبرئیل ٢١
میثم ابن تمار که یکی از صحابه حضرت [illegible] بود در زمان
[illegible] خدمت کرد [illegible] خدمت [illegible] علی ابن ابی [illegible]
تا زمان حضرت سید الشهدا بعد از [illegible] بکه [illegible]
[illegible] میثم [illegible] که [illegible] علی [illegible] خبر داد [illegible]
در [illegible] که [illegible]
لذ [illegible] که [illegible] خواهند [illegible] میثم [illegible]
[illegible] خواهند [illegible] علی
[illegible] دست [illegible] و زبانت [illegible] خواهند [illegible]

دروغ گفته [illegible] ای ملعون [illegible] یم دروغ [illegible]
بسلطه [illegible] مولا [illegible] از پیغمبر نقل میکرد [illegible] از جبرئیل و جبرئیل
[illegible] نقل [illegible] زنهار ملعون جلاد [illegible]
هر دست [illegible] اول [illegible] مگر [illegible] با او [illegible]
بردند همون در ضمیه امیر المؤمنین [illegible] فرمود که [illegible] مینمایند
آه [illegible] درهمان حالت مردم مداحظ [illegible] کران [illegible]
دوستی علی [illegible] این [illegible] بر حق [illegible] از [illegible] بر باطل [illegible] والان
[illegible] علی بود [illegible] نمایند [illegible] که مولایت علی [illegible] گفته
[illegible] لازم [illegible] هر دو دست [illegible] زبان
[illegible] خواهند کرد [illegible] نخواهند [illegible] بعلاوه [illegible]
که الان [illegible]
[illegible] طور [illegible] جمع [illegible] که
[illegible] خبر یابی [illegible] که الان
[illegible] لا [illegible] حکم [illegible] قطع
در حالی قطع کردن زبانش [illegible] مردم [illegible] زبان [illegible]
[illegible] دروغ گفته [illegible] زبان [illegible] الان [illegible] زبانم لا
[illegible] که [illegible] از [illegible]
این زبان [illegible] چند نفر [illegible] او [illegible] ببرد [illegible]

چند نفر معلمان از جان [illegible] مسیح [illegible] بر دار [illegible]
[illegible] کردند اما [illegible]
در زمان شهید شدن سید [illegible] چرا کس [illegible]
فرزند [illegible] بنمائید عوض [illegible] بیا [illegible] اولاد
بنما [illegible] با زدم [illegible] حرامزاده [illegible] دست
از بدن جدا [illegible] جان [illegible] که آل [illegible]
[illegible] بنما رحم [illegible] منافق [illegible]
[illegible] گفته [illegible] آه [illegible] رحم کا [illegible]
[illegible] شرم [illegible] ملکی [illegible]
[illegible] از دل [illegible]
و مادر [illegible]
طاق [illegible] انگشت [illegible] دیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] ملکی [illegible] رحم [illegible]
و مادر [illegible] تحت [illegible] بخواند [illegible]
[illegible] نکو [illegible] انکه [illegible]
[illegible] اسید [illegible] له

مگو تا ببند صنع تا بکی   صید صیاد فنونی تا با بکی عرق دریا
ای تمنا گشتی دیو نفس خویش تا کشتی   گر خلاص خواهی از دنیای دون
دیو نفس را در اول زیر کنی   گر نصیحت خواهی اینک دار گوش از پی روشن
دلان در پندش زنون نصیحت پر خوشم از خویش کرد فارغم از هر غم
نوش کرد یاد آن حضرت سلطان دین   عمر کاندر جهان نامد قرین
مهر قاسم ابن زمان بنیاد کنم   در غم والدوه وا ماری کشتم مرویست
وقتیکه نوبت جان فشانی و قرعهٔ قربانی باسم قاسم ابن حسن در آمد سلطان حسین
کلبرگ عارضش هنوز لذمیده ملکه الحمد تکلیف نرسیده بر یاری عمش [illegible] خطه
نجف دیده هر چه استغاثه و طلب یاری مینماید کسی یاری نمیکند آمد
خدمت عمش حسین یا عماه مرا اجازه حرب ده تا جان خود فدای قدوم همایون
[illegible] نمایم که طاقتم طاق شده حضرت اجازه نفرمودند قاسم گریه کرد
آمد دست بگردن عمش انداخت اینقدر گریه کردند [illegible] دارد هر [illegible] عشق
گریه دلند سید الشهداء چون قاسم عازم جان بازی فرمود بر و اهل بیت
وداع کرد بنا بر خبر شیخ [illegible] فعقل له علیها و اقر خیمة لهما
حضرت قاسم آمد میان [illegible] تمام اهل [illegible] عمه [illegible] وداع
نمود تا آمد در خیمه عروس ناکام فرمود [illegible] خدا حافظ تو عروس از

جا چرکت بکرد یا ابن عم یکی میروی و مرا یکه میسپاری [illegible] وقتیکه نو عروس
را بخانهٔ میبرند با کسی آشنا نباشد بجز داماد تمام مقصودش [illegible] داماد
یکساعت بیش او ننشیند [illegible] کار قاسم بجا رسید [illegible]
[illegible] با عروس نه نشیند نو عروس دست به دامان قاسم انداخته بر این حال
میگوید گفت یا ابن عم تو از من جدا از زود میشه گفت از وصل تو ناکام مرا مقصود بود
گفت ای قاسم [illegible] آتشی بجانم زنی کلام گفت افتاده بجانم آتشی از بهر امام
گفت گردن راحتی از بهر شکستم [illegible] گفت [illegible] بابا [illegible]
گفت از هجر تو مشکل جان برم ای نور عینی گفت میکردم کنون قربان بابت [illegible]
گفت از وصلم نگشتی [illegible] کامراد گفت بابم کام زیر تیغ قوم بدنهاد
بعد از آنکه قاسم بمیدان رفت بنا بر خبر [illegible] شیخ نقل از [illegible] احل
عمر ظالم مقابل قاسم آمد سید الشهداء دید [illegible] که مثل کوه [illegible] در مقابل
قاسم تمام اهل بیت را صدا زد [illegible] ظالم مقابل [illegible] برادرم حسن آمده [illegible]
من دعا میکنم و شما آمین بگوئید بلکه یتیم برادرم از دست این ظالم [illegible]
حضرت دعا یکرد و تمام اهلبیت آمین گویان فاطمه در [illegible] خیمه قرآن در دست [illegible]
و عرض میکنند آمین یا رب العالمین [illegible] خیمه [illegible]
[illegible] سکینه خیمه طرف [illegible] گریان [illegible] فاطمه

آلمیش الندە بہر قرآن یوشی یوشی دیویورار خدای سبحانہ الهی الله اسلامه سلم اخلو الله

٢٣

هر ولیت وقتیکه سلمان فارسی در مداین قبض روحش بعالم
اعلی رفت مردم آمدند در سر او جمع کردند گریه و زاری میکردند و نوحه
و ندبه مینمودند متفکر بودند و متحیر بودند در غسل دادن و کفن و دفن کردن
سلمان فارسی ناگاه دیدند سواری که بر اسب اشهبی سوار بود آمد و مردم
ایستاده بدست خودش سلمان را غسل و کفن و دفن نمود و خودش
بر سلمان نماز خواند آنگاه مردم آمدند سر او را گرفتند بدست پای
او افتادند که ای مرد مبارک تو کیستی آنگاه نقاب را از روی خود برداشته
تمام مردم دیدند جمال منور امیر البررة و قاتل الکفرة علی امیر المؤمنین
میکی مولانا و مولی الثقلین حال بیایید عرض کنیم یا علی
از مدینه آمدی بجهت سلمان فارسی را غسل و کفن و دفن کردی
از مدینه تا نجف تا کربلا اینقدر راه بنجه نمی دانم کجا بود که این
فرزندت حسین را بدن شریفش تا سه شبانه روز عریان بی غسل و
بی کفن روی این خاک گرم کربلا افتاده کسی نبود که او را تغسیل و تکفین و
تدفین نماید علاوه بر این اهل بیت او را اسیر کردند کردند مرا اینکه
دل اهل بیتش بدرد بیاید آوردند از میان قتلگاه گذرانیدند تمام خود سلمان را

شتر ها بر جای الداخته هر یکی نعش در بغل گرفته گریه و زاری مینمودند عمر سعد حرامزاده
میگفتند ای کاروان محل ها چه بندید و اسیرانرا سوار شتر کنید بیبیم زینب حرامزاده
میگفتند ای کاروان محل ها نه بندید مهلت بدهید تا این کشتهها وداع
بنمایم الان کاروان محل نه بندید اسیران وا دیگر لیلا را دمی مهلت
دهید دم تا بیوسیم همی دست و سر از تن جدا را اگر ال علی را تشنه کشتند
نکر نکنند انچه مدفون کشتهها را بده مهلت که تا سر بگیر حاجی بر اشم سیراب
طفلهارا تا مثل کوفی ببوسم با بیوسم صحیح کشته از تیر جفا را

٢٤

روزی امیر المؤمنین با پیغمبر اکرم نشسته بودند امیر المؤمنین عرض کرد
یا رسول الله آیا دوست داری برادرم عقیل را حضرت پیغمبر فرمودند
انی احبه لک و لحب ابی طالب یا علی من عقیل را دوست میدارم
به دو جهت یکی اینکه برادر تو است دیگری اینکه محبت ابی طالب خیلی او را دوست
میدارد و بار الها ترا چه الفت که دوست داشتنی او است او آنکه بزیارت
که پسرش مسلم در راه فرزندت حسین کشته خواهد شد در مقتله ماه ذی حجه
الحرام بود که حضرت مسلم خروج کرد در روز نهم آنحضرت را گرفتار کردند و لهم

وقتیکه حضرتش وارد کوفه شدند کوفیان جمع شدند با حضرتش بیعت کردند و نزدیک
بغروب آفتاب هشتم ماه ذیحجة الحرام حضرت مسلم نماز کرد دید کسی از کوفیان باقی نیست غریب و
یکه و تنها نمی داند بکجا برود از میان مسجد بیرون رفت تا رسید دید پیره زنیست
سلام کرد فرمود قدری آب داری آن ضعیفه قدحی پر از آب از حجره آورد
خدمت حضرت آب را خورد تکیه بر دیوار خانهٔ طوعه اینها طوعه گفت ای مرد چرا
نمیروی فرمود بکجا من غریبم و کسی را نمی شناسم و نمی دانم بکجا بروم طوعه گفت
از کجا هستی و اسمت چیست فرمودند حسین ابن علی را میشناسی گفت بلی
می شناسم فرمود من پسر عم حسینم کوفیان مرا خواستند و با
من بیعت کردند والان مرا اینطور یکه و تنها گذارده اند آیا امشب یکجا
جا بمن بدهید آن زن حالت را فکر کرد یک کلبهٔ اطراف ایشان اگر بشود جای نان منه
کشید کمال نعمت از برای من حضرت مسلم چون خسته بود و کوفیان
و خان با او اینطور معامله کردند از غصه خوابید بعد از ساعتی طوعه غذا حاضر
کرد حضرت فرمودند نمی خورم بواسطهٔ اینکه عمم علی بود در خواب دیدم فرمود فردا
میهمان ما هستی و شکم را از غذای دنیا سیر نکن تا با شکم خالی خدمت خدا
خدمتم بروم چونکه خبر با بن زیاد رسید پانصد سوار و پیاده روانه شد
در خانهٔ طوعه را گرفتند بعضی آمدند ریختند میان خانه حضرت تحو اسب
پیاده خواست طوعه حزن ببرد چون یک شب میهمان او بود حمله کرد بر ایشان

و اشقیا را از میان خانه کرد شمشیر بر ایشان کشیده یکه و تنها با پانصد نفر
جنگ اینقدر از ایشان انداخت و اصل نه تا کی طعام خورده نه آب ضعف
بر او غالب شد ظالمی شمشیر بروی مبارک آن حضرت زد روی مبارکش حرکت داد
آمدند هر کس را گرفتند آنحضرت را گرفتند و دستهای مبارکش را بستند و
در استر سوار کردند بدار العماره یزید ملعون ابن زیاد ملعون جلاد خواسته که
ببرید روی دار العماره سر از بدن جدا نمائید جلاد آنحضرت را گرفته برد
روی دار العماره یزید از فلک مسلم چه غریب بیکجهان شد در کوفه اسیر کوفیان شد
کرده تر ما استر سوارش یک دست بسته اند در جوارش از ضعف نه طاقت سوارش
یا ان ... و خونم بیقراری با آنهمه آه و شور و تشنگی او داشت بدل غم حسینش
میگفت اگر کسی بیابم ابلاغ کند یا و بدهم گویم که بکوفه رو میارید تو سرم
که شد شهید اکبر کوفی بخنجر او ماند زینب یکی و ماند ارد ترسم که شد اسیر
زینب جان میدهم از غصه بر لب

۱۵

~~منعمین در عالم خیلی گریه کردند یکی از ایشان حضرت آدم ابوالبشر بود که~~
شیخ منعمین در عالم مبتلا به بلا شده و در حال ابتلا به بلا از عبادت خدا و از عالم ترک نکردند
و دایم مشغول بطاعت پروردگار عالم بود و شکر الهی بجا می آوردند یکی از آن ها
حضرت آدم ابوالبشر بود که سه صد سال بفراق حوا گریه کرد تا کار شود دائم گریه

ومند گریه خدا بود و یکی از انها حضرت ایوب که ببلا گرفتار شد و در حین ا
بتلا در بلا عبادت خدا و متوجه گریه خدا بود الا یک وقتی جبرئیل آمد عرضه داد یعقوب
اینقدر از حسرت گذشته در نعمت بود بعد از این در ذلت خواهی بود فرمود که
ضرر الخیر دارد یک وقت کاروان آمد تمام برق زد سوخت چوپان آمد گفت تمام
گوسفندان را سیل برد یا طوفان آتش گرفته سوخت هرچه خبر دادند برای اجابت
و عبادت افزود میزبان آمد سر اینت خانه روی انها خراب شد تمام مردند
خواست نعره اش بلند شود نشد آمد سر به سجده گذاشت یکی از انها یعقوب بود
که چهل سال بفراق یوسف گرفتار شد و هیچ آرام و قرار نداشت با همه این
عبادت کرد خدا را بطور اکمل یکی از انها یوسف بود که شنیده متی جمله یکی از
مصائبش گفت سال در زندان بود عزیز مصر بود اینقدر عبادت کرد زندانیان
بتنگ آمدند یکی از انها حضرت یونس بود که در شکم ماهی بود او را در میان در
یا های روان میگردانید صدای تسبیح و تهلیل او بگوش ملکوتیان میرسید وقتیکه
قارون را با اموالش فرو میبرد مانکه میان دریا رسیدند قارون
شنید صدای تسبیح حضرت یونس را که میفرماید سبحانک یا لا اله الا انت و انت
رب العرش الکریم قارون بموکل خود گفت این کیست و صدای تسبیح از کیست
املک گفت بنده مقرب است از بندگان خدا الکنت یا ملکی است مرا مهلت
بده تا سوالی بکنم گفت سوال کن سوال کرد تو کیستی این تسبیح خدا
میکنی فرمود منم بنده خاطی یونس ابن متی گفت موسی و برادرش هارون
حیات گفت نه گفت خواهر انها کلثوم که نامزد من بود زنده هست یا نه

فرمود نه قارون گریست گفت حیف که روی زمین از آل عمران خالی که خیلی
دلش سوخت لذا از جانب پروردگار عالم بملک موکل قارون رسید که دیگر او را ۳۵
فرو نبر و اذیت او را تخفیف بده دست از او بردار که قارون دلش به پیغمبر سوخت
که خدا ان پیغمبر عرض میکرد امر از امتان محمد قرار بده خداوند عالم برا و رحم
کرد و عذاب از او برداشت یا تخفیف داد ترسیدند از مردم میا که چون
اصل خبر خوب در نظر نیست چگونه میشود که ما امت محمد باشیم و گریه نکنیم بر فرزند
پیغمبر اکرم که مقرب ترین مخلوقات است و خدا اعمال را انحراب کند چه گونه میشود
بیکس زوار او پیر مرد میگه پیر مرد از خداوند عالم ثواب هزار حج و هزار عمره
میدهد علی الله میکویم الحمد لله شیعه هم کسی نیز زیارت سید الشهدا
برود و بمیرد و الا از اهل بهشت است و زوارش اگر در میان راه معصیت
خدا را بکنند عوض از اینکه معصیت بنویسند ثواب مینویسند اگر سال
عمر نیز سرار در جای دست جان تمر زلد بیا بگیرد از اینجا زیارت
بکنیم السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک یا بنی رسول الله السلام
علیک یا بن امیر المؤمنین سلام کنیم کدام حاجت و بیرکدام فرزند پیغمبر به همون حاجی
که تو داری رشک علی کرده میفرماید یا قوم بنی هاشم تشنه بلب نفر

جوابی بود ادادند با نه بلی جوابش دادند لکن چه جواب هر بله تیر زبان کرد همه جا آمد
علیار علی بر لبت آب طلاق خیام حرم صدا از زینب جان مادر علی یک بار بیاید
نور دیده اش یکبار دیگر علی را دید دست بر پای شهر بابو تو نگاه کرد دیدید از اسب گوش
تا به این گوش دیگر در رسید علی بار دیگر دست گرفته بربالحال میگوید حلی جان
جان زهرم از جهاد اکبر لر — همه پای کرامی یکی رفتی تو دل مجروح
من از انچه چرا رفتی تو — از چه از بلبلان تیز نواتر تو یکی رفتی و اینک زینب آمده
با فغان رفتی خاموش چرا آمدی — اصغر اکبر عطشی جمعه و بیتاب لهذا برود رسید
به رخش تو سیراب گشتی سیر بیابان جهان یکی سو تو گه ما خوش کشی چه سختی که یکبار دیگر
خاموش اندر ببام امیدم که تو ام یار مهر جان شوی بیر باران آخر که صحبت اختیار کنی
نور چشم یک چشم زن تا خوار نیستی — سیر رفتی طاقتم از اشک دل یکتا نیست
ای کم کی کی آواز بهار رباشی — نقل مجلس سید اهل اکبر باشی
زینگه اندر دم جانم دادنست — از دو رخ او ای دستهای تو بود سیر و یاد نرفته
سینه یکجا حق از اشک غم که تو با ایغ دل ریش
دست یاد شرردی ور دم جان را دی خویش
از خوانندگان التماس دعا دارم و اگر در خط اشتباه باشد
بهتر خط گذاشتم امید عفو است از خوانندگان ای الله

شهید تشنه چه اندر بر سقا آمد — دید چاهش بلب الذر لب دریا آمد
دید بید ستی عباس جدا کرد فغان — که مپوش یجان تحلیه طوبی آمد
تنگ یکوقت قد سرو علمدار ببر — که تزلزل بصف عرصه کبری آمد
گفت ای جان برادر کرم بازی که خم — چه جراحت که بان قامت رعنا آمد
دیدم یکسو نظر کرد که غریبم تنها — اشک غم تیز من از نرگس شهلا آمد
روایت است از بعضی از علما و بعضی از سادات عظیم از مجاورین کربلای معلی
که در بیت لکه خلوت شیخ المشایخ قدس سره شیخ مرتضی اعلی الله مقامه
بحاب دار وارده اند از جناب شیخ محمد الرحیم تستری از تلامیذ شیخ مرتضی
رحمة الله علیه که میگفت من در حرم حضرت سید الشهداء بودم که مرد و زنی از
اعراب بادیه وارد حرم شدند با یک طفل مرتضی در الشهداء و بالحضرت ملحق شدند
و زیارت مختصره بیرون رفتند من بعد از آنها بیرون رفتم میرفتم بحرم
حضرت ابی الفضل دیدم ایشان در زیر در حضرت ابو الفضل که الشهداء
و فا در به فرزند بیتیم و حضرت شان فی شبل الحضرت ابو الفضل آورده اند و
میگفتند رفیق یک بار من امیر المؤمنین و به علت حضرت رفتند من مشغول
نماز گذاردم دیدم الفضل از جا حرکت کرد و باطراف نگاه کرد بدر و مادر طفل
گفتند بیا از حرم بیرون رفتند و بجهد و الدعا او ملحق شدند عجب

نکرد لذا از برای قضای امر بزرگی چون حاجتی داشتم که همیشه میسر نمیشدم یا حاجت نمی رسید

حوصله بر من تنگ گردید بمقام حضرت برآمدم عرض کردم یا ابوالفضل حاجت اعراب

بادیه در نیز زر شما بیشتر باشد از اهل علم و طلاب علوم دینیه هستم در خدمت شما

نمیمانم و با اعراب ملحق میشوم و باز اینجو آمده ملتفت نکردم که اعراب از

ضعف ایمان است که زوار را اذیت میشود و عذر خواهی کردم پس از مراجعت

بنجف اشرف بود روز من ملاقات کردم مرا خادم شیخ دگفت ای استاد کی

چون بخدمت او رسیدم فرمود حاجت داری عرض کردم بلی فرمود بگیر اینکه

در قرب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفیر الحزن داری آنکه بمکه مشرف شوید

مبلغ وجهی بمن داد که در آنجا صرف کردم شخصی دیگر از علمای جلیل و

عظیم الشان میفرمود که مردی از اهل عجم از خدام حاجی میرزا محمد خان

سفیر بود است زنی را متهم نمود و از آن میخواست بکشد آن زن از آن مرد

گریخته بحرم حضرت ابوالفضل علیه السلام التجا آورد دست به شبکه ضریح مقدس

انداخت گفت یا ابا الفضل دخیل تو هستم و آن مرد هم آنجا خواست

او را از حرم بکشد خدام مانع شدند نتوانست کاری بکند آن مرد آن

زن را بیرون آورد قدری زر و آنچه داشت از و گرفت بعد از حرم بیرون

۳۷

حاجی میرزا محمد خان از راه طراره قصد نجف کرد برای زیارت عید غدیر و

آن مرد ملعون در زمره نوکران او بود همه آن ملعون را در میان طراره و اسیر و

و دستهای او آویزان بود تا گاه باز شدند و زیر هر طراره بیکه یکی خورد

دست آن مرد و او را از بالای مرفق تا نزدیک شانه جدا کرد و آن ملعون

دستی بود که آن زن را از حرم کشیده بود گفت یا ابوالفضل نمیدانم چرا

دستهای حکیم این طفیل را قطع ننمود همون وقت که شمشیر را بر بازو

بر طرف راست آن دست راستش بر زمین افتاد دست راست خدایا ربکم

بر دامن حامی دست دیگرم وصف جسم الکامت اگر نیست دولت رسیت

اما هزار حیف که یک دست بسته است جنبه ای الفضل بر روز زمینی فراز گرفت

صدا زد یا اخی ادرکنی برادر رحالش حاتی براد درست را و ربابش بسته

ببالین برادر آمد از بیطاقتی صیحه زد پهلوی نعشش رفت از غصه ساعت

چون بهوش آمد زغم بار اشک حسرتی گفت بعد از برادر در بر من مدتی

مهتجتی قسم الیک حاجتی تو مرا بودی معاینه و هم مینار و هم مشیر تا تو بسالار

سپاه و لوا و سپر رزم دسر سجده فلک گوفیاق و سپاه میان تکبیر دلیر من غریب اینده یارم

تو برادر تو را حقیّی مهتجتی قسم الیک حاجتی بی نظیر یاران تو وانی تار کتاب بار ده بیمرشت خیز از

انجا چاره جو تو بسرای فدا است ظرف کی از برای زینب غم پرورت او مهیا ز اسیران

ندارم طاقت مهنجتی قسم الیک حاجتی

بسم الله الرحمن الرحیم ای کربلا تفت بیاد صبا بر در نجف سر از تراب کوی ابوتراب بر دارد

ز جیب دست ید الله آورد بیرون ز قهر تیغ دو سر با شتاب بر دارد

ملوک کربلا آید و ز شام خراب سر حسین ز بزم شراب بر دارد

ای عزیز برادر بیسم زینب این قدر مصیبت وارد شد صبر کرد سر برادرم بریدند

صبر کرد اسیری دیدند صبر کرد مجلس نامحرم دیدند صبر کرد اما دریکجا طاقتش طاق

شد آن مخدره چون وقتیکه آمد در دروازه کوفه خواست خطبه انشاء کند دیدند

[illegible] آواز [illegible] بالا [illegible] کلام

[illegible] خواست [illegible] که ای کوفه الکرجه الغدر و غدار [illegible] ام [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible] دختر [illegible]

[illegible]

[illegible] زینب [illegible] خطبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۸ [illegible] زینب [illegible]

[illegible] الحسین [illegible]

[illegible] کلام زینب [illegible] قطع [illegible] ادر [illegible]

[illegible] زینب [illegible] زینب [illegible] برادر [illegible]

[illegible] از [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] در تمام مصیبت ها [illegible] این ار [illegible]

[illegible] برادر [illegible] زینب [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زینب

[illegible] وقتی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اهل [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

شمشیر [illegible] تمام [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقتیکه حولی ملعون سر مظلوم کربلا را آورد از ترس زن خود [illegible] سر مظلوم کربلا را در میان تنور خاکستر پنهان

نمود بعد از آنکه قدری از شب گذشت زن خود [illegible] حولی [illegible] بیدار شد و [illegible] دید که [illegible]

در میان صحن حولی دید مطبخ خانه روشن است تعجب کرد و [illegible] الهی [illegible] ناگاه [illegible]

که [illegible] در خواب یا در بیداری از زن [illegible] میگوید [illegible] ناگاه چهار زن مجلله از

آسمان فرود آمدند [illegible] دیدیم [illegible] آن چهار زن معظمه [illegible]

تنور [illegible] سر [illegible] از تنور [illegible] زبان حال مظلوم مادر

حسین جان ای عزیز [illegible] از [illegible] ای حسین [illegible] در میان تا [illegible]

[illegible] آمیب [illegible] کشته [illegible] سر [illegible] خاکستر [illegible]

آمدم [illegible] مشر [illegible] مهمان [illegible] از [illegible]

خواهران و دختر [illegible] اکبرت [illegible] امید

قاسم داماد کو عباس نام آور چه شد — ای غریب [illegible] عون [illegible] جعفر چه شد

[illegible] بیتجنی [illegible] استقبال [illegible]

[illegible] نه پا دارم [illegible] تعظیمت [illegible]

[illegible] یا دیده کان [illegible] تمام شد

وقتیکه حضرت سید الشهدا شهید گردید عمر سعد امر کرد لشکر خود را بخیمه گاه حسینی ریختند لهذا سپاه [illegible] اثر رو

بخیمه گاه اهل حرم روان بالای حرم [illegible] چه میگوید [illegible] خاک بر سر زینب شهید [illegible]

برادر زینب بیا که [illegible] شهید گشت [illegible]

تمام سپاه [illegible] بیستم [illegible] ای [illegible] بجو [illegible]

[illegible] الحذر [illegible] در [illegible] اقتاد صدا [illegible]

زینب را شنید فریاد بر آورد عمه جان چه حال دارد [illegible] شهید گردید عمه جان

شهید گشت [illegible] مگر که [illegible] ز تن [illegible] جدا مگر که [illegible] جدا گشته

[illegible] ای [illegible] زین العابدین [illegible] که [illegible] سنگ [illegible] دست

[illegible] یکی از آن ملعونان [illegible] دید دو گوشواره [illegible]

[illegible] ملعون

[illegible] فاطمه [illegible] دست فاطمه

[illegible] گوشواره [illegible] فاطمه [illegible] در قرآن

فاطمه [illegible] در آمد [illegible]

[illegible] شنید [illegible] که [illegible] الیتیم [illegible] گوش

[illegible] گوشواره [illegible] فاطمه بیرون آورد تمام شد

۴۱

[illegible] اما قوام [illegible]

[illegible] لطیفه [illegible]

[illegible] خاک [illegible]

چوب ستم بران لب و دندان نتوان برید

تیر الم بقلب پیمبر نتوان برید

[illegible] معصوم [illegible]

[illegible] عقیق [illegible]

[illegible]

۳۰۱

[illegible] فاطمه [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] المظلوم [illegible] الشهید [illegible]

[illegible]

روزی است که بنا [illegible] امروز که [illegible] در محفل قرآن

که خدا بحضرت رسول تزویج علی و حضرت زهرا کرد علما نوشته اند

بعد از آنکه دختر [illegible] اختیار کرد [illegible] روز پنجشنبه [illegible]

نشسته بود با علی [illegible] داشت و [illegible]

هزار و [illegible] هزار [illegible] داشت در شبها او [illegible] از هفت

آسمان و هفت زمین بی حساب رسول خدا فرمود [illegible]

تا بنشیند [illegible] تمام آن ملائکه [illegible] جبرئیل [illegible] محمود مالک

و حق [illegible] امر کرد و فرموده است که بهشت را زینت کرده ام و

العایک [illegible] زینت کرده ام و درخت طوبی را امر کرده ام که مروارید

و مرجان بر اهل بهشت ببارد و در زیر عرش [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] است که [illegible] نور را [illegible] کرد [illegible]

زرها که حضرت علی [illegible] [illegible]

[illegible] دنیا و آخرت [illegible] دنیا و آخرت [illegible]

سیده نساء از همه زنان [illegible] بهشت یکی مریم یکی آسیه یکی خدیجه یکی فاطمه اما

سرور فاطمه و قدر و جلال او بیشتر از همه است [illegible] که پیغمبر اکرم

فرموده ان مریم سیدة نساء عالمها و ان فاطمة سیدة نساء العالمین [illegible]

زنهای [illegible] در بهشت [illegible] روز [illegible] مریم مادر عیسی

و آسیه زن فرعون حوا مادر آدم [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] یا الله [illegible] و آسیه [illegible]

که [illegible] و [illegible] فاطمه [illegible]

و حوا [illegible]

فاطمه [illegible] بهشت [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]

جبرئیل [illegible] طاقت [illegible]

[illegible] و صحرا [illegible] بالید

[illegible] شهید [illegible] فلان [illegible]

[illegible] مستند حبش در سیاق [illegible] خوق خوطه [illegible]

[illegible] شهید زینب مظلوم [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

۲۰۱۳

[illegible] البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان [illegible]

اللؤلؤ والمرجان [illegible]

[illegible]

[illegible] دریا [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] قدم [illegible]

[illegible] والدر دریا حقیقت قدم زد و السطه او

[illegible] البعد البرزخ [illegible] دریا حقیقت قدم زد [illegible] دریا حقیقت

محافظت کرد بیرون [illegible] خداوند از این دو دریا لؤلؤ و مرجان یعنی الوقت [illegible]

کان خدا [illegible] لؤلؤ و مرجان [illegible]

و ولایت دریا [illegible] امام [illegible] ولایت امام [illegible] دریا [illegible]

[illegible] یعنی خداوند [illegible] دریا [illegible] یعنی فاطمه علی [illegible]

[illegible] یعنی والسطه [illegible]

[illegible] ورزیا [illegible] یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زینب [illegible] العشق [illegible]

[illegible] دریا [illegible]

به سید شهدا [illegible] در بیت المعمور [illegible] امر کرد [illegible]

منبری از نور گذاشتند و [illegible] منبر رفت و خطبه [illegible] فصیح و

بلیغ [illegible] خداوند عالم [illegible] بگوید

و [illegible] عرش بر آمد [illegible] خداوند عالم [illegible]

[illegible] که اندک محبت فاطمه [illegible] علی المهر المعلوم حالی فاطمه

[illegible] الزهرا مشهور است که مهر فاطمه خمس دنیا [illegible]

[illegible] روایت دیگر [illegible] دنیا بود در مهر فاطمه قرار داد

[illegible] محبت فاطمه و اولاد [illegible] دل لذا

باید [illegible] در دل داشته باشد [illegible]

[illegible] دنیا حرام [illegible] جمیع دنیا [illegible] فاطمه

[illegible] چه خواهد بود [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible]

[illegible]

باشه [illegible] آمد [illegible] علی [illegible] الی الافق

[illegible] آمد [illegible] علی آمد [illegible]

[illegible] طاقت [illegible]

[illegible] آواز [illegible] — نقل مجلس [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] از آن غم که تو [illegible] — [illegible] در روم جان دادن [illegible]

زانکه اندر روم جان داد [illegible] — [illegible]

۳۰۴

[illegible] فاطمه نام

[illegible] دادند [illegible]

اول [illegible] فاطمه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... قاسم ابن حسن داد و دعا ... فرمود هر چند جمعی از اصحاب سیر
و سیر تزویج و عروسی قاسم ابن حسن را ذکر کرده‌اند لذا ابتدا الذکر در
این اوان در السنه ذاکرین و واعظین مشهور از زبان محدثین
در این ... مذکور است بالجمله صدور این واقعه فی الجمله معلوم
و خبر این ... [illegible] ... ناقلان ... معلوم است
... آنکه سید الشهدا دست عروس ... قاسم داد و مراجعت
فرمود ... در مقابل ... سید الشهدا ...
[illegible]
[illegible]
... قاسم ابن حسن ... دست عروس ...
فرمود ... دختر عم ... خدا حافظ ... فاطمه ...
برآمد ... [illegible]

له ... رقابت ... زمان و محل ... [illegible]
[illegible] ... زمان ... [illegible]

۵ ...

روایت ... [illegible]
از آل عبا حسین ... دفن کرده ... [illegible]
حسین فاطمه زهرا و بتول ... رسول خدا ... [illegible]
الائمه ... حسین ... علی ابن ابی طالب ...
... دفن کرد ... [illegible]
پسر حضرت ابی عبدالله ... که امام زین العابدین ...
... مطهر ... [illegible]
... مطهره ... [illegible]
... امام سید الساجدین زین العابدین آمد ...

روز وصال آلایش حسین و اهل بیت بزرگوارش آه از شهر [illegible] بر آمد فغان

صدا [illegible] بنیاله و افغان بلند شد که مظلوم بابا محروم بابا روبه [illegible] حسین کربلا

[illegible] الا ان خاک بر فرق زمانی باد که در او شد [illegible] جان زمانه

[illegible] عرش [illegible] شد از افلاک در خاک او شبانه

[illegible] شهدا [illegible] که [illegible] عالم را [illegible] نه

[illegible] که [illegible] شد جمیع [illegible] در بیانه فغان

[illegible] او و در دست سجاد [illegible] و دشتی زان میان

۲ ۶

بروایت زبدة الثوات سید الساجدین زین العابدین علی ابن

حسین ع ۲ مرتبه بقتلگاه و نعش بابایش آمد اول [illegible]

روز یازده محرم الحرام وقتیکه اهل بیت حسین را اسیر کردند

از راه قتلگاه انها را بردند که نعش ها [illegible] و دلشان بسوزد [illegible]

مرتبه دوم وقتیکه زنان طایفه بنی اسد عبورشان بطرف قتلگاه افتاد

اش اجساد پاره پاره بعضی دست و بدن ندارند و بعضی سر و بعضی

قطعه قطعه خیلی دلشان درد آمد بیکدیگر گفتند بروید بمردان

خودتان بگوئیم بیایند اینها را دفن کنند اگر نیامدند بیل و کلنگ برداشته

بیائیم این اجساد را دفن نمائیم تمام کردند رفتند پیش

مردان خود اظهار داشتند گفتند ما از طایفه بنی امیه خوف

داریم هرچه اصرار کردند مردان انها از خوف نرفتند زنان

بیل و کلنگ برداشته رو بطرف قتلگاه رفتند مردان انها بغیرت

آمده رفتند بیل و کلنگ را از زنان خود گرفتند وارد شدند بمیان

قتلگاه که [illegible] دفن نمایند نوکر را از آل [illegible] را از نوکر تمیز

دهند متحیر بودند در این اثنا سید الساجدین وارد میان قتلگاه شد آمد

بیائید من تمام اینها را [illegible] میشناسم [illegible]

ناگهان گلگون سوار پیدا شد آمده بر رخ فکنده او نقاب گفتمش

ای تشنه‌ها سر بسر میشناسم چون پسر از پدر پسر که تشنه‌ها و جان میشد

فرزند غریب به آشنایان میشد یک تیر که ز زال سوار به از خون دستها نگار

گفتندای گلگون سوار پیدا تکیت سر کوا ش نی در خون نگار گفت این دو خال

نشان کربلاست تازه داماد است دست از خون حنا است گفتند از بهر خدا

ای نوجوان تکیت بر کوا نی در خون طپیان زد بسر گفتا علی اکبر است

کو شیر قرت سقه است

روایت که روزی پیغمبر اکرم و رسول مکرم بعد از نماز از مسجد بیرون

آمد با چشمان ما پیامبر راه میرفت و رنگ آن حضرت گیسوان خود گرد و غبار آ

لوده که رسول مکرم دست حسین را گرفته بخانه سیده عالم فاطمه زهرا سلام الله

علیها فرمود فاطمه جان بیاور از آن آب طشت و ابریق فاطمه عرض کرد برا

چه میخواهی فرمود نور دیده جان گیسوان حسینم گرد و غبار آلوده شده

نمیتوانم گیسوان حسینم را گرد و غبار آلوده ببینم در این اثنا جبرئیل از جانب رب جلیل نازل گردید

گرد یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید بهمون طور که شما نمیتوانید گیسوان حسینم را

گرد و غبار آلوده ببینید من هم نمیتوانم گیسوان حسین و علی را آب دنیا شسته شود جبرئیل

حور طلعت ابریق و طشت از بهشت حاضر کرد خدمت حضرتش جبرئیل آب میریخت و رسول

خدا صلی الله علیه و آله میشوید ای شیعیان بیائید عزا گیریم تا بشنوید گیسوان حسین و علی را کرد آلوده

بسیار نمیدانم در کجا بود بمیان قتلگاه نور دیده است جانی در میان تنور و میان خاکستر

پنهان است مادرش میآید سر نور دیده اش را بیرون میکشد و جای میخواند

ای عزیزم سر کرده از خاک وارد فتاده این جان سرفتاده در میان تاکی الخ

یا رسول الله کجا بودی وقتیکه سر نور دیده‌ات را در میان طشت گذارده مجلس شراب خوار

یهود و نصاری وار میداد سر در تشت زرنشسته همه اولادت و فرزندانت

سربرهنه بی چادر به هجران میدادند و ملعون چوب خیزران را دست گرفته

بر لب و دندان نور دیده‌ات جانی تا الخ

بلطمه کف بر زیر ...

چه کرده است خاک بر سر ... هنوز از سرا و دست بر تن داری

بزدست شوهر یا بزد بر سینه طفلی بی سر بیار و سر بیار وز دوری اش شرار و از سیلیه معوی
آمده سنا دوش یارش بر حق آمده ساقیا مرده له البلیه که علیها السلام پیکر پاکش آمده
غلتیده که ساقیا مرده که عباس علی دستهایش از بدن ببریدند ساقیا مرده
که زینب خوار گشته سر برهنه و اردو بازار گشته ۲۳
شهریار کند از زنان بحشمت زینب کند از مادر گیتی زنان بشوکت زینب بوقت خطبه سرا
تمام اهل مجالس کند از مات زن و مرد خطبه خواند زینب بزیر بار بلا بهر امتحان شنیدم
بروز بار زنان لا یجان شوکت زینب
کانت زینب بنت امیر المؤمنین جوهرة وقریبة الوحدانیة
المنقسمة فی بحار الانوار کرامته لا شک انها ذا العمق اذ لا ع شبوت
قرة العین الولایة وعالمة غیر المعلمة وفهمة غیر مفهمة حلیة الکبریاء و
العظمة شفیعة المذنبین والائمة جلت جلالها و مقامها عن وصف الواصفین
ونعت الناعتین زن آن کرامت زن این همه شرافت زن شرافت الشرف اله زن شرافت اکرم
ولها جلال لیس فوق جلالها الا جلال الله ولها نوال لیس فوق نوالها

الا من نوال الله زن مثل مرد آفرین روزگار زن علویة الجلیل اخت الوقار
زن تا علو ترحم جلالش کم نمود خاکی را هزن غالب آمد زن علو خاکی ورش نقش نکنی
زن علو دست خدا را آستین عصمای مخدره موقره محلله در تمام مصیبت ها صبر
نمود فرق که در رش را در محراب عبادت شکافتند صبر نمود پهلوی مادرش زدند صبر نمود
یکصد و هفتاد پاره جگر برادرش حسن را در میان طشت ریخته دید صبر نمود در کربلا
برادرهایش را شهید نمودند صبر نمود اسیر کردند برادرش جانی را ختند صبر نمود اما
یکی طاقت این مخدره طاق گشت در چه وقت محون و قتیله سر برادرش بالای نیزه
در میان بازار سوره کهف تلاوت فرمود ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا زینب سر برادر را بالای نیزه قرآن تلاوت میکند عرض کرد برادر
جانی جانم مترنم بیلا یا تو ترک بعم اما این از اتفاق هر زینت سر تو بالای نیزه
کند ولی خواهرت زینب سلامت با کند چه کرد سر تا بلند نمود جانان بیرحوبه محمل زد داری
گفت دلم خون تازه از محله بیر میریزد سر بر سینه بلند است در مقابل زینب
خدا کند که نباید سر سرا در زینب

الا ای غافل دمی هشیار شو خواب غفلت تا بکی بیدار شو حرف الد

عمرت بغفلت سر بسر کردم دنیا و عقبا بباد خبر گشت نزدیک اجل ای بوالهوس

از رفیقانت نمیند هیچ کس رهبه در دور دراز و پر خطر یار نمیبینت بدوشان دلیر

تخته تابوت خود یاد کن دست قصابت به پای خود یکی امام زمان

ما رست که عرض میکند یا جدا اگرچه زمان سرا تا خیر انداخت نبودم در

زمین کربلا تا این قطره خونم بود در رکابت بریزم اما این قدر از جهت

مظلومیت و غریبیت گریه کنم تا خون از چشمهایم جاری شود بعد رو با اهل عالم

میکند و میفرماید الا یا اهل العالم ان جدی الحسین قتل جوعان

العام الا یا اهل العالم ان جدی الحسین عطشان الا یا اهل العالم ان

الحسین سلب عریان بعد ای اهل عالم معتقد باید بشند جدم حسین ع را با لب

تشنه و شکم گرسنه شهید کردند و بدنش روی خاک انداختند که لباس و عمامه

حتی آن پیراهن کهنه را که در زیر لباس پوشیده بود از بدن بیرون کردند بعد از آن

عرض میکند یا جدا فراموش نکنم آن وقتی که آتش بخیمهها زدند یا جدا

فراموش نکنم آن وقتی را که این زنان و اطفال کوچک همه در بیابان ها

فرار میکردند همه صداهاشان بود وا محمداه و وا علیاه و وا فاطمتاه بلند بود

را در میکردید دیدم یکی زن با لباس سیاه در خیمه میکرد و خودش را میان خیمه میانداخت و بیرون

میدوید پیش رفتم عرض کردم ای زن چرا مثل سامریون فرار میکنی فرمود ای شیخ من معذورم

چرا که در این خیمه یک علیل بیمار دارم میترسم آتش شعله ور گردد و بسوزاند از آن

میترسم که آتش شعله گیرد میان خیمه بیمارم بمیرد از آن میترسم که آتش علم فرو زند

میان خیمه بیمارم بسوزد ۴ع

بگفتا از پیشوا اندر دل زار منست گفت تو آتش به خیمه در جان اهل زار منست

بسر ز مادر جدا از صد رزش افتاد چو سلطان دین گفت یا رب داد جان در رهت کار منست

ابن سعد شوم گفتا او از روی تعجب شکر لله زاده زهرا گرفتار منست

گفت یا اشعر که هر کس از صحابی ابن علی سر جدا سازد زبدان امروز پیش دارد من است

هر که بهر قتل او آمد پشیمان گشت گفت کشتن اولاد پیغمبر سزاوار من است

چونکه شمر آمد دید چون روی مسیح گفت سا قتل حسین ابن علی کار من است

عمر سعد چرا امر داده هر یک از لشکریان را بقتل آنحضرت تحریص و تاکید هیچکدام جرئت نکرد

بعضی از بیغیرتان جیا میکردند بعضی از علی اکرم میشوند چه از نجابت خیل اند سینه میکرد

حسن   حشت و برات محمد   حسین آبرات   ۳۰   ملا عبد الحسین یزدانی

خلاصه حرکت نکردند آخر این بود صحرا حیران گفت بیهتر اینست همان جوان نفر که از دین
ما بیگانه است و معرفت در حق حاجی ابن علی ندارد زیرا که پیغمبر ما را می شناسد
آن جوان نفر اینرا وعده و جایزه بسیار داد خنجر برآید دستش داد داد او را روانه
قتلگاه کردند نفر آمد و با خود زهر تیز داشت که خداوند این جوان از نصاری
نیاید نفر آمد متمتد دل پریش هر کام کمینها و ریش کاهش چه نقش کرد معرفت
بر مطلب نبرده معرفت معرفت رزم عبا میسقت مردم نهان حال میگفت
یا رب الجلال جانی کافر محض بیا که از نصاری نفر آمد میان
قتلگاه دید تو رسیت از میان قتلگاه بطرف آسمان بلند است نفر گفت
سبحان الله این پیغمبر است یا وصی او اول او را بشناسم بعد او را بقتل برسانم
آرام آرام آمد بر سر بالین لا اله یک نگاهی کرد آن نفر آن عاشق جمال
ایزد کار که هیچ زنگ بلا روح از بدنش مفارقت نماید امام هر چند خدمت لا
سلام داده حالت تکلم ندارد بسکه خون از رگهای بدنش جاری به شروع
کرد [illegible] با کم پیغمبران سابق بقسم دادن دید جوابی نیامد جوان نفر آمد گفت
بکیرا در بدارد الحسین عباس است شروع کرد با کم برادر عباس قسم دادن عرض
کرد بحق هذا الشابه العباسی و الوجه العبوس عند الباس و صاحب الهیبة و الهرکب

این کتاب بجناب حاجی محمد عباس نوشته ۱۳۶۳

لا اله اضم مید محق برادر عباس یا حق تکلم کن محمد اکبر برادر رشید بروایت
یک نگاهی بخاری علقمه آه برادر رشید عباس یا حق بحال محمد افتاد نقل شنیده
بعد که بجوانان دارد الحسین علی الرایة شروع کرد آن قسم دادن باسم نوجوانش عرض کرد
بحق هذا الشاب المطهر شبیه الرسول المصطفی الملکی و بحق المسمی بعلی الاکبر محمد الا
اکبر جوانش را رشید بر خواست یک نگاهی بعتی باره باره علی فرمود ای نوجوانم علی جان تا مرادم
علی جان ای جوان چه فایده عمرا این نوجوانم قسم داد در حالت مطلب وارد عرض کرد آقا را
فرستاد الله سر تیرا از لذت حدا تمام سن در برنامه و جلال که چراغم جبینه مبارکش
فرمود بیق راست خواهر الحمد دلم عرض کرد ولی فرمود حق عالم اسم برادر و مادر
و ندیم لاله رتو ارت ذکر کرد فرمود الرمیخواهی جدم را بشناسی انا الذی حیدر نامی
و منیه سید کم مادری حاجی عرض کرد جدت را شناختم پیغمبر آخر الزمان است اکبر پدرت را بیان
کن فرمود انا الذی ام یسمی نتقیا و ایلیا و الیا و بلیلا عرض کرد پدرت را شناختم علی ابن
ابیطالب است اکبر خودترا بیان فرما فرمود انا الذی یسمی بالحافی قتلت ظلما تا کلامی
من غریب نکردیم اکبر زبانش حالی شد شهید کردیدم تا مرز زبانش حالی عرض کرد ملعون تهارت
لا فرمود اشهد ان لا اله الا الله تا آخر اذان اما خواست لا تر [illegible] را بعد الحاج زبانی رقت ملعون کرد برادرانه قوم
با الاخره بدنش دور خاک انداختند سر مطهرش بلند بطرف آن سهمانتر از ربای تا آخر

ملا عبد الحکیم یزدانی

روایت است روزی معاویه علیه الهاویه بر سریر سلطنت قرار گرفته
بود از کسانیکه در مجلس بودند سؤال کرد امروز در روی زمین که لیاقت از
برای خلافت دارد بشرط آنکه راست بگویند تمام اهل مجلس که حاضر بودند
گفتند لیاقت دارائی از خلافت امروز در روی زمین علی اکبر الحال است
که جمع است در او سخاوت بنی امیه و وجاهت بنی ثقیف و شجاعت بنی هاشم
غرض معاویه همان جوان هجده ساله بود که در کربلا کشته شد از ام لیلا
دختر امرء القیس طایفه بنی ثقیف بود الفضل ما شهدت به الاعداء خلقاً
چیزی است که در حق شهادت داده در خبری دارد که رسول خدا فرمود هر کس
میخواهد نظر کند بآدم نوح و سلیمان ابراهیم موسی عیسی و تمام پیغمبران نظر کند
در من نظر کند که خاتم رسولانم زیرا که جمع است در من تمام صفات آن
با وجود اینها حضرت سید الشهدا در باره علی اکبر فرمود اشبه الناس خلقاً و
خُلقاً و منطقاً برسول الله از همه جهت شباهت داشت به اضافه حضرت
امام حالی خیلی اولاد دوست میداشت اولاد در بغل میگرفت صورتشان را
میبوسید میفرمود علی جان هر وقت مشتاق لقای جدم میشوم نظر بصورت تو
میکنم زیرا که شباهت داری بجدم رسول خدا چنین جوان که سید الشهدا اولاد

خیلی دوست میداشت اگر تمام عالم را که توقع میکرد از زبانش ملحق میشد میدان داغ در
بزرگ یکمرتبه طلب کرد از پدرش که خیلی کم حقیقت بود بحسب ظاهر نتوانست اجابت
کند وقتی که از میدان برگشت در خیمه آمد صدا زد بابا جگرم از تشنگی میسوزد
سنگینی اسلحه صبر ندادم لا یطاق العطش الذائقه بکجا آب بهم میرساندی که بیاشامم و دمار
از لشکر برآرم بروایتی انگشتر در دهن گذاشت بروایتی زبانش مبارک را
در دهن شریف گذاشت آخر فرمود علی جان برو زود است که از دست جدت سیراب شوی
میدان تیر چه وقت سیراب که همان زبانه معقد ملعون شمشیر بر فرق آن ازاده زد
از کثرت جراحت طاقت نیاورد [illegible] الذاحت بر [illegible] العنوان بیاد
بریان حال میگوید عقاب العقاب بخته میرم ز میدان بر وقت که از آن لشکرم
بحق بابا شیر از حمله زنگ کن سر چشمها بیدم آتش کی بلبله اکبرت گشته لب
بخون پیکر با دلکی آغشته که بکام لیلا سیه کرده است تا به عزای علی اکبرت
گیره

[illegible]

در میان اصحاب و انصار حضرت سید الشهدا آنکه کرات خاص و قرب با اخلاص تر از هلال ابن نافع تقریبا نبود و در کرد

شجاع و جمال حسن مشهور بود و همیشه ملازمت ... و با ... حضرت ... میکرد و کان قد رمی ... امیر المؤمنین هلال

دست ... الهلال الداله العالیه ... ابن نافع ... الذاریه ... الملک ...

فغان و زاری و آواز ... داشت که ... حضرت ... میکرد و ... عارف ... در شب عاشورا

عاشورا که تمام اصحاب و انصار در خیمه مشغول عبادت و اصلاح ... تا قاف ... گریه ...

و قیام حضرت را ... هلال ... گفت ... امشب ... تا قیام حاضر ...

که ... ... امام علیه السلام آمد ... حضرت ...

و ... عبادت ... مشغول ... حضرت ... احدیت ... هلال ...

... حضرت ... مشغول ... قرآن ...

له متوجه ... تعجب ...

دیدم حضرت ... عقبه ...

فرمود آمدم ابن عقبه ...

... هلال ... دیدم حضرت ... اطفال ...

... مشغول ... داخل ...

دیدم ...

... استقبال ...

وحشت ...

... بعد از من ...

اشک ... [illegible] ... بخشی

یا فتنه ... در آغوش ... آخر عمر من و یاران من است

آخر عمر من و اول ... یاران ...

... لیلا ... العزیز ...

خیمه ... اطفال ...

سر ... سوی ... و یا زار بغض

راویست میگوید ... دیدم شخص طواف ... الذاخرة ...

عرض ... خدایا ...

که از رحمت ...

گفت الان ... مشغول طواف ...

و او میگوید ...

سید الشهدا ... آمدم

... سلطنت ...

پنج ...

داد ...

فرمود ...

... آتش ... آمدم ... [illegible]

دیدم که خیمه‌ها را و نه آن جوانان بنی هاشم پا بر تمام خیمه‌ها سوخته مگر یک خیمه که تمام زنها در میان
آن خیمه‌ی نیم سوخته پناه برده‌اند آمده‌ام میان قتلگاه دیدم تمام جوانان قطع قطع ریزه ریزه شده‌اند رو
رو بر نعش سید الشهدا بطمع زیر جامه افتادم هر چه کردم که بکشم نتوانستم چنانکه محکم
گره زده بود هر چه شکسته [illegible] تا آخر [illegible] دیدم صدای آتشی [illegible] آمد مولای جابر
او [illegible] آمد آن کشته پای آهسته رفتم میان کشته‌ها خود پنهان کردم از میان صحرای کربلا
مجلله پانزده نفر مرد بیرون آمدند نظر کردم یکی پیغمبر اکرم است دیگر امیر علی و برادرش
حسن پیغمبر اکرم دست مبارک بطرف توقف اشاره کرد در مطهر سید الشهدا برو بنشین نعش
روی زانو حرکت کرد شکایت کرد از دست امت جدش [illegible] عمر
گفت ای جد بزرگوار تو شهید بودم تا بیچاره رسیدم از سر کشتی بسرم [illegible]
لب آب روان ای جگرم تشنه از امت بی رحم تو دارم جدا یا رسول الله
۲ دوبیتی مفقود است که صد پاره تن قاسم و اکبر تن را زحرمله بر حلق
اصغر تن شکوه از امت بی رحم تو دارم جدا [illegible] حق که بهر آنکه
خالی بر روز راه غضب اکبر هشتم ما زیاد تر و جدا دست عباس [illegible]
شکوه از [illegible] خواهرانم چه کرد در بدر و خوار آنکه [illegible] خواهرانم
هم در سلسله عالیه بیمار که شکوه از امت بی رحم تو دارم جدا

الوحیده که ما مبلو بود در خدمت سید الساجدین میگم که عبد الله بن عباس وارد که مجلس حضرت
نعمت اله اختیار آغوش جان کنید او را در بغل گرفت فرمود الوحیده صبح روز سخت‌تر ندیدم
پیغمبر از آن روز که عمویش حمزه بود در احد شهید شد و هیچ روز سخت‌تر نگذشت بر جدم امیرالمؤمنین از آن
روز که برادرش جعفر ابن ابی طالب بود در جنگ موته و شهادتش لا اتیاک الذاقتند بعد از آن که در فرمود
لا یوم کیوم الحسین فرمود هیچ روز مثل روز پدرم حسین نیست در ظهر عاشورا دیدم که لشکر
ابن سعد رسیدند هر چه خدا را بیاد انداختند اما هر چه پدرم حسین موعظه نمود الله را در قلب
نظر و بعد فرمود رحم الله عمی العباس ان له درجة فی الجنة یغبطه الملائکة خدا رحمت عمویم عباس
را که از برای او درجه است در بهشت که تمام ملائکه رشک میبرند آرزو میکنند آن درجه را در حق سقای
آن حرم که میان معاویه و علی واقع گردید در تمام جنگ در سویت قوم حرب بیکدیگر داخل شد مالک
اشتر مبلو بود دیدم آقایم امیرالمؤمنین در گوشه ایستاده بطرف آسمان نظر میکند عرض کردم آقا جان
الا تقدم حا توقف است وقت این جنگ چگونه جنگ در پیوسته فرمود امام اجلالی مهدی آقا
که تا زنده‌ام کجا قسم این همه نشر میشوم از بهر این نامه ایستاده مشغول است که لشکر لشکر
متعال قطعه ابر برای فرستاد که سایه انداخت بر سر امیر المؤمنین که سمت شیطان در پاک زمین
و آسمان صدا بلند کرد الا اقد قتل امیر المؤمنین این تکویم ابو الفضل العباس رسید شهادت جان
کردن برادرش حسن کرد برادر رحان دیگر امروز و تو هم که هم بر رها کنند آن وقت شمر بر داشته
و قسم یاد کرد که تا ابد از سر روز جنگ باقی است از نه یک وقت آن بد تر غوغا و فریاد لشکر بر فرات جز
بابیه المؤمنین دار که تکیه با برادرش حسین شمشیر به تنه تن در لشکر را شهر سا قتند صد آن سپاه زدن

دیدم که خیمه ها را آتش زدند و ان جوانان ... تمام خیمه ها سوخته مگر یک خیمه که تمام زنها در میان
ان خیمه ایم سوخته تنها ... آمدم میان قتلگاه دیدم تمام جوانان ... ریختند که رقم
روی نعش سید الشهدا ... [illegible] ... من هر چه کردم که ... نتوانستم میان کشته ها
کردش کردم جرئت ... آخر ... دیدم صدا آمد ... [illegible]
[illegible] ... آمدن رفتم میان کشته ها ... خود دیدم از میان ... [illegible]
مجلله ... دیدم ... آمد ... نظر کردم ... پیغمبر اکرم است ... [illegible]
حق پیغمبر اکرم ص دست ... اشاره کرد در مطهر سید الشهدا ... [illegible]
روی ... زانو حرکت کرد ... از دست امت ... [illegible]
لب آب روان ... تشنه ... [illegible]
مقتول ... تشنه ... پاره ... قاسم ... [illegible] ... حرمله ... حلق ۲ دو بیت
اصغر ... شکوه از امت بی رحم تو دارم جدا ... [illegible]
خالی ... ز راه ... دست ... [illegible]
... خواهرانم ... [illegible]
... شکوه از امت بی رحم تو دارم جدا

الوحده ... در خدمت سید الساجدین ... که ... عباس ... [illegible]
لعید اله ... آغوش ... [illegible] ... سخت تر ... صبح
پیغمبر ازان روز ... [illegible] ... المؤمنین ازان
روز ... [illegible] ... فرمود
لا یوم کیوم ... الی ... [illegible]
... [illegible]
علیه علیه السلام
... فرمود رحم اله عمی ... [illegible] ... رحمت عموی عباس
... [illegible] ... رشک ... آرزو ... [illegible]
ان ... میان ... واقع ... [illegible] ... ملک
... دیدم آقایم امیر المؤمنین ... آسمان نظر ... [illegible]
الا ... [illegible] ... کرد ... [illegible]
... اسبان ... مشغول ... [illegible]
متعال قطعه ... [illegible] ... امیر المؤمنین ... [illegible]
و آسمان صدا ... الا قد قتل امیر المؤمنین ... ابو الفضل العباس ... [illegible]
... [illegible] ... وقت شمر ... [illegible]
و ... [illegible] ... لشکر ... فرات ... [illegible]
... المؤمنین ... شمر ... لشکر ... صدا ... [illegible]

ودیدم که خیمه‌ای برپا و نه از جوانان بنی هاشم بر پا تمام خیمه‌ها سوخته مگر یک خیمه که تمام زنها در میان
آن خیمه نیم سوخته پناه برده‌اند آمدم میان قتلگاه دیدم تمام جوانان قطعه قطعه ریز ریز کرده‌اند رفتم
رو به نعش سید الشهدا بطمع زیارت جامه افتادم هر چه نگاه کردم که بشناسم نتوانستم میان کشتگان
گردش کردم هر چه گشتم پیدا نکردم تا آخر یک بدن دیدم صد آینه [illegible] مکو بود آه مولای مادر
[illegible] آمدم رفتم میان کشتگان خواهیدم [illegible]
محلله باشد نفر مردم [illegible] آمدند نظر کردم یکی پیغمبر اکرم است
حق پیغمبر اکرم ص دست [illegible] توقف اشاره کرد در [illegible] ارشد
روح زانو حرکت کرد مکالمات کرد از [illegible]
گفت [illegible] تو [illegible] تا [illegible]
لب آب روان [illegible] تشنه
۲ دوبیتی مقتول [illegible] گشته صد پاره
[illegible] حلق
[illegible] تشنه از امت [illegible]
خالی [illegible] از راه غضب [illegible]
[illegible] آتش
[illegible] خواهر [illegible] [illegible]
هم در [illegible] عالم [illegible] تشنه از امت بی رحم [illegible]

٥٣ ٤ عم

ابو حمزه ثمالی گوید در خدمت سید الساجدین بودم که عبد الله پسر عباس وارد شد حضرت تحقیق
تعجیل الیه [illegible] آغوش جان گرفت او را و در بغل گرفت فرمود ابو حمزه هیچ روزی سخت‌تر نگذشت بر جد
پیغمبر از آن روزی که عمویش حمزه بود در احد شهیدش کردند و هیچ روزی سخت‌تر نگذشت بر جدم امیر المؤمنین از آن
روزی که برادرش جعفر ابن ابی طالب بود در [illegible] شهادت [illegible] الذاهبین بعد از آن گریه کرد فرمود
لا یوم کیوم الی الغریب فرمود هیچ روزی مثل روز پدرم نبود [illegible] هزار [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] [illegible] بیعت [illegible] الا [illegible]
[illegible] فرمود رحم الله عمی العباس ان له درجة فی الجنة یغبطه الملائکة [illegible] عمویم عباس
که از برای او درجه ایست در بهشت که تمام ملائکه رشک میبرند آرزو میکنند آن درجه را در [illegible]
آن [illegible] میان [illegible] واقع [illegible] [illegible] مالک
[illegible] دیدم آقایم امیر المؤمنین [illegible] ایستاده بسمت آسمان نظر میکند عرض کردم آقا جان
[illegible] و [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] ایستاده مشغول [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] شیطان در [illegible]
و آسمان [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابو الفضل العباس [illegible]
[illegible] امروز [illegible] اوقت [illegible]
[illegible]
[illegible] المؤمنین [illegible] آن [illegible]

بالجملة دلیران این المقرّبو ارّان این المنتصر پیادگان بلند کنند امیر المؤمنین در بغل گرفت
عباس را صورتش بصورتش گذاشت تمام اصحاب عرض کردند یا علی فرزندت عباس فتح کرده هم
جا [illegible] بکرده نیست فرمودند من از برای این دستها یا قوت [illegible] گریه میکنم زودی [illegible] که
بجای دستها در بازار برادرش از بدن جدا خواهند کرد و [illegible] الا [illegible] عون و [illegible]
جای آمده پیش برادر [illegible] برادر قطعه قطعه پاره پاره دیدند که [illegible] جدا کرده و حالا
[illegible] که دست تو از بدن جدا کرد عباس جواب برادرش داد [illegible]
هر چیز که یار ندارم غیر از تو برادر ندارم نه عون و نه جعفر [illegible] عباس جواب برادر
گفتم [illegible] این جهان [illegible] که بعد [illegible] عباس جواب برادر
[illegible] برادر
[illegible] برادر [illegible]

حکایت ابو صالح طالقانی است میگوید من اتفاقم افتاد بسفر از راه دریا کشتی ما طوفانی شد [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] قطعه چوب [illegible] دراز [illegible] بر او سوار شدم [illegible]
بکنار دریا بیرون شدم [illegible] نزدیک یا صحرا رفتم بطرف [illegible] دیدم جوان [illegible]
بلند کرده بسوی آسمان گریه میکند سلام کردم بعد از جواب فرمود ای ابا صالح خوش آمدی
من تعجب کردم خدایا من این جوان را ندیده‌ام و او مرا ندیده اسم مرا و پدرم را میداند
بجهت که من این خیال [illegible] فرمود ای صالح تعجب میکنی میخواهی از اول [illegible]
[illegible] عرض کردم بلی فرمود از اول سفر تا آخر [illegible] که خدمت حضرتش

[illegible] دیدم [illegible] میانه [illegible] که امیر [illegible] بعد فرمودند
ای صالح مثل [illegible] عرض کردم [illegible] زاهد و [illegible] ندارم چگونه [illegible]
بولایت حضرت [illegible] حضرتش [illegible] قطعه [illegible] فرمودند [illegible] فرود آمد فرمود ای صالح [illegible]
این سوار [illegible] فرمودند [illegible] این تحصیل [illegible]
شناختی [illegible] ندارم [illegible] فرمودند [illegible] امامت و رسالت سوال [illegible]
فرمودند من موسی ابن جعفر [illegible] محترم [illegible] شخص
یا ابن [illegible] سال [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] بحضرتش فرمود [illegible] آخر [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
هر ملکیت [illegible]
[illegible]
زنان [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible]

۵۱ ۴۶

روایت است پیغمبر اکرم و رسول مکرم ص فرمود باید سه کس را خیلی مهربانی و ملاطفت کرد
اول آن شخص که عزیز بوده و ذلیل و خوار گشته یعنی که او در نزد تمام مردم محترم
و عزیز بوده بالنسبه بطایفه رئیس بوده و الان ذلیل شده دوم آن شخص که غنی
و مالدار بوده و بالفعل فقیر و مسکین شده باید همه طور با او مهربانی نمود و ملاطفه
اینکه آن شخص با کمال در ریاست بوده و الان ذلیل و حقیر که دنیا او را سرزنش نموده
او را تا میتوان باید زبانی و مالاً با او همراهی نمود سیم آن عالمی که در میان جهال افتاده
مثلاً یکی زحمات چند سال یا بیست سال متجاوز زیاد عمر در تحصیل علم متحمل بعد میان آن
جهال میافتد که مسئله سؤال میکنند و نه احترام میکنند باید این شخص را احترام کرد
خیلی عزیز و محترم داشت پیغمبر اکرم سفارش فرموده که این سه نفر را باید خیلی احترام
و مهربانی نمود اگر بکنند بدانند که این سه صفت در او جمع باید لازم است با ایشان
با مهربانی و ملاطفت سلوک کنند پس ای عزیز برادر بیانی هم دل دارد زیرا که العارفین
محل آتی الحاجی سلام الله علیه عزیز بوده و هم مالدار بوده و هم اعلم تر از تمام مردم
کربلا علاوه بر سفارش پیغمبر که میخواستند او را مهربانی کنند در دم دروازه شهر

۲ مصیبت اعلام باو قاسم ملتفت مرا که بر آن زخم بازم بلی که بر او علیهم السلام شهید
۲ مصیبت اسرائیم فوار و بر سر بجای بهشت سیاه دم جانان شیرین ۲ مصیبت اعلام باو قاسم شنیدم تا
سر بر زانوت نگذارم تنت بی صدا از خاک بر دار بیکفن بگذار که رهبر بگذار
که زوار حاجی زار بماند
عالم یک شبی در بغداد
در غم اکبر جوان سیارم یا الهی بکربلا مانده ام
یاد جوان تخت جسم فکارم ای مصیبت جان از غریب
موسی جعفر ای شاه جوانان
[illegible]
مصیبت ای جان از غریب
از مصیبت ای جان از غریب
مصیبت ای جان ای غریب
حیف از این قد سمشاد تو نوجوان مرگ علی اکبر
اشعار علی اکبر
ای علی اکبر
ای علم دار حسین
ای علمدار اکبر
نوجوان مرگ علی اکبر
ای علمدار اکبر جوان
خیمه ای حیف جگر
ای یوسف گلعذار
نوجوان مرگ علی اکبر
یادگار اکبر
ای جوان
ای صبا رو سوی مدینه
که بگو به صغرا که ای فرزند
که براد رکه ای فرزند
نوجوان مرگ علی اکبر
نوجوان مرگ علی اکبر
تا نوزا سال آریمه
[illegible]
بعد مرگش در این دار فانی

همی سفر معهود کاش مادر مرا نزاد یا به این حالت مجبور سر از آتش از
رو بام روی عمامه‌اش عمامه‌اش آتش گرفته شعله‌ور گردیده صدا از دو حجره جاری
زینب بیقرار دوم بپرس که چه خیر بوده گفت ندارم دادرس نه دستی که آتش
را خاموش کند و نه پای که فرار کند به واسطه آنکه دستهایش را در پشت
سر بسته بودند و پاهایش را در زیر شکم شتر بسته بودند [illegible]

آه از آن ساعت که زین العابدین / وارد با زار زند وار و خونین
غل بگردن آنچه طوق بندگی / سر به زیر افکنده از شرمندگی
ریخت تا که یکی از اهل شام / مجمر آتش از بالای بام
نه مرا او دستی که تنها نه مرا / نه مرا او پا که بنمایم فرار

مجلس ۴۷

مرویست چون هارون ملعون قصد کشتن موسی ابن جعفر نمود اما بهانه در دست نداشت یک
غلامی داشت نصاری و از روی بطانه و از مذهب آواره او را فرستاد به زندان و شمشیر
به دست غلام داد گفت برو میان زندان هر کس را دیدی میان زندان بکش چون
نصاری وارد میان زندان شد چشمش به امام افتاد هیبت امام او را گرفت رعشه بدن
برکشید بهانه [illegible] گفت این متقی و خدمت او به دیگری رجوع نکند به همه شمشیر را انداخت

رفت غرض ملعون هر کرا امر بقتل آنحضرت میکرد چه یهود چه نصاری چه مجوس چه ملحد
چه کافر آمدند معجزه از آن وجود مبارک ظاهر میگردید و بر میگشتند آخر کار اینجا رسید که
فرستاد بفرنگ چهل نفر فرنگی خواست آنها را هر روزه نشسته [illegible] و وحوش از دوستان شهید
که بیکی از این طریق که آنحضرت موسی ابن جعفر با نفوذ شاهر بود [illegible] عبا و ردا و عمامه
و نعلین یک مرتبه میگفت بیارید موسی ابن جعفر را آن شاهد را میآوردند امر میکرد بکشید این
مرد را یک مرتبه آن فرنگیها در عالم مستی شمشیر میکشیدند آن شاهد را پاره پاره میکردند تا
چهل روز به همین منوال روز چهلم بازای چهل نفر فرنگ را مست شراب کرد امر کرد بیارید
موسی ابن جعفر را از زندان بعد زانی که آن را آوردند هارون رو به آن چهل نفر کرد گفت
بکشید این مرد را شمشیر کشیدند دیدند پیران حضرت همینکه چشم ایشان به جمال انور
امام افتاد از آن صولت و هیبت امام تمام شمشیرهای شان را به زمین انداختند و سجده
افتادند گفتند اشهد ان لا اله الا الله تا آخر و که زندان ظالم خانه ظلمت خراب شود
امر کرد بگشتیدی که هر وقت مادر در ظلمه میآیم نیز یاد میرسد هارون از آن ها
هم مأیوس شد این مرتبه خواست بهانه بدست آرد کنیزکهایی را مشاطه نمود فرستاد تزئین
که شاید آن حضرت را تهمت زده کنند چونکه کنیز دارد زندان شد نگفت آن حضرت
مشغول است عبادت تمام و در زیر سر بگیرد مدتی ایستاد دید آن با والله
نمیکند عرض نکرد پدر مرا برای شما فرستاده‌اند مرا به من نگاه نمیکنی حضرت

آن حضرت فرمود ما خوانده واده عصمت و طهارتیم و از این اعمال بری مبرائیم مرا احتیاج
به تو نیست با دست اشاره نمود بسمت کنیزان و کرد باغی دیدند چون بهشت و گلهای رنگ رنگ
بلبل و قمری طوطی هزار دستان بر شاخسار درختان نغمه سرائی میکردند و حوریان مانند شعاع آفتاب
نور از رخسارهای ایشان میدرخشید حضرت فرمود ای کنیزان این مقام و مرتبه ماست و ما اعتنا نداریم
بر کرده کنیز بیهوش شد بعد از آن هارون آمد این مطلب را نقل کرد هارون ملعون محو اینکه مطلب
شهرت نیابد کنیز را کشت آخر الملعون دید که هیچ نمی‌تواند آن مولای شیعیان را بقتل برساند
آخر یک نفر ملعون ازل و ابد بنام سندی بن شاهک او را طلبید و زهری به آن ملعون داد
به آن حضرت خورانید تا اینکه آن حضرت از عقب زهر از دنیا رحلت و جد بزرگوارش
در اعلا علیین بهشت عنبر سرشت پیوست برای او شعر

به زندان بلا مولی ابن جعفر | ز جور ظلم هارون ستمگر | چنین میگفت با قلب مکدر
مسیب بکن من آشفته عالم | همیشه در غم آل عبا ام | با غمخواریم کن وقت مردن
انیسم باش اندر جان سپردن | بیا بردار زنجیرم زگردن | مسیب بکن من ای غنچه عالم
به وقت جان سپاریم کن | نظر بر اشکهای جاریم کن | به بی‌کس لیست جگر غم خواریم کن
مسیب بکن من ای
به وقت غسل دادن بر من زار | تماشا کن که ای تو مگذار | بجسم لاغرم چون دیده بندند
میادا شیعیان بر من بخندند | اگر پرسند که از نسل | اگر پرسند که از نسل بنت
بگو از نسل امیر المؤمنین است | میادا شیعیان بر من بخندند | که بر آل علی حقا بخندند

در بحار الانوار است که حضرت موسی ابن جعفر سالی به زیارت بیت الله مشرف شد در منا
و عرفات گردش میکرد دید زنی با چند طفل نشسته اند اطراف گاوی را گرفته اند گریه میکنند
و میگویند نگاه کرد گاو را دید مرده فرمود ای زن چرا گریه میکنی عرض کرد ای جوان چند طفل صغیر دارم
که این طفلهای یتیم از شیر این گاو گذران میکردند الحال که مرده است حال چاره من منقطع شده
فقال لعل لم یمت شاید نمرده است عرض کرد ای جوان آیا رحم نمیکنی بر من و این طفلهای
یتیم من فرمود ای زن میخواهی الان او را زنده کنم خلاق عالم بزبانش جاری کرد انشاء عرض کرد بلی میخواهم
حضرت با سرهای مبارک زد آن گاو مرده را فرمود قم باذن الله فورا گاو از جای خود
حرکت کرد فریاد زن بلند شد آن مردم عیسی است که زن آن سال چهارم فرزند آمده حضرت
در میان جماعت پنهان شد آیا سزاوار است چنین شخص چنینی را که مرده را زنده میکند
مدت هفت یا چهارده سال در زنجیر و کند باشد که تا مبارکش مجروح شود شعر

موسی جعفر زخصم بدسگال | ماند در زندان هارون هفت سال | خاک زندان بستر لاغر تنش
داشت غل بر سینه اندر گردنش | شب که میشد ناله اش تا صبح | گاه با دانه زنجیر داشت
روزها با [illegible] یکدله درد دل میکرد با آن سلسله | شب شد در گوشه زندان دلم | یوحشت از
یاد حوادث حاصلم | که دلکار خویش تا شیرش | آن معصومه و همه رضا | ای رضا ای عندلیب
گلشنم | از فراقت روز روشن شب شد تنم | کربلائی زیبا اندر برم | از غمت من منتظر تا محشرم

مجلس ۴۸

روزی عقیل ابن ابی طالب در شام نزد معاویه آمد و گرد معاویه قرض عیالش را به چهل هزار
دینار رسانید هر که میخواهم کنیز است و در قلعه طایفه در شهر است صاحب دو حاجت او اولاد از آن
همه خطبه نام معاویه در جواب گفت ای عقیل تو مرد ضعیف و نابینایی آنچه کنیز زیبای او صاحب
لازم نیست بلکه کنیزی که قیمت او صد دینار باشد کافی است عقیل از سخنان معاویه
در غضب شد فرمود ای معاویه کنیزی که زیبا و صاحب صورت باشد و فرزند میخواهم از جهت آنکه
نسلکه خداوند عالم از آن کنیز فرزندی روزی نماید که هر وقت مثل تو کسی بخواهد اش
غیرد او بگوید ما در ستمکاری با الحسین نکرده است معاویه ... گفت که امر کرد
چهل هزار دینار بجهت عقیل دادند آن کنیز را خریدند مدتی در خانه عقیل بود که خداوند
عالم مسلم را عطا فرمود چون شب مسجد ... سالگی رسید عقیل از دنیا رفت روزی معاویه
بر خورد ... گفت الخلیفه مزرعه دارم در مدینه میخواهم بفروشم معاویه گفت
خریدم او را صد هزار دینار معاویه ... تمام نوشت ... گرفت معاویه نوشت
به والی مدینه که از جانب معاویه ... مزرعه مسلم را ضبط نماید چون عاملان معاویه خواستند
متعرض شوند ... نامه ... را ... خبر به حضرت دادند نوشت کاغذی به معاویه
که این مزرعه ملک من است و طفلی از اطفال ما است تو را نرسد ... دادند
رقعه امام را ... معاویه ... طلب ... علم ... احضار کردند معاویه
و ... نوشته ... گفت این ... مسلم ... و ... گفت
... نوشته ... معاویه گفت پس حال که چنین است ... ام ... نما

مسلم صورتش را مانند گل بر افروخت دستی به شمشیر نمود گفت اول سر شما با این شمشیر جدا میکنم
آنوقت ملک ... معاویه گفت صدق ابوک مسلم گفت پدرم ... معاویه گفت
در وقتیکه پدرت میخواست مادرت را خطبه کند گفت مقصود از این کنیز بوجود آمدن فرزندی است
که ... با او معارضه کند ... از ... گرفتم ... کردم ... نوشت
به عامل حجاز که متعرض مزرعه نشوید از آنجا معلوم که حضرت ابا عبدالله از میان ... فرزند
خویشان مسلم را اختیار فرمود و او را شایسته ... فرار داد و ... و ... الحق ... انه
رسول پادشاه نامه ... پادشاهی ... عنوان ... و ... مطلع شود از گفتار
و کردار رسول او معلوم کند ... در ... رسول ... و ... بیعت ... اند
با ... مردم ... فرستاده ... مسلم ... و ... او را
... گفت ... جواب ... طریق ... حضرت ابا عبدالله در باره ... فرمود
ثقه الحق است امین است ... است ... عالم است عاقل است فاضل است
کامل است در ... حضرت صاحب ... مسلم
... مردم ... از آن ... استقامت ... عزیز
... که ... او را ... از بدن جدا ... وقتیکه
... از بدن جدا ... معظمه ... عرض کرد السلام علیک یا ابا
عبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله ... یا ... تالیت

... مسلم ... عقیل ...

قال تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون مفاد از آیه اینست که مقصود خلق نکردم

جن و انس و ملک را مگر از برای آنکه مرا عبادت کنند مفسرین لیعبدون تفسیر کرده اند بلیعرفون یعنی خلق

نکردم جن و انس و ملک را از جهت آنکه مرا بشناسند از این بر در بار او و لاشناس عبادت تو

بشمر است اول باید او را شناخت و معبود را دانست و بعد او را عبادت کرد چنانچه که

اگر معتقد بخدا نیست از کجا او را عبادت کند بواسطه آنکه اگر خواسته باشد صلوات

امر او را بنماید مثلاً العیاذ بالله زنا یا لواط بنماید یکمرتبه هیچ ساله نزد تو یا کم

حالت ملکی و انکار روی بنماید اما کسی که با الله بشناسد از خدا حالت ملکی

نه یابد فکری از برای عبادت بکند خداوند عالم تو را عبث خلق نفرموده بلکه خلق فرموده

برای عبادت مکرر شنیده عبادات سابقین چطور بود که تمام عمرشان را در عبادت حضرت

احدیت بسر میبردند میرفتند میان کوهها و بیابانها من جمله حضرت عیسی با مادرش

مریم در کوه لبنان یا لبنان و با لبنان خداوند علی اعلی را عبادت میکردند قائم

اللیل و صائم النهار بودند تا آنکه علف بیابان آشامیدن آب باران حضرت

روزها را صبر کرده میان بیابان گردش میکرد و علف جمع آوری مینمود بجهت

افطار را بگیرد روزی حضرت مریم مریض شد و فرزندش عیسی از کوه پائین آمد برای جمع کردن

علف بواسطه افطارشان تا یقینی در راه حضرت عزرائیل از جانب رب جلیل نازل شد

در آن بر مریم تجلی که شخصی بر عزرائیل افتاد از هیبت او غش کرد بعد از آنکه از غش

بهوش آمد فرمود یا عبدالله تو کیستی که از دیدن تو تمام بدنم بلرزه درآمد بگفت منم قابض ارواح

منم آنکسیکه مادر را بی فرزند [illegible] میکنم و یا العکس [illegible] زنده فرمود

یا عزرائیل بگو ببینم بدیدن آمده یا بقبض روح [illegible] تو دیدن کنم بلکه

از برای قبض روح تو آمده ام یا عزرائیل مرا مهلت بده که بگیرم آذوقه فرزندم او ببینم

عرض کرد الله که مهلت نیست حضرت [illegible] قبض روح نمود آرزو را بسر [illegible] ببرد [illegible] دعا کرد

که فرزندم [illegible] زنده به بهشت [illegible] و دعایش مستجاب کرده یا نه بلی مستجاب کرده و وقت روز

یازدهم محرم الحرام آمد میان قتلگاه زد و غش نمود نعش [illegible] گریه کرد گریه بنمود

تا آخر

داود یتیم روزی از بازار بیت المقدس عبور میکرد طفلی را دید در سر راه او را بعنوان فرزندی
برداشت تربیت نمود آداب و بستان و شعرا با او آموخت تا اینکه بابتها کمال رسید جوانی در زیبایی صورت
سرو قامت بهم رسید روزی در محضر حکومت داود حاضر بود روزی از روزها داود بر مسند خلافت نشسته بود
و انا جعلناک خلیفة نشسته بود و الجوان یتیم حاضر بود که عزرائیل بشرف شرفیابی گشت عرض کرد
یا نبی الله جوان را که تا امروز زحمت در باره او کشیده و او را تربیت نموده دیگر مهلت نمانده داود تعجب
نمانده داود یتیم از شنیدن این خبر وحشت آمیز در دریای غم و غصه فرو رفت بعد از
آنکه عزرائیل رفت داود فرمود الجوان یتیم برو بتن فلان تاجر از قول من بگو که دختر را
از برای عقد تا الیه الجوان یتیم ابلاغ پیام نمود تاجر حسب الفرموده داود قبول امر نمود روز دیگر مجلسی
فراهم آورده داود را خواست و داود دختر تاجر را از برای جوان یتیم عقد نمود بعد از آن فرمود الجوان
یاد حجره بزدیکی من باش بهتر است جوان عرض کرد لذ بمعاو و طاعة و هر روز در محضر حکومت داود حاضر
میشد تا اینکه روز موعد عزرائیل رسید و غروب آفتاب گذشت عزرائیل نیامد روز دیگر عزرائیل
آمد داود فرمود که ای عزرائیل چه طور شد که این جوان یتیم را قبض روح نکردی عرض کرد یا نبی الله
یکی از جمله صفات حضرت حق صفت رحمانیت است امروز که این جوان را بشما دادم بجز این جوان
تمام شد حجه اجلش منقضی شده بود چون که الیاس ترحم فرمود آورده اید دختر تاجر را و انتظار عمر او به
فرمود بوالعجب که اجل جوان هم یتیم باشد ... عمر او چهل سال دیگر عمر از برای الجوان مقرر
ببرد ... ارث ... داده هوای ... که چو شنید ... دقیقه ... ادام ... زند ... بینند
با تمام ... حد احافظ امروز ... بر ... در ... حال ... گشت ... تمام الهم ...
تا این دیدار در محنت فندسوفت ازمیدن تنها الهم مجنی قد ذاب من نار الفراق دل جسم ابن الاکم

عقد با نوی جهان امین حق بشرحق ... به لب با جد شرف امین حق بشرحق از این عروس آمد او بوجد خلق به طبق

زاهر تهنیت رسد حفت ملک با نفخ حق ... عروس دگر نمودم ... بکیر دار کربلا عروس از خلیل شه

وصیت برادر حسن چه فرض علیل شد ... رسید که بد کسی میت ... فاطمی شد عروس که از دنیا عزا بدل شد

عروس بود بلا و شهید کشته تو ... حسین بخون طپید ... سر او بتیغ شکسته در کنار ... بر روی

در بیا ... حلق ... شقافت فرق ... ره ... به پدر صورت المعطش ز طفل ... مصطفی

ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون خدا دهر تبارک و تعالی که حق ... خلق عالم خلق از ۴ ایست عبادت ... خدا ... خلق فرمود ... ایشان ... است هر کدام از حیات که غافل گشتند از ذکر خدا و ترک کردند عبادت حق را در دنیا و آخرت ... در جهنم خواهند بود یا ... که در دنیا خوار و ذلیل و در آخرت میان آتش خواهند بود ... از ... ایشان ... الذاریات ... که در دنیا هم ... خواهد ... است که ... میان ... مقاره ... مرشد ... سال عمر خود را بعبادت بسر میبرند تا خدا از ایشان راضی ... اکرم ... ایشان ... که ... حله

ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ... نازل کرد ... حبیب طه ما قرآن بر تو نازل نکردیم که تو مشقت بیفتی ... نشنیدی ... عبادت ... از المؤمنین ... ایشان ... خدا که ... شیخ ... سیده ... که مسجد الحرام ... مناجات میکرد یا رب یا رب انت مولای ... فارحم عبدک ... الیک ... ملجای ... طوبی لمن کنت انت مولاه طوبی لمن کان ... یشکو الی ذی الجلال بلواه اذا ... الکرم ... ثم اذا ناه فنودی لبیک عبدی وانت فی ... وکل ما قلت ... فقد علمنا ... وعد ... قبلناه بل ما تشاء بلا خوف ولا وجل ولا تخف انی انا الله ... که آنانکه ... مقام مرتبه دارد که حق تعالی در جواب ... صاحب ... محل بسجده افتاد ... مناجات ... است ... ملائکه ... خدا ... روز ... از ازل و ابد ... صدا را بلند ... وعلی ملة رسول الله انا لله وانا الیه راجعون

امام محقق ناطق جعفر ابن صادق است منقول است که معاویه وقت مرگ به پسرش یزید لعنه الله علیه
فرزند من تا امید نگویی ما بینی خدا را نکن امر قیاس الناس ای پسر کار بسیج کار دشوار
بجز ملک الله بعمل آورده و بزرگ تمام کرده‌ام شانزده از سرای او ضیع و شریف تو ختم ساختم و در مراسم
استحکام سلطنت تو بهار رفتم و بیا با ایتها بسعهم الکفو در امر سلطنت محتاج و مانع نه ادراک اما تو
وصیت میکنم درباره سه نفر از اشراف مدینه اگر نتوانی از ایشان بیعت بگیر دیگر آنکه
حسین بن علی عبد الله عمر بهت اگر با او بهرا اس بکر ملازم تو خواهد بود و بیعت تو خواهد آمد قسم که زبیر است
در مراکه سرا و ظفر یافتی مهلتش نده و او را قطعه قطعه کن و او در کمین تو است عقب
تو است الیه قریب او را بخور اول بهلاک کردن اما درباره حسین ابن علی مدارا
کن قدر و منزلت او را و ای پسر که پاره دل پیغمبر است نور چشم فاطمه است و در زهد و تقوی بی نظیر است
دور حق او رعایت کن زیرا که اهل عراق برا سلطه او بر تو شورش خواهند کرد و او را
خواهند گرفت البته وصیتهای مرا درباره فرزند فاطمه فراموش نخواهی کرد و علامه قزوینی
مغرها حوض معاویه ارایم در طه عالم رفت یزید در شنبه رجب سنه شصت از هجرت
بهالت سوات شرش بلا مانع بر سریر سلطنت و حکومت مستقر شد از وصیتهای پدرش
معاویه چشم پوشید و بحقیقت قطعات ضعف عقل خود سرداشت چنانچه نوشته بود لله عالم بحقایق
اعلم بالولد ان امیر معاویه خلیفه رسول الله قد مضی بسبیله الحق متی دار
الفانیه الدنیویه الی الباقیه الاخرویه ار لیدیدان و آگاه باش که پدرم معاویه

العبد وهو من اصول المذهب الذی لولاه لبطلت الشرائع والادیان
وصار بعث الرسل وانزال الکتب عبثاً الثانی انه تلطف علی عباده فی هذه الآیة
لطفاً عظیماً حیث انه نبههم بتأثیرات المعاصی بهذه المثابة حتی الشدة بحیث
تدور معها المصیبات الدنیویة والاخرویة وجوداً وعدماً فحینئذ یستفاد ان
من لم یعص لم یصبه مصیبة الثالث انها مشتملة علی الوعد بعفو کثیر الذنب
الرابع انه یستفاد من الآیة اصل عظیم وقاعدة کلیة یرجع الیها عند الله وهو
ان هذه المصیبات ان تکون ناشئة من ذنب او خطاء فیرجع الیها عند ذلک
فیلی المجتهد ان الحسن من الشیء الحاصل من الآیة انها تظهر شبهات القلب
بار بهر بیند کان غم و یعنی الی آیات و حکومة چنین بیان کرده و حاصل آنکه اگر
طبیب تجربه کار طبیبه که مزاج یک شخص را مطلع شده تحقیق نماید که آثار شربه ادویه بیان
کند که در مزاج تو صفرا غالب است مثلاً هر مرضی از امراض که برسد و در منبع اصلی از
صفرا است یا از کثرت اکل است یا از تناول فلان غذا است و موصی تناول او فلان
مثلاً و بر انتفیه کند بر او قانون کلی و حاصل آنکه بر سابق بر آن دائما مبتلا باشی بانواع
امراض مهلکه و بجهت تنبیه کردن بر آن طبیب بفصحت بگذارد تا مادامیکه زنده بمانی الا
طبیب ای بیمار و اوله انعام عظیمی بشمری و کلام او را در ماده خود بهترین
کلام میدانی پس حکومة بهترین آیات بیان کرد این آیه که مبدأ مصیبات دنیوی

داخود که تو ابیان نموده است که اگر تب میکنی بدان که بجهت کسب تو است و اگر بلا
عوان گرفتار میشوی بجهة معصیت تو است و اگر بقحط میافتی بجهة ناشکری تو است و اگر
فقیر میشوی بجهة معصیت تو است و اگر غنی میشوی بعنایت که شرط نا خوش نو داشته باشد
بجهة معصیت تو است کذالک صاحب اقدس باری در آیه سابق بر این اشاره فرموده است و
لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ای و لتکبروا و افسدوا ولکن
ینزل بقدر ما یشاء انه بعباده خبیر بصیر و در حدیث قدسی میفرماید
ان عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته لافسده وان من عبادی
من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده و ذالک انی ادبر عبادی
لعلمی بقلوبهم ای برادر [illegible] از قیامت [illegible] مات
و اگر بجهنم برود بجهة معصیت تو است و اگر ببلاهای دیگر گرفتار شوی بجهة
معاصی تو است با همه اینها در اخر آیه پیغمبر ما [illegible] از گناهان تو
میگذرم و عفو میکنم و از تاثیر [illegible] نمیکنم پس کدام
کلام از این بهتر و جامع تر میباشد ای عزیز برادر بیا برویم بطرف خدا [illegible]
لت از چنین خدای مهربان یکی خلاف امر او [illegible] رفتار نکنی
اگر خلاف امر او نباشد چرا کفر بر ما مسلط شود و این قدر ظلم و تعدی

یکنند پس هر چه هست از افعال خبیثه ما هاست اینها افعال ماست که بر ما مسلط
شده [illegible] کرد رسول خدا و صیا [illegible] از روی پیغمبر امام محمد باقر است میفرماید اللهم
ربنا لنا ولا تکونن علینا شیعه پیغمبر ما و آله که حیان ما از شیعیان ما [illegible] است
از حال ایشان از گناهان ما تا فردای قیامت که تو اینقدر دل تو از [illegible] بیاورند
با نامه سیاه و حال تباه چه جواب خواهی داد طرف راست پیغمبر اکرم طرف چپ
علی مرتضی بهر یک که نگاه کنی خجالت زده پیغمبر اکرم صلی الله علیه امتی بعد علی مرتضی
صلی الله علیه شیعی بعد العزیز برادر فکر بار میزان [illegible] تا بدان حسرت رفت یا فردا
یا پس فردا [illegible] بیرون آتش جهنم دستگیر [illegible] چرا امید از بهر ما شیعیان سوای محمد و آل محمد با
همه این آلها کی [illegible] برویم در خانه امیر المؤمنین یک [illegible] از آن امیر المؤمنان
نمائیم از [illegible] که روز بستر افتاده اهل تشیع در شرح جمیع که تمام شیعیان
[illegible] الذین [illegible] در تمام عمر خود سر روز متکا نکند از حال شیعیان اللهم
با بستند شیعیان رفتند عیادت کرد حال ما شیعیان ما بیا [illegible] برویم عیادت
آقا رفتیم در عالم معنی دیدیم [illegible] رنگ زرد شده [illegible] یا الذ دستمال
زرد رنگ بر پیشانی مبارک بسته [illegible] فرق [illegible] حق در دست [illegible]
حلقی در دست [illegible] که گریه کرده چشمها از هم [illegible] مجروح شده

مجلس [illegible]

قال الله تعالی وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر من الذ
نوب وما انتم بمعجزین فی الارض وما لکم من دون الله من ولی و
لا نصیر حاصل از این آیه شریفه اینست که خداوند عالم میفرماید آنچه
مصیبت و بلا که وارد میشود از جانب خود شما است و آنچه بلا که نازل
میکنم برای شما بواسطهٔ گناهیست که کرده‌اید گناه عوام میگویند گندم از گندم بروید
جو ز جو آخر ای عزیز برادر تو میخواهی زنا بکنی و شراب بخوری غیبت مردم را
بکنی و مال یتیم را بخوری تمام خلاف امر خدا را بکنی و خدا نعمت و آسوده
و بهشت بتو بدهد تا میگوئی ای برادر عزیز نماز بخوان زکوة بده و خمس بده
عبادت خدا را میگوید خدا الحمد کریم است الحمد خدا کریم است ولکن
نمی‌ترسی خدا کریم نیست خدا کریم است بشرط رفتن بطرف خدا ای
برادر تو تا میتوانی خلاف امر خدا را میکنی والله خدا از روی تو بیزار است
انقدر از این خدا کریم بالا مثل کلاغ حار را که چلو میکنند چلو
بایند آرزند بریزند میان جهنم که لا تعدّ ولا تحصی ای برادر

٦٤

ملکی علی نمیدانست که خدا کریم است پس چرا شب بمقدار مرتبه یا هفت مرتبه از ترس
خدا غش میکرد و با همه این عبادت و طاعت خدا در آن مناجات طویله ملفوفه یا رب میفرماید الهی
خاف قلبی ولست ادری بای علاج اداوی ذنبی فکلما اتوب منها وکم اعود ا
لیها دکم انوح علیها لیلی ونهاری حتی امتی یکون وقد افنیت بها عمری
الهی طال عمری ودق عظمی وبلی جسمی وبقیت الذنوب علی ظهری و حال آنکه
معصیت محض از ما میشود نگرسترا چه شده انقدر اعتماد دلدنیا داری و ترس از خدا کرده
الکریم نکون که عفو خدا امیتا کم را اطاعت از خدا میکنی دروغ میگوئی بواسطه
با هر کسی ادعای دوستی میکنی و در دوستی خود هستی تا هر چه وارد شد بر تو ادعای
رفاقت کذا الله اما ای خدا ابدا با هر چه میگوئی دروغ میگوئی مثل [illegible] الا
الکریم و چه [illegible] خوب بیاید پیش تو بگوید یا من فلان کار را بکن اگر در جان باشد که
هیچ مانعی نباشد پیش از خدا خجالت میکشی و حیا میکنی نه یا الله اما اگر مادر است پدر است
برادر است نوکر است بچهٔ دو ساله است یا نمی‌کنی انکار را اسعی بدان که خدا را
نمی‌شناسی و هر چه میگوئی همه دروغ است ای برادر در فکر دارایی خود [illegible]

محبت حضرت الله تعالی اوحی الله الی داود من طلبنی وجدنی و من طلب غیری
لم یجدنی کذب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام عنّی ای داود دل حریصان را
من میدانم و شوق مشتاقان فاقوامی میشناسم مرا بندگان است که چون شب در آید نقش ایشان
آسمانی اندر دهد الذینه ایشان مقربان را سرور دهد چشمها از تا دیده نبارید و زند
هزار شمع شوق و محبت در دلها بر افروزند ضربت بلا چون عطا نوش کنند ضرری
بی واسطه به آن لذت با واسطه دانند هر چه از ضر و منفعت با ایشان رسد شکر کنند
مراد هرگز نخورند قصه حضرت ایوب را شنیده که روزی جبرئیل آمد ان ایوب چه حال
[illegible] است که در تمنی بعد از این نعمت میدانی محبت خواهد شد ایوب گفت تا نیکی
[illegible] کردم [illegible] قدم موجود شوم ز عشق تو من زنده ام جانی دارم فدا
ی تو کرده ام [illegible] خواهی [illegible] خواهی بشنو حاصل ایوب منتظر بود تا ایشان
رسید که تمام گوسفند [illegible] تمام شتر با [illegible] بنده عشق بنده
مشغول تسبیح و تسبیح رفت گفت الکرم هیچ نباید نه زن و دنیا نه ز عشق چون
تو دارم همه دارم و کرم هیچ نباید باید مقام اطاعت و بندگی این طور باید
نه مثل آنکه خدا [illegible] اولئک کالانعام بل هم اضل [illegible]
ان مردم [illegible] خدا و خجالت [illegible] الکرم این دین

٦٥

اول حضرت سید محمد ابن عبد الله این قدر زحمت با دلها این دین ما
زنده کرد انبیت که حضرت پیغمبر علیه السلام حضرت [illegible] و شیعه کما کان
الان [illegible] السلام حضرت [illegible] اما فرق [illegible] حضرت اول تا باین حضرت [illegible]
وقت حضرت [illegible] مسلمان بود که این قدر او را اذیت میکردند اعتقاد دین کامل
[illegible] دارد یکی از اصحاب را کوشت [illegible] آهن [illegible]
هر چه اذیت [illegible] اعتقاد دینش بیشتر شد بر اسلام اما حال از [illegible]
نیم قران از اسلام دست بر میدارند بیا [illegible] بر این اسلام حضرت [illegible]
[illegible] حضرت این لا مذهب ها کار ندارند چون [illegible] اسلام [illegible]
میان نبی دارد [illegible] اسلام بود که جانی این [illegible] مثل علی اکبر فدای شیعیان
کرد بعد از آنکه علی [illegible] آمد [illegible] نظر میکند بیند
جوانش [illegible] خواهد که در آخر روز علی اکبر کاری کرد که یکی از [illegible] عمر سعد [illegible]
[illegible] عمر سعد چون [illegible] صد [illegible] این لشکر [illegible]
[illegible] حمله کردند از [illegible] روی اسب [illegible] قرار
نگرفت [illegible] رفتم خدا حافظ التماس دعا دارم

قال تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم
ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه مفاد آیه شریف واقعه هدایه آنست که پیغمبر ما به خلایق عالم
ای بندگان من ای کسانیکه ایمان آورده اید گمان بد مبرید در باره برادر
دینی خودتان بدرستیکه بعض از گمانها معصیت است و تفحص و تجسس نکنید
در کارهای برادر دینی مگر آنچه را که بچشم دیده باشید اما تعلق بامردم آنزمان
که اگر فقیری با بیماره در برادران دینی در مرتبه انجا نه کسی سرود میگفت یا
فلان کس با زن فلان عمارت است ای خدا الحق گمانها بکنید و
جهت تهمت ... خانه مسلمانی میآورید و در میان مردم رسوا تمام
میکنید شما از من بهتر میدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله دیده باشد دیگر مگر نشنیده
حکایت آن نفر یکه آمد خدمت علی شهادت داد باینکه فلان شخص
زنا کرده چون شرط است که باید چهار نفر باشند علی امیر المؤمنین فرمود
این الرابع کجا است چهار روز مرحق کرد الآن میآید فرمود بکشید
و تازیانه بزنید چرا این مردم چرا شماها از عاقل و از احکام او

سر را افتاده بگذار ای مردم زیر کرد ولایت شمائیت فکری از برای خود تان بکنید تا یکی در جهل
و فواحش بوده عبرت رحمت احد دارا یا همه رفتند اقربا و خویشان رفتند امیر الملک
اسماعیل است پیغمبر ای اهل بیت من روز گذشته مثل شما بودم والآن غیر از
برای شما هستم خدا و از عالم پیغمبر ای مردم غیبت نکنید بعضیتان بعضی را آیا
دوست دارید بواسطه این غیبت کردن اینکه بخورد از گوشت برادر مرده‌تان
گوشت کشیده است خود دیدید این حیوانات و قتیکه میمیرند بعد از چند روز
گندیده میشود و بو میاید کراهت دارید او را از خدا بترسید فرموده اند که نکنید
غیبت نکنید بلکه بواسطه آنکه معصیت گرفتار نشوید حق ... خدا را عمل میکنیم
ای مردم ... غیبت کردن در روی عالم ثابت است که ...
پیغمبر اکرم پیغمبر مائید الغیبة اشد من الزنا ... این صریح آیه قرآن
و این اخبار که در مذمت این صفت رذیله وارد شده مثل غیبت که در
مجلس از مجلس نشسته باشید و نقل مجلس غیبت کردن تمام شد و حال آنکه پیغمبر اکرم
پیغمبر میفرماید من اغتاب مسلما او مسلمة لم یقبل الله تعالی صلواته ولا صومه الی
اربعین یوما و لیلة

... اقراء ... و ...
... الغیبة ...

الا ان یغفر له صاحبه قال ع ایما مؤمن اعاب مؤمنا بما فیه لم یجمع الله بینهما فی الجنة
ابدا و من اعاب بما لیس فیه انقطعت العصمة بینهما و کان المعاب فی النار خالدا
فیها و بئس المصیر حکی النبی ص یؤتی باحد یوم القیمة یوقف بین یدی الله و یدفع
الیه کتابه فلا یری حسناته فیقول الهی لیس هذا کتابی فانی لا اری
فیها طاعتی فیقال ان ربک لا یضل و لا ینسی ذهب عملک باغتیاب الناس
ثم یؤتی باخر و یدفع الیه کتابه فیری فیها طاعات کثیرة فیقول الهی ما
هذا کتابی فانی ما عملت هذه الطاعات فیقول ان فلانا اغتابک فدفعت
حسناته الیک. از واضحات است که هر که تتبع در اخبار ائمه و آیات
قران نماید و دقت بکند او را معلوم میشود که هر کسی در صدد عیب جوئی مردم است بدبخت
ترین افراد انسان است و رذل ترین ابنای [illegible] خدا در عالم میفرماید ان الذین
یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم بدرستیکه آن
کسانیکه دوست دارند بانیکه رسوا کنند برادر مسلم خود را و در صدد عیب جوئی برادران
برآیند از برای ایشان عذاب دردناکی است که پیغمبر اکرم میفرماید هر کس عمل زشت
کسی را ظاهر کند گویا خودش همان عمل را بجا آورده و هر که سرزنش کند مؤمنی را
نمیرد مگر آنکه خودش مبتلا شود. آن کسانیکه بزبان اسلام آورده و در دل [illegible]

همانکه تجسس در عیوب مسلمانی بکند بدرستیکه هر کس در صدد عیب جوئی و غیبت کردن مسلمانی برآمد
خدا عیب جوئی او را میکند و هر که خدا عیب جوئی او را بکند او را رسوا میکند در میان خلق حضرت
باقر است پیغمبر ما باید نزدیکترین حالات انسان بکفر غیبت و رسوا کردن مردم است ای ملعون هزار
عیب گرفتاری و از سر تا پا آلوده و چشم بعایب دیگران داری و از خود [illegible] چشم میپوشی
لعنة الله علیک پس اول عیب خود را ببین و بعد از آن چشم بدیگران بگشا ای کاش عیب خود را
میدیدیم [illegible] عیب مردم نمیدیدیم و هرچه از برادر مؤمن میبینی از عیوب او را
بپوش تا خدا عیب تو را بپوشاند فرموده هیچ بنده عیب بنده را نپوشاند مگر آنکه خدا در عالم و روز
قیامت عیب او را بپوشاند ستار یکی [illegible] ستار کند [illegible]
[illegible] با همه این عیوب [illegible]
که [illegible] ما [illegible] در خانه تو [illegible] اعمال [illegible]
رفتی در خانه خدا [illegible] از ما قبول نخواهد فرمود چاره نیست از برای ما
جز آنکه طفل شیرخوار [illegible] قرار بدهیم [illegible] خدا [illegible]
معصیت کار آمدیم در خانه تو [illegible] طفل [illegible]
[illegible]

قال تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم
و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
و اتقوا الله ان الله تواب رحیم ای عزیز برادر هر شخص که دست قدرت عظمت [illegible] بینند از
از شخص عاقل نباید هیچ وقت از او کاری بکند که عقلا او را مذمت کنند شخص عاقل
خود را باید خود میان آتش می اندازد پس تو هم برای یک حرف نباید هیچ
منفعت نجات لذت در یکروز و قدرت گوشت برادر از آتش جهنم بکنی الغیبت
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است من اغتاب مسلما ولم یوجر فی شهر رمضان علی صیامه ما حمل یا
الغیبة الآخرة من الذین فتن همو اسماعکم من استماع الغیبة فان القائل
والمستمع شریکان فی الاثم قال علیه السلام الغیاب ان یحذار القبر من النمیمة
و الغیبة و الکذب من زعم انه من ولد حلال و هو یاکل لحوم الناس
بالغیبة اجتنبوا من الغیبة فانها ادام کلاب النار پیغمبر علیه السلام
[illegible] مشکلات میفرمایند از [illegible] عالم که محاسبه است مراد رحمن [illegible] و پیغمبران
[illegible] عیوب است من بر ایشان ظاهر شود بلکه پنهان بکنم است [illegible] و تو کی
مطلع نکرد [illegible] که الجیب [illegible] که خدا از تو مهربانتر چون
[illegible] که عیوب ایشان نزد غیر ظاهر شود من [illegible] که بر تو ظاهر
نکرد و ایشان در [illegible] شوند [illegible] بتنهائی [illegible] میدانم

چنانکه خبر من احدی من عیوب الیشان مطلع نکرد و هر که خدا و رحمت [illegible] که کسی بر عیوب [illegible] کاش
مطلع شود پس ای عزیز برادر و ان مبتلای بانواع عیوب و رذائل تر اچه افتاده است که پرده
از عیوب بندگان خدا برمیداری و سعی در فاش کردن بدیهای ایشان مینمائی و زبان اهرزه گوی
خود را به مذمت بندگان خدا میکشائی ای جان برادر از خود عاقلی که بچه عیوب گرفتاری
ساعتی تامل کن که اگر کسی عیبی از تو در نزد غیر فاش کند بیابی چه قدر بر تو ناگوار میآید
و حال دیگران را هم به خود قیاس کن ای جان برادر بر خود رحم و اقتدا به پیر در کار حق
نما باید چشم کور باید از دیدن عیوب و گوش کر و زبان لال لعنت میکند خدا کسی
را که افشای راز و الذی و امانت میکند اسرار برادران و غیر ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که میان هر نفر میکند رد امانت و در میان کتاب الغیبت که عبدالله سنان
بحضرت صادق علیه السلام عرض میکند رسیده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود بلی
عرض کرد مراد عورتین او است فرمود نه چنین است بلکه فاش کردن اسرار او است به دیگر
میکند گفتم که چه [illegible] مراد جام می و گفت راز پوشیدن ای عزیز برادر در
خیال نکنی که غیبت تنها همین حرف زدن است بلکه بنوشتن یا رمز یا اشاره یا ایما
که بچشم بکند [illegible] و بچشم اشاره یا بکنی و خواسته باشی با آن چیزی زدن بکنی قرار

حاصل شود از برای او همان طوری است سخن چین و نمام بلکه سخن چین بدتر است بواسطهٔ
آنکه غیبت همون یک معصیت تنها است که راضی نشدن صاحب غیبت است لیکن نمام اثر دارد
هیچ شیء زائد اینست که پیغمبر میفرمایند هیچ سخن چینی داخل بهشت نمیشود و دشمن ترین
مردم سخن چینان هستند در نزد خدا وقتی که خدا در عالم بهشت را خلق کرد بان
فرمود تکلم کن گفت سعادت رسید کسیکه داخل من شد خداوند عالم فرمود قسم بعزت
و جلال خودم مأوی نمیکند در تو هشت کس [illegible] شرابخوار و زناکار و سخن
چین و دیوث و العسکر یا پادشاهی که ظالم است و مخنث و کسیکه قطع رحم کند
و آنکه با خدا عهد کند و وفا باو نکند در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در بنی
اسرائیل خشکسالی و قحط شد موسی چندین مرتبه دعای باران کرد اثر
نداد کلیم الله در انبیاء مناجات کرد وحی باو رسید که در میان شما سخن چینی
هست و من بسبب شومی او دعای شما را مستجاب قبول نمیکنم پس معلوم شد که این صفت
بدترین خلق است و چه قدر از رحمت حق دور است از واضحات است که سخن چین
بدترین مردم است [illegible] دارد که شخصی بنده داشت فروخت دیگری خرید گفت هیچ عیبی ندارد
جز سخن چینی خریدار گفت قبول دارم غلام را خرید و برد خانه بعد از چند روز

که گذشت روزی الغلام آمد پیش زن آقای خود و گفت که میدانی که آقای من ترا دوست
ندارد و میخواهد زن دیگر بگیرد زن گفت چاره چیست گفت قدری از موی زیر زنخ او را می
بدهی تا بان افسون کنم و او را مسخر تو کنم مثل این زنهای این زمان خدا لعنت کند تمام
زنهای بد که اطاعت شوهر خود نمیکنند و کارهای دیگر شوهر خود میکنند زن گفت چگونه مو را بدست
بیاورم گفت چون بخوابد تیغی بردار و چند تا مو از زیر گلویش ببر پس غلام بعد از آن
با آقا گفت زن تو با مرد بیگانه طرح آشنایی ریخته و اراده کشتن تو دارد و در خانه فلانی [illegible]
من بر تو معلوم شود خود را بخواب زن بخوابی و ملاحظه کن مرد بیگانه و چاقو [illegible] با تیغ
بر بالای او آمد تیغی بدستش دید از جا برخاست و زن را [illegible] کشت
بگویند زن را [illegible] و اینها را از حق زن خبردار کردند آمدند شوهر را کشتند
هر دو قبیله آمدند [illegible] از هر طرف کشته شدند تا تمام شدند و باعث این دعوا در قوم [illegible]
پس ای عزیز [illegible] از خدا [illegible] بکشید و [illegible] در روز قیامت [illegible] آورد
با [illegible] از [illegible] باید [illegible] از عیوب خود
در [illegible] شیطان [illegible] خدا و [illegible]
و حال آنکه [illegible] معصیت [illegible] و چگونه امروز [illegible]

بیایید برویم در خانهٔ ان جدا مرا از جای ایشان یک مشت بندهٔ معصیت کار عرض
میکنم قسم میدهم ترا بان خون بناحق ریختهٔ سید الشهدا و بفرق شکافتهٔ
فرزندش علی اکبر تقصیرات این یک مشت بندهٔ گنهکار درگذر بکدام فرق شکافته
که روز عاشورا صبح روز دامن گرفته خون از این لب های پاک جگر و لب بر علی
تهامی مجلسی که سر بر دامن راوی میکوبید دیدم ریش او از خون رنگین شده مرتبه
از نسیم قلب نالید اه نام ادم ملاحان بنحیم بعض الظن

قال تعالی یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم
ولا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه
فرمود خداوند عالم میفرماید ای گروه مردمان ای کسانیکه ایمان آورده اید
اجتناب بکنید از گمان بد بدرستیکه بسیاری از گمانها معصیت است
و غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را آیا شما دوست دارید که گوشت
برادر دینی خود را بخورید میته و گوشت گندیده پس اعراض بدارید
از او ای مردم بدانید که اصل و حقیقت غیبت آنست شخصی چون
پشت سر بدیهٔ که شنیده است مثل آنکه بگوید فلان شخص کور است یا کر
یا لنگ یا کنگ یا دیوانه یا پلید یا پست یا سیاه یا سفید یا قطور

یا چشم زرد یا چشم کج و نحو ذالک یا بگوید بیت او مثل آنکه پسر فلان فاسق یا
پسر فلان حمالی یا پسر فلان که اسیاب است و نحو ذالک از صفت هائی که اگر بگوشش او
برسد بد او بیاید و راضی نباشد چنانچه حدیث نبوی دلالت دارد بر او است
که پیغمبر ما گفتند آیا میدانید که غیبت چه چیز است عرض کردند خدا و رسولش بهتر میدانند
فرمودند آنست که یاد کنی برادر خود را بچیزی که او را خوش نیاید شخصی آمد خدمتش
عرض کرد که اگر این صفت را هم داشته باشد از بهتان است فرمود اگر باشد غیبت است و الا بهتان است
روزی در خدمت حضرت ص نام مردی بردند شخص عرض کرد عاجز است فرمود غیبت کردی
رفیق خود روزی اسم زنی بردند عایشه گفت کوتاه قد است رسول خدا فرمود او را
غیبت کردی زنی دیگر مذکور شد عایشه گفت الذام پلید است حضرت فرمودند بیفکن گوشت
را از دهن خود پاره گوشت از دهان عایشه افتاد و روزی یکی از اصحاب بدیگری
گفت فلان شخص کثیر النوم است حضرت فرمود گوشت برادر خود را خوردی پس
از این ذکر کردیم که غیبت بزبان تنها نیست که منحصر بکنید بزبان بلکه بهر نوع که نقص از
بخیرد بفهمانند غیبت است خواه بقول بکند خواه بفعل خواه باشاره یا بچشم برهم زدن باشد
زنی وارد شد بر عایشه چون بیرون رفت عایشه بدست اشاره کرد که این کوتاه قد است
پیغمبر ص فرمودند غیبت کردی فرقی نیست در حرمت غیبت بیان کنایه و تصریح

بلکه مساوی است غیبت بدترین تمام صفات رذیله است الغیبة کم فرمود الغیبة
اشدّ من الزنا لان الرجل یزنی ثم یتوب والله تعالی یرفع معصیته بالتوبة
لانه من حق الله والغیبة حق الناس ~~والله تعالی~~ وحق الناس لا یمکن
ان یغفر الا بو خایته پس ای عزیز برادر در جوامع شریفه در اینگونه
مجالس به سر ببری و بعقوبت خدا گرفتار نباشی رحم بحال خود بکن بکلیات
در اصلاح کارت و درستی او باش عبرت گذشت ای مسلمان تو تقاضی داری
که تا فردا زنده باشی جوان مغروری و دست از کار خود نکشید و دست بگیرا
کردن خو الله ای بنده خدا انداختند و دهان گشوده بر سوال کردن آید بالاخره
پیغمبر فرمود در شب معراج از قومی گذشتم دیدم که رویهای خود را میخراشند
پرسیدم از جبرئیل اینها چه کسانند گفت غیبت کنندگانند فرمود
ای گروهیکه بزبان ایمان آورده اید و دلهای شما خالص است از اسلام غیبت
مکنید مسلمانان را و عیب جوئی منمائید ایشان را که هر که عیب جوید برادر دینی خود کند
خدا عیب او را ظاهر سازد اگرچه در اندرون خانه خود باشد پس فرمود که یکدرهم
ربا بدتر است از سی و شش زنا و آبروی برادر مسلم را ریختن از ربا بدتر است
وقتی آنحضرت مردم را بروزه گرفتن امر فرمود و گفت احدی بدون اذن من
افطار نکند چون شب گردید همه آمدند اذن گرفتند رفتند تا شخصی آمد

[illegible]

گفت ... دو دختر من روزه گرفتند اذن مرحمت بفرمائید تا افطار کنیم حضرت
روی خود را گردانید ... بار سوال کرد جوابی نفرمود مرتبه سیم فرمود که اینها روزه نه
گرفته اند ~~[illegible]~~ الذ چگونه روزه بودند و حال اینکه در همه روز گوشت مردم
را بغیبت میخوردند برو بایشان بگو تا قی کنند اخر آمد حالت را بدختر ها گفت
پس قی کردند و از هر یک اینها یکپاره خون دفع گردید خون به پیغمبر نمودند
فرمود قسم بخدا اگر اینها در شکم اینها میماند آتش جهنم اینها را میخورد پس ای
عزیز برادر از خدا بترس و از رسول خجالت بکش و صاحب وجدان باش رحم بحال خود کن
و ترک این فعل خبیث را بکن تا نجات بیابی و خیال نکن که اگر تا حال غیبت
کرده باشی خدا ترا نمیآمرزد نه بالله باید صاحبش را راضی بکنی تا خدا از تقصیرات
تو بگذرد در این باب بیائید برویم در خانه باب الحوائج ابو الفضل العباس بلکه او را
شفیع خود قرار دهید خدا شفاعت او را قبول کند در باب ما ... ماخوذان
بلکه میرویم و در خانه هر کس برویم مال او را بخواهند داد ابو الفضل آنکه بعد از آنکه عبد اطاعت
از مولا نکرد دیگر او را در خانه خود راه نمیدهد مگر آنکه کسی را واسطه قرار دهد
پای مولای خود تا دیگر بخانه اش راه دهد ... خدمت کند یا ابو الفضل ما این یک مشت
شیعه گناه کار آمدیم ... شفاعت کنید ما را خدمت خدا که از خدا تو را قسم میدهیم
بان جلال ابو الفضل از تقصیرات این یک مشت بنده گناه کار در گذرد کدام ابو الفضل فاتحه

قال تعالی فی سورة برائة یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین

یعنی از آیهٔ شریفه ای کسانیکه ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و از عالم

بوده با کسانی باشید که صادق القول باشند نه دروغگویان بدرستیکه حال دروغ

گویان جهنم است قال رسول الله ایاکم والکذب فان الکذب یهدی الی الفجور

والفجور یهدی الی النار معلوم است که دروغ گفتن از جمله گناهان

کبیره است و کلید شرور گناهان است و صاحبش در نظر مردم ذلیل و خوار و بی

اعتبار و از صدق راستی بگوید مردم از او قبول نکنند و دائما خائف از اینکه

مبادا ملتفت شوند بدروغی که گفته و یا میشود که ملتفت میشوند واو

در خجالت میماند البته که پیغمبر فرمود اذا کذب المؤمن من غیر

عذر لعنه سبعون الف ملک وخرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش

فیلعنه حملة العرش وکتب الله علیه بتلک الکذبة سبعین زنیة اهونها کمن

یزنی مع امه فرمود رسول خدا هرگاه مؤمن بدون عذر شرعی دروغ بگوید

هفتاد هزار ملک او را لعنت کنند و از دل او بیرون آید تعفن و گند

بلند شود تا بعرش خدا و ندعالم بسبب آن دروغ گناه هفتاد زنا را برای او مینویسند

که آسان ترین آنها زنائی با مادر خود کرده باشد خداوند عالم میفرماید

انما الکذب یفتری الذین لا یؤمنون انکسانیکه بدروغ افترا

میبندند کسانی هستند که ایمان نیاورده اند مرویست که پیغمبر اکرم

فرمود وای بر آنکسی که سخنی بگوید بدروغ تا حاضران بخندند وای براو وای

براو وای براو حضرت امام محمد باقر فرمود خدای تعالی قرار داده است از برای

بدی قفلها و کلید این قفلها شراب است و دروغ بدتر است از شراب فرمود

که دروغ خراب کننده بنای ایمان است از حضرت امام حسن عسکری مرویست که جمیع

اعمال خبیثه در خانه ایست و کلید آنخانه دروغ است سئل رسول الله

ایکون المؤمن جبانا قال نعم قیل ویکون بخیلا قال نعم قیل ویکون

کذابا قال لا پس ای عزیز برادر شخص عاقل بدست خود خود را در میان

آتش نیاندازد مگر کسی که اعتقاد بخدا داشته و ایمان برسول و اولاد

او آورده باشد و معتقد باشد بروز قیامت باید از آن عمل قبیح اجتناب کند

دروغ گفتن باعث هلاکت الدنیه و عذاب اخرویست ای عزیز بهترین صفات حقه

بدانکه شخص دروغگو از نظرها ساقط و در نظر مردم ذلیل و خوار و بی اعتبار و اعتماد

اعتنا باو نمیکنند راستی کن که راستان رستگارند در جهان راستان قوی دستند

و اغلب اوقات دروغ گفتن باعث رسوائی و فضیحت است و باز جان زنی

مرویست که سلطان خراسان یکی از وزرای خود را بایلچی‌گری نزد سلطان یعقوب میرزا
بادشاه آذربایجان فرستاد امر کرد که سوغات زیادی و هدایای بیشمار
بهمراه او کردند امر کرد چند جلد کتاب از نفایس از جهت سلطان یعقوب ببرند
از آنجمله امر کرد که کلیات جامی را که در آنوقت تازه و بسیار مطلوب و مرغوب
در آفاقها شهرت کرده بود ببرند وقتی که ملا عبد الکریم کتابدار کتابهای تازه را بامیر قلیچی داد
سهواً فتوحات مکیه را که در قطع و جلد شبیه بکلیات بود بامیرزاده [illegible] دادند
چون میرزا به تبریز رسید بحضور سلطان رفت و خیلی تفقد از او کردند از رنج راه
پرسید و گفت از ابتلاهات بعیده از طول مسافت ملول گشته خواهی بود [illegible]
شنیده بود اشتیاق سلطان یعقوب را از کلیات جامی جواب داد که نسخه
او مصاحب همراه بود که در هر منزلی مشغول آن بودم ما بین [illegible] بودند داد
سلطان امر کرد که بعد امیر گفت کلیات جامی سلطان را امر کرد آوردند کتابی بود که کلیات جامی
[illegible] و الا که [illegible] نگردد در پیش سلطان [illegible] زده [illegible] و از [illegible]
[illegible] پس از [illegible] چرا [illegible] هر روز میگوید چرا [illegible] خدا را
[illegible] میکند هر روز [illegible] میکند هر کسی بجای رسید از راست [illegible] رسید
علی [illegible] غیر [illegible] از راستی [illegible] محمد ابن عبد الله رسول خدا [illegible]
[illegible] امیر المومنین ولی خدا [illegible] رسیده اند که خدا و تعالی

[illegible] لولاه الحسنیه ما خلقت السماء و الارض و ما فیها یعنی اگر بسبب وجود [illegible]
و علی [illegible] و علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible] نبود خلق نمی کردم آسمان و زمین را
و آنچه در اوست [illegible] اشخاصی که خدا و تعالی [illegible] نبود
خلق نمی کردم [illegible] و آسمان و ما فیها را [illegible] که خدا و [illegible]
در زمین کربلا [illegible] تنها هر طلب یار میکند کسی یاری نمی کند آخر [illegible] یا قوم [illegible]
من اهل [illegible] از تشنگی [illegible] جواب دادند [illegible]
نفس [illegible] فوقع سهم محدد مسموم فوقع علی قلبه فخرج من ظهره [illegible]
انا لله و انا الیه راجعون هر چه [illegible] آخر [illegible]
افتاده [illegible] خون [illegible] شمر ولد الزنا [illegible]
سینه [illegible] خنجر بدست گرفته بدست دیگر [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] از [illegible] تا [illegible]
[illegible] دیدم [illegible] در آمد [illegible]
[illegible] بالا [illegible]
[illegible] آمد میان [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]

قال تعالی ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین از
آیهٔ شریفه اینست که میفرماید بدرستیکه آنکسانیکه تکبر میکنند از بندگی کردن من بعضی بر بعضی
زود است که داخل شوند جهنم را در حالتیکه خوار باشند معنی تکبر اینست که شخصی خود را
برتر از دیگران بداند و واضح است که بدترین مخلوق خدا این شخص است مثل اینکه بگوید
یا خیال کند فلان شخص چه هست تا من با او [illegible] باشم من مردم با خلاصه [illegible]
نکنم یا با او حرف نزنم بی اعتنائی بکند به بندگان خدا حرفی بگوید که دلشکن باشد
از سایر مردم بکمتر در سلام و امثال اینها اصرار و آیات قرآنیه از حد بیشمار است در
جهت این عمل ضبط هر عملی را که تو خیال کنی از زشت‌تر عملی نیست از تکبر حاصل میشود است
خدای تعالی میفرماید یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار خلاصه معنی آنکه زنگ و چرک میگیرد
بر دل متکبرین و میفرماید ان الله لا یحب المتکبرین بدرستیکه خدا دوست ندارد تکبر
کننده را و دیگر میفرماید ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون زود باشد که بگردانم
از آیات خود روی کسانیکه تکبر میورزند هرکس طمع این کند و البته بکند بندگان
خدا را در سلام بدهند و او را احترام کنند و در پیش او بایستند تا آنکه او از بندگان باشد بگوید
یا آنکه توقع داشته باشد که سایر مردم راه بروند و او در داخل شدن بخانه پیش از
مردم داخل بخانه شود در این اتفاق بیشتر کسان خدا در این کفایت لعنت میکنند او را
خدا و رسول و ائمه از این صفت بدتر صفتی نیست و تمام صفات رذیله

از روی اینصفت در میگیرد و اینمرض شخص را بهلاکت میرساند اینست که خدا در عالم میفرماید ادخلوا
ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین و حضرت پیغمبر اکرم میفرماید که داخل بهشت نمیشود کسیکه تکبر کند
بقدر ذره‌ای فخر در دل بر بندگان خدا و هر که خود را بزرگتر بداند و تکبر کند خدا در عالم او را غضب کند فرمود
که سه نفرند که خدای تعالی در روز قیامت با ایشان سخن نخواهد فرمود و عمل ایشان را پاک نخواهد ساخت
و عذاب دردناکی از برای ایشان خواهد بود پیرزن زناکار و پادشاه جبار و مرد متکبر و ایضا پیغمبر اکرم
میفرماید که بدترین شما کسی است که در روز قیامت از ما دور [illegible] متکبر باشد فرمودند که
متکبرین در روز قیامت محشور خواهند شد بصورت مورچه‌های کوچک و پایمال همه مردم
خواهند شد بجهة [illegible] که در نزد خدا دارند فرمودند که در جهنم وادیست که او را [illegible] گوید
و برای خدا ثابت است که هر کجا جبار و متکبر را در آن وادی جای دهد روز متکبرین از شدت حرارت
شکایت بخدا کردند رخصت طلبیدند که تنفس بکنند پس نفس کشیدند از نفس ایشان
جهنم سوخت باید متکبرین که بصورت مورچه‌ها هستند پایمال تمام مردم باشند تا تمام مردم
از حساب فارغ شوند [illegible] از سر تا سر در هر کسی بجائی رسیده از فروتنی و از کوچک دانستن خود
از مردم جاها [illegible] که اینکه محل از برای کثافت است [illegible] و تمام کثافات در او جمع شده [illegible]
نزد بندگان در رحمت این مثل نظر بخود کن ببین که کدام کثافت ترا فرو گرفته
در حالتی که [illegible] آنست که اگر [illegible] و [illegible] میکنی و نیست [illegible]
کثافتی است که اگر [illegible] خیالات میکشی [illegible] گرفته زیر بغلت [illegible] فرو رفته
هر جا بدنت [illegible] و هر عضوت مجروح شد از خونابه [illegible]

معده ئت از فضله و نجاسات پر کرده و در باطنت بلغم جای گرفته لا اقل شبانه روزی دو دفعه
به بیت الخلا میروی و میبینی که بوی گند متعفن غایط خود را میشنوی از دیدن آنچه از تو خارج میشود
تنفر میکنی چه جای آنکه او را ببوی و بدست بگیری اگر فکر و متوجه خود نکردی و خود را پاکیزه شماری
و نشوی حرکت و تعفن تو احاطه میکند و [illegible] میکردی و از هر چهار طرف کثیف تر میکردی
ای سلمان انبیای [illegible] بوده است و اولت نجاست و آخرت نجاست و [illegible] بواسطه آنکه
اول خلقت تو از منی و محل عبور و قرارت مکانهای خبیثه مثل آنکه که جای خلقت و منشا
تو از منی و خون حیضی است و مکان عبور و قرارت صلب ذکر و رحم و فرج است و اگر آخر توقع
مردار کنندت که متعفن تر از هر چیز نیست ای سلمان تو بجهت زیادتی بر مردم مینازی
اگر بواسطه مال است پس مال زیادی دارد که قیمتی [illegible] ندارد و اگر بواسطه قبای نازکت قبای زیادتی
دارد [illegible] ندارد و اگر او نیکو [illegible] بواسطه قدرت است یا جاه یا عقل است البته کمال
احمق است بواسطه آنکه بسا مالداران هستند که در یک ساعت بیمار و ذلیل شدند مثل آنکه دزد
تمام اموالش را از دستش بگیرد و دیگر آنکه اینقدر مالداران هستند که از تو بیشتر دارند
بی لیاقت زیاد [illegible] آنکه در عالم زیادتی هزار دیگر آن [illegible] اگر بسبب قوة میگوی
بسا میشود که در یک دقیقه خداوند عالم تب عارض میکند و حتی تو اقتدار جای خود حرکت کردن
اگر بسبب جاه و منصب است این کمال احمقی است بر فرض تو [illegible] جاه و منصب داری
ما بین چه خواهی کرد [illegible] از برای حقیقت [illegible] ولکن شیطان ترا مغرور اگر بواسطه
عقل است دروغ میگویی بواسطه آنکه [illegible] تغییر [illegible]

ای برادر [illegible] چه شیطان ترا گمراه کرده و اینقدر بندگان خدا اذیت میکنی برای دنیای خدا
بکمر بته بگو خدا رحمت [illegible] یکی [illegible] رفت اینقدر [illegible] افسوس
[illegible] مجالس [illegible] میکنی [illegible] فرا بیا بگیر [illegible] خانه خدا [illegible] ادعونی
استجب لکم مرا بخوانید تا اجابت کنم مقاصد شما را تو وقت که بخواهی ببری [illegible] خدا چه
طور میگوی خدا من رحم نمیکند ای برادر [illegible] میگوید [illegible] اهل بود تقصیر [illegible]
ای [illegible] حضرت فر [illegible] طلب چه [illegible] خود را از من بخواهید [illegible] الان ما
بنده گناهکار آمده ایم در خانه تو قسم میدهیم ترا به عباس بن علی ابن ابی طالب از سر تقصیر
ما در گذر [illegible] بنده عاصی در گذر [illegible] علی کدام عباس [illegible] ابو الفضل که
زید ابن ورقا [illegible] حکیم ابن الطفیل [illegible] دستش را [illegible] شک نیست [illegible] فرموده
ای قوم والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین
نجل النبی المصطفی الامین حمله کرد بر [illegible] مقدار [illegible] نفر از [illegible]
بجهنم واصل نمود [illegible] حکیم ابن الطفیل [illegible] فضربه علی شماله فقال یا نفس لا تخشی من الکفار
و ابشری برحمة الجبار مع النبی سید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار
فضربه ملعون بعمود حدید فنادی یا ابا عبد الله [illegible] سید الشهدا صدای برادرش [illegible] فقال
الان انکسر ظهری و قلت حیلتی آمد [illegible] برادر [illegible] ابو الفضل هنوز [illegible] داشت [illegible]
[illegible] الحضرت نقل کنند ابو الفضل [illegible] باز کرد [illegible] اراده دارد [illegible] فقال

از [illegible] نه

عرض کرد یا اخی بحق جدک رسول الله ص علیک ان لا تحملنی منی تحت هذا
فرمود چرا ابو الفضل عرض کرد برادر جانم حیا میکنم از دختر که وعدهٔ آب دادم
و آب برای او نبردم مرا بخیمه مبر تا که حالت دارم چرا از روی سکینه خجالت دارم
سکینه آب از من خواست از تند حکم گفتم که قطرهٔ آبی برای او میبرم زمن بگو
سکینه که از معذورم زنهم آب عمو از خجالت کورم آغشته برادر که نهلت
وتسلیمت خیمه مرکز دلید در حالتیکه اشکها رفته با تماشای سکینه و حرم اهل بیت
دادند الحوت ره کنیت خیمه میآید دختر سکینه آمد عباس در الجباحی
رفت عرض یا ابتاه هل لک علم بعمّی العباس از پدر بزرگوار آیا از عمّم عباس خبر
داری که مرا وعدهٔ آب داد و دیر آمد حضرت فرمودند یا بنتاه ان عمک العباس قتل
وبلغت روحه الجنان

آیه ۳ در سوره یوسف لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین مقصد
از آیهٔ شریفه اینست که خالق عالم میفرماید هر آینه بتحقیق بیایند در بیان حکایت
و برادرانش از برای جماعت سؤال کنندگان و در کتاب روضة الصفا مسطور است
که قصهٔ یوسف حکایتی است عجیب و روایتی است غریب هر کلمه از آن منطبق بر حکمتی
و هر حرفی از وی متضمن مصلحتی است این معلومات است که اگر شخص چشم بصیرت
و عقل کامل داشته باشد میداند که خداوند عالم با بنی هر کلمه از قرآن بجهة مقدار
نشانهای هدایت اعلام نموده اگر کسی توصیف جمال یوسف را بشنود دیگر بحال خود

76

نمی مانند و تو که هر کس بتو نظر تنفر میکند ~~با این کثافت بیرون گرده کسی~~ دارد
از کدام یک از صفات تو از خلق بگویم خلق یک از صاحبت منظر بگویم بغیر از یک میماند
از طمع بگویم یعنی کاسهٔ درست میماند و قس علی هذا الباقی ای برادر تو را چه افتاده
که منم میزنی و کسی را تغییر خود نمی بینی با اینکه از یک شیئی که کوچک تر نیستی جانورات
متعفن هستی و ممکن نیست تو را رفع او را بکنی ای ابتر خصم ما بجهل خواهی موجود حرت
و ما خوار دنیا هست بقید و اندازات افتاد خجالت بکشی دشتم کنی از خدا یارب
در روضة الصفا است که حقیقت حق ده بهره و قسمت کرده قسمت را بتمام
عالم داد و نه حصه را به یوسف داد شنیده که بعضی از فضلا فرموده اند که در
قحط اهل مصر بمشتی تماشای تنور جمال یوسف سیر گردند از طعام و شرب آب هر گرسنه نظر کرد
سیر و هر تشنه بتماشای جمالش سیراب و جمال محمد از این بهتر بوده چنانچه در مباحثه یوسف
با زلیخا مسطور است که یوسف گفت منم میشنو تو رجمال محمد را اگر میدیدی و او گفت
راست گفتی یوسف گفت از کجا فهمیدی گفت که محبت او در دل من افتاد یا اینکه دیده که خداوند
عالم وصلت یوسف را از مرا مبشر گردانید اگر محبت محمد نبود الا گر مرا زلیخی ملکی نبود وصلت یوسف ای
خدا اخفی رتبه که زن چند سال اسیر دام محبت یوسف بود ای به محمد انکه مظهر مودت
محمد کند بمقصود رسید ای کسیکه تو مکون بنده و خدا آمدن آمسته محمد اختم و شیعه علی
هم طور که زلیخا بهم داشته مظهر مودت محمد را بمقصود رسید و ما ها از اول عمر تا آخر دعا میکنیم

هستیم هر چه دعا میکنیم مستجاب نمی شود و هیچ یک از حوائج ما بر آورده نمی گردد تلبیت [illegible] از
ادعای دروغ ای کسیکه ادعا کذب و افترا بر حضرت منبه [illegible] هیچ وجه فرمایشات ان
انبیا بعمل نمی آوری حال چرا می گفت تا دروغ میگوئید ما امت محمد هستیم و عمل به فرمایشات
ایشان را [illegible] ای عزیزمن اگر تو را است میگوئی چرا روس مسلط بر ما شده اهل ظلمه
این قدر ظلم و ستم بر ما میکنند این نیست مگر از اعمال خبیثه ما ها در همان ذکر کرده
که خداوند عالم میفرماید و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم تا آخر آیه الحج
من الحجه
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
محبت خداوند عالم با بندگان بیغمبر آخر الزمان نه باین مرتبه است که شنیده و تصور کرده
بنظر رسیده که یعقوب با هشتاد نفر از فرزندان و بزرگان آراسته شد و روی بمصر نهاد
چون نزدیک رسیدند یوسف را فرمان آمد که باستقبال پدر رو تا به بیند که در حق بنده زاده خود
چه لطف و کرم نموده پس سی صد هزار سوار برنشاندند فوج سوار آراسته روان شدند
هر فوجیکه رسیدی یعقوب پرسیدی که ای جبرئیل این یوسف من است گفتی نه گفت
پس یوسف من کدام است گفت آنکه در زیر چتر عظمت و علم عزت بر آید پس ناگاه
جمال با کمال یوسف آفتاب وار از فلک سعادت طالع شد یعقوب را چون
چشم بر جمال یوسف افتاد یعقوب را از بالای مطیه در انداخت یوسف نیز خود را از اسب در
افکند یکدیگر را چون جان شیرین در برگرفتند ملائکه عرض نمودند خداوندا هیچ کس را این
دوستی نبود که یعقوب را با یوسف است فرمان آمد که از این دوستی ها عجب مدارید
کر جلا

بجلال و عزت خودم قسم که حضرت ما هفتاد بار چندین بهره یک از آن مهربان تر هستیم
که یعقوب را بیوسف داشت ای عزیز من از ضروریات است که محبت یعقوب بیوسف
در طرف افراط بود مرویست که یعقوب هر روز ذکر یوسف بر زبان میراند و بسیار یوسف
نمی نمود فرمان حضرت احدیت آمد ای یعقوب اگر دو باره ذکر یوسف را بر زبان رانی نام تو را
فراق بود زیاده کردانم و از دیدن یوسف محروم گردانم پس یعقوب بصبر ارفته و
در قربان و در [illegible] تا یوسف نگریستی و زار زار بگریستی فرمان آمد در آن شکر سبحان الله
عجب حکایتی است که دوست یار است چگونه تنگ میکرد دل یعقوب را فرو رفته میکرد
محبت یوسف میکرد اند و از ذکر اسم منع میفرماید در حقیقت ازجمال یوسف محبوب دور از
بر گردن فرقانش منع میفرماید بلی عزیز برادر مقام دوستی همین است که هر دوست
از ما سوای تحفه محجور سازد محبت الله را سوای محبت خود جا ندهد و قلب او بار
یعقوب را بسر راه تشنه ساخت تا هر کس که از این میگذرد گوید این پدر یوسف است
یک شب [illegible] بود در خواب دید و از خواب بیدار شد [illegible] نیز شد یادش آمد که
فرمان شد زرد پیراهن نهاد و سهو کش شد و خیال کرد از برادر کنعان تو رفتی که خلاص
یوسف از یعقوب چیزی سؤال کند و یعقوب او را یا آنکه این محبت زدند یاد [illegible]
میشود که خداوند عالم امتان محمد را که هفتاد بار چندین دوستی داشته باشد و او را رد کند
این نیست مگر از عصیان ما و نفاق که در ظاهر و در باطن ماست بلکه زم [illegible] زحمتم
آیات حکام را [illegible] یعقوب دعا میکرد که یوسف را [illegible] دید یوسف را چشم
دوستی مینماید [illegible] دعا [illegible] میکرد که [illegible] چند [illegible] و [illegible]

یوسف به یعقوب برگردانیدی نوجوانم علی را بمن برگردان هر دو را گم کشته اند لکن
خیلی فرق دارد میانه هر دو یوسف اما یوسف اول بر میگردد دوباره بیاید هزار سوار
و یوسف مرا برید با فرق شکافته و بدن پاره پاره همچنانکه چشم بنوجوانم می افتد
نعش میکند و تمیز شوال ادبیا یه روز نعش نوجوانم اکبرا انجا نشوا نشست حال دیگر
آمد در چه وقت فی روز یازدهم عاشورا وقتی که اسیران را وارد قتلگاه
هر یکی نعشی در بغل گرفته گریه وزاری مینمایند ام لیلا آمد روی نعش نوجوانش نعش
نوجوانش را در بغل گرفته گریه میکند و بر بالای نعش علی میگوید آه نوجوانم علی جان
دل مجروح من از هجر جراحتی تو از چه ای بلبلم ز نوا بستی تو بیو آمده کنم ترا جان
بر سار کنم حجله عیشی تورا بندم داماد کنم اما خبر نداشتم از مرگ نوجوانی تو که میشود تو دراز
جوانی تو بر خیز ببین مادرت اسیر است عمه هایت خواهرانت همه دستگیر کوفه و شام
نوجوانی یکپا چشم ز ای جوانا بس است بر دن طاقتم از این دل کباب بس است
قال تعالی فی سوره ال عمران وما یعلم تاویله الا الله والراسخون
فی العلم
مفاد از ایه شریفه اینست که کسیکه میفهمد معنی کلام الله و قران
مجید را الا الله و کسانیکه رسوخ کرده علم در قلب ایشان یا گرفته علم در دل
ایشان مخفی و پوشیده نیست که صاحب علم با لاترین مردم است و فضلیت او
بر سایر مردم ... جابر است نقل میکند از رسول خدا که میفرماید رسول خدا
نظرة ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابدین
... علم بالاترین صفات ... معلوم است علم است

انسان بشرق رب العالمین میرسد وسبب این است که داخل در ملائکه مقربین
میشود اینست که خلق عالم ... انما یخشی الله من عباده العلماء ای عزیز برادر تو که
در جهل مرکب هستی تو را چه شده است ... میگوید ضایع نکن که از لقمه تو بانکه ملا
رشوه میگیرند یا حرام میخورند یا کافرند و خود ... ملاها چه طور شدند که ملا هالید
شدند تو که شراب میخوری زنا میکنی غیبت میکنی ... قسمی تو خوب شدی
وعلما که خداوند عالم در بسیاری از مواضع قران یاد کرده و پیغمبر اکرم ... توصیف
میفرماید که کتب پر است از فضیلت ایشان طایفه جلیله ... فرض کنی ... اگر
تو میگوی ملاها بد هستند و کافرند حق هم میگوئیم بد بدند الان اگر ... را
عقد ببندید چه خواهی کرد وقتی علی هذا ... الامور علما هستند که هنوز
الا اله الا الله ... بواسطه وجود ایشان است که هنوز دین بر قرار است از علما
اگر علما نباشند ... دقیقه خالی باشد هر آینه منهدم میشود عالم اگر خوب و علما را سیرا
میشود در میان علما است در ما ... باید تعلم باشد با عمل ... که علم در
نداری و بقدر یک حیوان از حیوانات نمیفهمی که چه کار باید بکنی
~~بلکن تا علم ... باشی واو را العمل ... ~~ ... از شهر ... برادر
... مذهب یا خود ... نیست بیان کار ... نداریم
... این دین و این مذهب است ... علما شناخته تا علما ... هستید
... است بیان این است که ... عوام ...

از دین ببرند و امتحان که مردم کنند تا او را از دینی مجهول خارج گردانند
دانسته و آگاه باش که لولا العلماء هرج مرج میشد و باید مثل حیوانات
روی دیگر بجهت امتحانات بلکه در ادیان دیگر هست از برادر عزیز تا حضرت آدم
... مرور شده و از زن بهتر میدانند که هر کس را خواهند و لو بر شهر و شیعه هم دور
خواهند او بس در این صورت چرا ما ها غافلیم و ملتفت نمیشویم مگر نشنیده‌ای مبارک که
رسیده که علی امیر المؤمنین فرموده‌اند روزی پیغمبر اکرم در مسجد نشسته بود ابوذر
داخل شد عرض کرد یا رسول الله جنازة العابد احب عندک ام مجلس العالم فقال رسول الله
یا اباذر الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب الی الله من الف جنازة
من جنائز الشهداء و الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب الی الله من
الف لیلة یصلی فی کل لیلة الف رکعة و الجلوس ساعة من مذاکرة
العلم احب الی الله من الف غزوة و قرائة القرآن کله قال رسول الله
مذاکرة العلم خیر من قرائة القرآن کله فقال یا اباذر الجلوس ساعة
عند مذاکرة العلم احب الی الله من قرائة القرآن کله من اثنی عشر الف مرة
علیکم بمذاکرة العلم فان بالعلم تعرفون الحلال من الحرام حیات الذی از
بهر انسان از علم است ادله عقلیه و نقلیه متطابق و جمیع اهل ادیان متفقند
بر اینکه بدون علم و معرفت بحرم حرم انس پروردگار رسیدن نتوان و قدم بر بساط
قرب حضرت پروردگار نتوان نهاد و در حکمت حقه ثابت و مبرهن است و تجرد
دست در گردن یکدیگر است و هر قدر که نفس را صفت علم زیاد شود تجرد او هم زیاد
و شبهه نیست که تجرد بلا تردید مراتبی است که از برای انسان متصور است

زیرا که بواسطهٔ تجرد شباهت با اهل عالم ملکوت و موافقت با ایشان بهم میرسانند و از علم است
مشاهده خداوند تعالی را که سبب ایجاد عالم علوی و سفلی شد امتحان که در حدیث قدسی میفرماید
که کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف من گنج
مخفی بودم خواستم که مرا بشناسند فخلقت الخلق تا اینکه بشناسند مرا علاوه برآنکه علم خودش
فی نفسه لذیذ و محبوب و مرغوب و مطلوب است لذتی که از برای اهل علم حاصل است از برای
غیر ایشان نیست تا علم نباشد معرفت بخدا نمیشود خواهد کرد از اینست که پیغمبر اکرم
میفرماید الا و من اهان عالماً فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله و من
فمصیره الی النار الا و من اکرم عالماً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله
و من اکرم الله فمصیره الی الجنة الا و ان الله یغضب للعالم کما یغضب الامیر المسلط
علی من یعصیه بلکه انها روشن و عقل انها کور و انها بینا و غیر انها نابینا نظر بقول خداوند
عالم که میفرماید و ما یستوی الاعمی و البصیر مرد دانا و نادان البته انطور است سوال عزیز
من صحبت علماء را از دست ندهید که فضیلت آن بسیار است که بیش از این ذکر شد
باید قدر این طایفهٔ جلیل القدر را بدانند و دست از دامان ایشان بر ندارید در ... قبل
ندامت ایشان ببینید از آنکه که تا راه نجات خواهند داد اگرچه هر شقی ایشان زیاد است
که تمام مردم کاملاً قصد دارند و نه ملکوتی از این طایفه جلیل القدر هر کس به شخصی از اهل دنیا
ما نا بزار یکی مرتد است کاملا قدرت تا از آنکه بهتر از آن و اذیت کردن ایشان مخصوص
نیست بلکه در زمان سابق نیز بعضی مانند انبیاء و اوصیاء و ائمه ذوی الحجج الاطهار
نیز هست هدایت علمای امت متفرق در بلاد و تشهید علم ... تا زنده ...

باو لاد سعیمی احوال شهیدان رسیده قدر اذیت ها دیده تا انکه نوبت با قاسم الشهید رسید
آمد میان میدان بلکه تنها صدا زد آیا دیگری کسی نیست مرا یاری کند و رجز خواند وقتی قاسم
ابن حسن انطفل صغیر همینکه یاری عمو دید از جای حرکت کرد خدمت عمو بزرگوار خود
اذن جهاد طلبید چون سید الشهدا نظر کرد دید که عازم میدان قتال است او بود در بغل
وگریه شروع کردند بگریه کردند آنقدر گریه کردند هردو بزرگوار غش کردند قاسم اذن جهاد
طلبید امام عم ابا کردند و اذن ندادند قاسم دست و بازوی عمو را میبوسید گویا الحاج قاسم ابن
یاکید ز بس شوق شهادت بودند طایر بوشیم عمو فدات گردم بخلاه حلقه بگوش تو
بر سر آتش هر اسمامت [illegible] چگونه بر سر آتش ننشینم نخروشم بو حسن طلبید مهد آمه ابن کرده
نفاقم [illegible] هستند بیکس [illegible] اذن جهاد گرفته روانه میدان گردید و رجز
میخواند و میگفت ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤتمن هذا
کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن [illegible]
بجار یا انکود [illegible] تفرقه [illegible] حمید [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] بر فرق [illegible] از اسب [illegible]
[illegible] لا بقیه الشهدا [illegible] قاسم دید که از [illegible]
[illegible] کامده ای بند رحمیانه
آمدم آمدم از قوه جان آمدم عمو بخور افغان ملکی القاسم کامده از طرف
میدان آمدم خواستم تا بشنوم یار دیگر لا جرم بیوست بنهان آمدم
یارب بکذر زجرم این قدم شهر کاولام [illegible] از شمشیر و از [illegible] و تیغ تیر و دود
تمام یاران منی از کینه شان تا بصفین

قال تعالی فی سورة آل عمران وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم
ظاهر و هویداست که کسی معانی و تأویلات قرآن را لایق فهمد را خداوند عالم و کسی
که رسوخ کرده در سینه او علم چنان نیست که هر کس از خود بر ضمیر خود عیان و علامه
کند و سر بگذارد و بگوید من ملا هستم هر ملای عامل نیست و هر عمامه دار ملا نیست
ای عزیز من اما بعض مردم این زمان که [illegible] و الدنک عمامه بر زمین بگذارد
و بیاید شراب بخورد یا زنا بکند یا فعل دیگری که مشروع نیست بجا بیاورد و حلقه بزنید
تمام آخوندها دزد هستند شراب میخورند ای بیچاره انکه تو دیدی ملا نیست الوندی میخواهی
بگوئی بگو الوندست میخواهی بگوئی بگو شراب خورد و دزد هم هست دلت میخواهد بگو هکذا نشنیده آمده اند
خدمت میرزای مرحوم [illegible] عرض کردند یک [illegible] کرده [illegible] دزدی
کرده بگو محمد دزد است [illegible] دزد آمده [illegible] دزدی شده [illegible] غافل بوده و در جای [illegible]
[illegible] از [illegible] خارج [illegible] بیند [illegible] اگر [illegible] نمی فرمایند [illegible] مردم
در قیامت [illegible] هفت [illegible] هفت [illegible] از خجالت آنقدر عرق میکنند
که تا غرق میشوند در میان آن عرق تا بیخ گوشها فلو شرب [illegible] سبعون بعیرا [illegible]
قالوا یا رسول الله ما من ذالک النجاة قال اجثوا علی رکبتکم بین یدی العلماء
تنجوا منها و من اهوالها فانی افتخر یوم القیمه بعلماء امتی [illegible]
الا نبیائکم قبلی الا لا تکذبوا عالما و لا تردوا علیه و لا تبغضوه و احبوه فان
[illegible] اخلاص والبغض نفاق [illegible] بیان [illegible] یک [illegible] ازاول

قیامت هفتاد شتر کم نمیشود از ان عرق چیزی عرض کردند یا رسول الله نجات یافتن از
قیامت و از اهوال قیامت چه چیز است فرمودند به نشنید ... زانو زده
حضور علما نجات میابید از قیامت و از هولهای قیامت ... فخر میکنم
در روز قیامت به علمای امت ... انبیای ... دروغ نگوید علی
[illegible] و بغض انها را در دل خود جا ندهید و ... [illegible]
... بدرستیکه دوستی ایشان ... و بغض ایشان نفاق ...
من بیته لیلتمس بابا من العلم
له ... ثواب الف شهید من شهدا
و طالب العلم حبیب الله و من احب ...
له الجنة ...
من ...
کل ... الود جنة
... فیق ...
یرفع الله الذین امنوا منکم ... درجات یا ...
... عند مذاکرة العلم ...
قیام الیلها ...
رقیه

از واضحات است که صاحب علم افضل ترین مردم است و احترامش لازم هر کسی که بعالم
ناسزا بگوید مرتد است کافر است اینها کسانی هستند که از خدا میترسند و رضایت
از خدا مینمایند چه طور میشود که این شخص که پیغمبر اکرم میفرماید در حق او بکیفیت نشخص
در حضور او ثواب دوازده هزار مرتبه ختم قرائت یا توبیکه در جهل است مساوی بگو
نه با الله چنین نیست مگر صرف خیال است از برای تو خداوند عالم است میفرماید هل یستوی
الذین یعلمون و الذین لا یعلمون نه چنین نیست در جای دیگر میفرماید و
تلک الامثال نضربها للناس و لا یعقلها الا العالمون انچه در قران فرموده
از مثال نمی فهمند مگر اهل علم و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا الینه هر که
علم یا وعظ کرده بهترین مردم است وعظ بسیار یا وعظ کرده ... اینست که احق الناس
و اشرف مخلوقات میفرماید طالب العلم احبه الله و احبه الملئکة و احبه النبیون و لا یحب
العلم و طالبه الا السعید و طوبی لطالب العلم یوم القیمة الا فاغتنموا دعاء العالم
فان الله یستجیب دعائه فیمن دعاه و من صلی صلوة واحدة خلف عالم فکانما صلی خلفی
و خلف ابراهیم خلیل الله الا فاقتدوا بالعلماء خذوا منهم ما صفا و دعوا منهم ما کدر
الا و ان الله یغفر للعالم یوم القیمة سبعمائة ذنب ما لم یغفر للجاهل ذنبا واحدا
الا فاغتنموا مجلس العلماء فانها روضة من ریاض الجنة تنزل علیهم الرحمة و المغفرة
کما ینزل من السماء تجلسون ... الیهم من بینی و تقومون مغفورین لهم و الملئکة
یستغفرون لهم ما داموا جالسا عندهم و ان الله ینظر الیهم فیغفر للعالم و المتعلم و الناظر
و المحب لهم اکر اینطور نیست که پیغمبر اکرم فرمودند العلماء ورثة الانبیاء و رتبه ...

در روایتی است که پیغمبر اکرم میفرماید خدایا رحمت کن خلفای مرا بعضی عرض کردند یا رسول الله
کیستند خلفای تو فرمودند کسانیکه بعد از من بیایند و احادیث و آداب مرا
روایت کنند و بمردم بگویند از کسیکه اعتقاد را کسب و اختیار وارد شده که به
سبب انهماک شما زندگانی میکنید و عالم منهدم نمیشود چرا بدون عذر رو به رو تا
آنکه چیزی فهمیده باشی حرکت داخل مهتم مکنی ببین گفتگوی علماء و بعضی داشتنی
ایشان در دل جمع اگر تو هم حق آدمی بودی میخواست از تو هم یک آیه
نازل میشد و یک خبر وارد شده من سهو کردم از برای شما آیه تا نازل
شده که خلاق عالم میفرماید ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا و دیگر
عالم است میفرماید عوام مثل چهارپایانند بلکه بدتر از چهارپایان میگذرم
از این مقام که خیلی مزاحم شوم یا رسول الله حضرت میفرمودند علماء اخص شریعت
مردم هستند و کسانیکه احکام مرا یاد بگیرند من بیاموزند از شریف مردم است
و احترامش بر مردم لازم است بیائید عرض کنیم یا رسول الله فرزندت
حالی که اعلم علماء بود و احکامت با امت میرسانید شما فرمودید احترام
عالم بر مردم لازم عوض آنکه احترامش کنند اعتقاد سنگ بر بدن نازنینش
که مثل غنچه خون جاری بود خیلی احترامش کردند خصوصا آنجائیکه سر مبارکش را
در میان طشت طلا گذاشته در حضور اهل عیالش اعتقاد چوب به

لب و دندانش بنمای ابلکه قرآن بخواند بوکه قرآن مجوس و ارمنی بیاید قرآن
حکم یک نفر که بکف سر آن که بجا آه ای خصم زنانیکه طبیعت بزن خوب میزنی بر بوسه
گاه ختم رسل چوب میزنی نزنید چوب قرآن بر لب پیغمبر مزن بر بریده چه کردم است خاک بر سر من

اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة قال تعالی ختام آیه شریفه اینستکه
خلاق عالم میفرماید ای مردم در میان دریاها و روی کوه ولو در برجهای آهنی باشید دیگر هیچ
کس بجز از چنگال مرگ راه گریزی نیست لابد و ناچار باید شربت مرگ بچشید ای
ای عزیز برادر در فکر این طول راه آن باشید برای آن روز از دنیا خود را بمهلکه نیندازید و بترسید
از آن روزیکه نفع ندهد نه مال و نه فرزند و نه زن و نه یاور چنانچه خدای عالم در قرآن
مجید از آن خبر داده که یوم لا ینفع مال ولا بنون اگر شخص بصیر و بینا باشد و بچشم
حقیقت نظر کند الان میبیند علمها و سلطانها که در گردشند مهمت حال خراب کنند
چگونه علماء و سلطانها که ماها را بینیم عرض میکنیم رعیت عالی اولاد انه صاحب تا در این فکر باشید
و صبح وقتی از او خواب تفکر در این امور میکنی با بصیر و با چشم حقیقت نظر نمیکنند تا ببینید
مبادا کسان برای شما بگویم تا واضح شود فرض کن یک مجسمه پر از اقسام جواهر باشد در سینه [illegible]
و ببینی که تمام اینها از آب و خاکست مرده بچه مرده از برای تو خواهی گفت [illegible]

که تمام اشیاء از آب و خاک باشد و حال آنکه شک و شبهه نیست که تمام منسوب به آب و خاک نیست
یا آنکه یک سلسله خاکی پیدا در و بگویند این ملک خاکی یک سلطان میشود تو تعجب خواهی کرد و حال
آنکه تمام زمان از خاکی است همینطور الان شما میگوییم یا علمها و سلسلها جمیع است
یا ورزی یکی یا وقتیکه سر از زیر قبر بلند میشود و میفهمی که علمهای آتش بلکه ذات اقتدار
اما حالت دیگر ماها استقبال الان تمام اهل زمین و جهان آتش گرفته و در
نظر است پنهان نیست منتظر بهار دیگر است که تا از ابر سبز شعله ور گردد و سبز
زد و یکی از حالتهای ماها [illegible] استعمال در وجه ماها نمونه از بعضی ان
و نمونه از اضداد ایشان قرار داده همینطور در وجه ماها نمونه از بعضی انبیا
آخر الزمان محمد ابن عبد الله و نمونه از ابی لهب و ابو جهل قرار داده محمد ابن
عبد الله ابی لهب و ابو جهل را کشت تو هم ملتفت و کار نکنی که ابو جهل و ابی لهب
تو محمدی تو را نکشند و همینطور در وجه ماها نمونه از علی داده [illegible] قرار داده
علی تمام ایمانست و [illegible] تمام کفر است یک کاری نکنی که [illegible] تمام کفر است [illegible]
تو را که علی نکشد بکشند بالاتر از این ها بگویم در وجه ماها قرة العاشی محمد است
پیغمبر اکرم [illegible] مثل سید الشهدا [illegible] فدای او و حال خواهی گفت که قرة العاشی
نیست وصیت که ماها [illegible] دانیم میگوییم این ایمانست پس ای مردم [illegible]
آنکه خداوند عالم در قرآن مجید [illegible] تا آخر و [illegible]

محبوب پس چرا تو شده از برای این تقصیر خطا مهیا نمی شوی چرا غافلید از امر خدا از احکام
دین محمد ابن عبد الله ای مردم بیدار شوید امر دین را حاصل شمارید اگر دین و امر دین
[illegible] سهل [illegible] و ضرور [illegible] خدا [illegible] انبیا و اوصیا و اولیا را [illegible] قبرستان تا در
راه دین و امر دین کشته شوند پس معلوم است امر دین بسیار معظم است باید ایشان
درست دین داری نمایید و سهل شمارید حال خواهی گفت دین و امر چه چیز است
میگوییم حدیث [illegible] که دین دین محمد ابن عبد الله است غیر او اگر کسی غیر آنچه محمد
ابن عبد الله آورده بگوید لغو است و اختراع است و کافر است [illegible] کرده [illegible]
هر امری [illegible] وقت [illegible] میکنید [illegible] در امر خدا که در آن سهل انگاری
دارید الا در فکر این نیستید که مردن [illegible] از برای تو یاری
دانستی که در وجه تو قرة العاشی محمد است حقیقتاً حالا [illegible] بگوید که چرا [illegible]
نفس را محاصره کرده [illegible] ضعیف و [illegible]
در مرتبه [illegible] غافل که چه بیدار کرده [illegible]
از نفس غافل که چه [illegible] از نفس یک ساعت [illegible] تا در قرآن آورده
[illegible]
زمانی [illegible]

وتو با صحبت میداری وحال آنکه هیچ نمی فهمی که چه میکنی و چه میگوئی کذالک تمام امور
جنسی هست زنگواره ایست مال امام است رسید مطالبست از اول محرم تا دهم نداری که
ونمی رهی با همه این چه امید داری عزیز برادر طمع آنکه ... هیچ یک از امر خدا
بجا نمی آوری بلکه تا میتوانی آزرده است مدیون میشوی تا خیال آینده داری که خداوند
عالم یک قصر خیلی خوب با چند حور العین نه اینطور که تو خیال کرده و خیال
میکنی نیست عزیز برادر آنکسانیکه آخرت میخواهند مثل تو نبودند و حساب کار داشتند و
ایشان ترک کردند دنیا را مثل دنیا و آخرت مثل آب و آتش است
هر جا آب هست آتش نیست و هر جا آتش هست آب نیست ممکن نیست که
در آن واحد این دو ضد با یکدیگر جمع بشوند تا اینجا طور است دنیا و آخرت
پس که آخرت میخواهد دنیا را باید طلاق بدهد مثل امیر المؤمنین ... که
شخصی میگفت پدر من در خدمت پدرم ... امیر المؤمنین در روی منبر موعظه
میفرمودند دیدم علی ... این ... ترک ... پدرم پدر جان
چرا علی اینطور ... فرمودند ... شسته ...
... که ... از مقصود خودمان ... بگذریم ... در دنیا ...
امراض مهلکه در دنیا ... صفات ... در دنیا ...
... اسلام در دنیا ... نزدیک است که از ... آنها ...
شویم ... حال که ما ... داریم ... در دست نداریم

یک شخص که انواع اشیاء نفیسه دارد در این ایام با رسم سفر ... و اراده
سفر دارد بیائید همراه او برویم که راه مخوف است آن کسانیکه سرمایه تجارت
ندارند بیایند و از سفر ... اما ... بیایند و آن کسانیکه راه را
گم کرده اند بیائید همراه این شخص بزرگ برویم تا بمنزل برسیم حال خواهی
بفهمی این شخص بزرگ کیست فرزند پیغمبر آقا سید الشهدا است که از روح الجناح
زمین ... روی آنجا ... ملتفت دارم زنت ... بیمار ... فلک
آزار ... فلک آخر مگر نه آل رسول اند ... فلک
زینب است میگوید ... کربلا ... در آمد ... و رزاید
آمدم ... راوی میگوید ... کرد ... فقیر است ... عمود ... آید
... بر این ... آه از دل زینب ... برادر
... برادر ... حسین ...
آه ... ای ... برادر ...
هیف است ... برادر
... آخر ... آخر ... است ...
این ... فرزند ... ندارد ... برقیله ... کشتی

قد قال الله تعالی فی سورة النساء اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
ظاهر آیهٔ شریفه اینستکه میفرماید ای مردم در هرجا در دنیا باشید موت شما را درک میکند ولو در برجهای
آهنینی جای داشته باشید ظاهر و هویداست که هیچ کس را چاره گریزی نیست بجز مردن
پس ای عزیز من چرا در فکر خودت و این راه نیستی و الآن در خیال او نمی‌افتی این
دل بسته گی تو بدنیا و این فریفته شدن تو و فراموش کردن تو از این راه طولانی
سبب چه چیز است اگر واقعاً تو خبری داری از من هم بگو تا من دلم محکم شود و
آسوده گردم از برای من هم چاره نجات و الا اگر حالا قائلی به خدا و رسول و قبر و
بینات هستی و مردن در تقدیرات هست چرا چنین آسوده هستی همه شب و روز
در فکر این هستی کجا بروم چه قدر دخل دارد فلان ملک را بخرم فلان زمین را
غم بخورم آخر از اینجا که امروز است یا فردا بمیری دوستانت سر زدند و
الآن در فکر تو نباشند حال دوستانت کجا نشستند فرزندان عزیزت همه
که خیال کنی از جان شیرین تر انها را هم ورثه دارد بیرون کند در حال
هر چه داد میکشی که ای فرزندان من خیرات از برای من بکنید من برای شما زحمت
کشیدم از حلال و از حرام مال از برای شما جمع آوری کردم در جواب میگویند
که ما دیگر پدر ملکی فروختیم از این حرفها خیلی میگویند تو خودت پدر زحمت
می‌خوردی و فکر از برای خود نکردی کسی دیگر از برای تو دلش میسوزد نه بابا

ای عزیز من اگر حرفت بکار در حقیقت رسید فیها و الا کسی بعد از تو کار برای تو نخواهد
کرد از برای در چه طور کرد که اگر محتاج یک پیاز باشی میگویی باید فرزندم
چه طور شد که پیاز که قابلیت اظهار چیزی ندارد باید برای او دخیل
بکشی امر آخرت بر مایه میگذارد و هیچ مایه نمی‌خواهد پس فراموش
نکنید از آن روزیکه تمام عالم خراب شود و آن شکم ... سرور الله از
آنچه از خیر و شر که در روی او شده است همه معاصی محکم میشود
~~... ...~~ منافقین میگویند که چه چیز است زمانی را
که منزل است مؤمنین میگویند که هذا ما وعد الرحمن وصدق
المرسلون طوبی لهم کاش ما هم از اینها بودیم اللهم اجعلنا منهم بحق
محمد و آله فیقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا اما مؤمنین از خلد
ایمان میگویند کما فی قوله تعالی ان المتقین فی مقام امین پس
ای برادر من یک کاری بکن سلسلهٔ مؤمنین باشی و این حالت را
که اگر از طایفهٔ منافقین باشی جایت فی اسفل السافلین
خواهد بود باید احتیاط کنید به اینکه هر کسی در عالم برزخ است باید از
لذت و هم کشی بقدر اعمال خود که فنا را خواهد بود و اعمال خود ...

بناءً علی هذه الآیة قال الله تعالی انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدّموا و آثا
رهم و کل شیء احصیناه فی کتاب مبین یعنی بدرستیکه ما زنده میکنیم
مردهگان را در قبر و مینویسیم آنچه را پیش فرستادند که مراد اعمال باشد
توضیحت بود رسول امر خدا الاحمل یعنی خداوند عالم تو را عقل مختار قرار
داده در دنیا برای تو راه را نشان داده که اگر از این راه بروی نجات
میابی و اگر از این راه بروی السعادة بمنزل سرسبز جاوید میخواهی برسی هرکدام
یکی را ببر و اگر شخص عاقل را بگویند پیر و جوان ایجا ... از میکنند
انکار را نمی کند اگر کرد او را عاقل نمی گویند پس آن چیز چرا
تو را سمت ... حق میان آتش میاندازی و آتش را برای
جان تا زنده ... و دار اگر دیا با اینکه این قدر دل محکم
و از ... امیر المؤمنین ... مرتبه تا ... مرتبه
تر در ... بود ... بقای ... از خوف خدا غش کند
بشنید ... این قدر محکم کردن عمارت ... است و این قدر
و هنوز ... خداوند عالم ... انا نحن نحیی الموتی تا آخر مراد از آیه
شریفه اثبات که خداوند عالم میفرماید مردهگان را زنده میکنم در قبر و نوشته اعمال

خود را مینویسند ملکی است که اسم او منبه است خداوند عالم او را موکل قرار داده در قبر هر
مسلم و کافری داخل میشود و اعمال او را نوشته و طوق کرده بگردن او میاندازد چنانچه آیه قرآن
دلیل است بر آن که خداوند عالم میفرماید کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و
نخرج له یوم القیمة کتابا منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک
حسیبا و روایت است که منبه آمد در بالای سر شخص آن شخص را گوید بنویس
اعمال خود را از خیر و شر آن شخص گفت من سواد ندارم ... بر او زند ... کسی نتوا
ند اعمال خود را بنویسد گفت قلم ندارم ملک گفت انگشت تو قلم تو گفت دوات ندارم
گفت دهان تو دوات تو است گفت کاغذ ندارم یک قطعه از کفن پاره کرد و به دست او
داد ... اعمال خود از خیر و شر نوشت تماماً آنگاه ملک ... و طوق کرد بگردن اش انداخت
چنان سنگینی کرد که گویا تمام کوههای عالم را بگردن اش انداخته گفت ای منبه مرا چرا ... کردی
... بر من گذاشتی این اول ظلمت است هر یکی از دیگری سخت تر است ای عزیز برادر
نوشته از برای این سفر طولانی مهیا کن ... از حقوقات خانه از برای خود مهیا کن
که بعد از تو کار از برای تو نخواهند کرد چنانچه الان میبینیم ... برای ... چه کرده که
... تو از برای تو کاری نکنند پس ای عزیز برادر بعد از آنکه یقین مرگ داری و یقین ... با اینکه
تا قبر را زنده ... یا نه بناءً علی هذا ... شنیده یا همه این ... محو ... برود
با این روی سیاه از ما قبول نخواهند کرد مگر آنکه ... بیا ...

دامن اینجانه واده و دست توسل بدامن ایشان نزنیم بلکه سبب از برای نجات
شود از خدا قسم میدهم تو را بان سر جوان سید الشهدا که از سر تقصیرات ما و شیعیان ما
در گذر از خدا قسم میدهم تو را بان سری که در میان تنور خاکستر گذارده بودند
وقتیکه مادرش فاطمه زهرا آمد رو تنور سر مبارک را از تنور بیرون آورد و بسینه
آه مظلوم مادر محروم مادرم
غریب کربلا مظلوم مادر
شهید بی‌نوا مظلوم مادر
بزرگت کردم و دادم بدشمن
سرت بر نیزه‌ها منزل مبارک
تنور خولی و دیر نصاری
که بد تو میهمان منزل مبارک
روم کویم برثیه خواهر تو
میان کوچه‌ها منزل مبارک
روم کویم سکینه دختر تو را
به سر گنبد منزل مبارک

۱۳

قال تعالی فی سوره طه

و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ای ضیقا و نحشره یوم
القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا قال کذلک
اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی ظاهر آیه شریفه اینستکه که خلاق
عالم میفرماید کسیکه اعراض بکند از صلوة که ذکر من است همه معاش او را بر او سخت
میکنیم و محشور میکنیم او را در روز قیامت کور در حالتیکه تمام مردم بینا هستند
عرض میکند پروردگارا چرا مرا کور محشور کردی در این روز و حال آنکه من در دنیا
چشم داشتم و کور نبودم خلاق عالم میفرماید ای بنده من آیات خودم را از برای تو
فرستادم و تو آنها را فراموش کردی و ابداً بآنها عمل نکردی همینطور که در دنیا که

و فراموش کردی از آیات ما تو را کور محشور کردیم و امروز فراموش کرده شده و در سوره
مریم میفرماید اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا آنکسانیکه ضایع
میکنند نماز را یعنی ترک میکنند نماز را و متابعت میکنند شهوات نفسانیه را
میاندازیم ایشانرا بوادی غی که یکی از طبقات جهنم است از غیرت حرارت خود
خدا میان آتش دیگر می‌اندازد آن نماز نخوانندگان از توخر جی خواهد رفت که پیغمبر اکرم میفرماید
الصلوة عماد الدین فمن ترک صلوته متعمدا فقد هدم دینه و من ترک اوقاتها
یدخل الویل والویل واد فی جهنم صلوة ستون دین است کسیکه ترک کند نماز را
عمداً بتحقیق منهدم کرده است دین خود را یعنی از دین محمد خارج شده است و کسیکه
ترک اوقات نماز را یعنی نماز را در وقت خودش نخواند داخل میشود ویل را که چاهی است
در میان جهنم قال النبی ص من ترک الصلوة لا یرجو ثوابها و لا یخاف عقابها فلا
یبالی ان یموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا کسیکه ترک کند نماز را امید نداشته
باشد از ثواب نماز و نترسد از عقاب آن نماز پس باکی نیست مابینکه بمیرد آن
شخص یهودی یا نصاری یا مجوس یعنی بهر یک از این سه دین که میخواهد بمیرد
پیغمبر اکرم میفرماید از دین من خارج است کسیکه ترک کند نماز را و از دین من [illegible]

مهر دین که خواسته باشد بمیرد با کمی نیت شخصی دارد که بر حضرتش شکایت کرد
از تنگدستی حضرت فرموده مگر نماز نمی‌خوانی عرض کرد هیچ وقت نمازم ترک نشده اقتدا میکنم
و با جماعت نماز میخوانم فرموده مگر روزه نمی‌گیری عرض کرد در هر سالی سه ماه روزه میگیرم رجب
و شعبان و رمضان فرموده مگر خمس و زکوة نمیدهی عرض کرد چرا فرموده مگر امر خدا را ترک
نهی خدا را امر میکنی یعنی آنچه خدا فرموده ترک میکنی و آنچه نهی فرموده بجا میآوری عرض
کرد حاشا که از من خلافی سر زده باشد حضرت متفکرانه سر بجیب حیرت برد در این اثنا
جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید در همسایگی
این شخص باغچه‌ایست و در آن باغچه عصفوری آشیانه کرده و در
آشیانه‌اش آن عصفور استخوان یک سنجاری است و از شومی استخوان آن
شخص را فقر فرو گرفته حضرت پیغام خداوند عالم را با آن شخص رسانید
آن استخوان را دور کرد توانگر و مالدار شد ای عزیزم تو الا اگر است
بر ملکی نرسیده برای سجده کردن خدا حضرت نماز نمی‌خوانی اهل عبادت قوم حسنات
همسایه اقربا نیت هیچ یک از شما نماز نمی‌خوانید امید این را دارید که خداوند
عالم با شما چه رفتار کند با این حالات شما باید همه از گرسنگی بمیرید از اینجا
بیگانه پرغضب عالم لازم است هر مخلوق روزی دهد روزی به شما میدهد و تو مگر
یا ستارگان باید نگوئید که چرا اینقدر به ما مسلط شده یا ظالم مارا ظلم میکنند نیت ...

اعمال خبیثه ما اعمال ما هاست مسلط بر ما ها شده در این صورت چه شکایت داری تو که نه
نماز میخوانی نه خمس و نه زکوة میدهی و نه افعال دیگر را عمل میکنی با اینکه پیغمبر اکرم میفرماید
تارک الصلوة و مانع الزکوة ملعون البته در جای دیگر میفرماید تارک الصلوة لایکون
من امتی حرمت شفاعتی ماله و عیاله حرام و النوم فی جاره حرام
و اذا مرض فلا تعودوه فاذا مات فلا تغسلوه و لا تکفنوه و لا تدفنوه
فی مقابر المسلمین فان تارک الصلوة ملعون فی التوریة و الانجیل
و الزبور و الصحف و الفرقان ای عزیز برادر تو را چه مغرور کرده با اینکه ترک
این واجب را کرده تو را چه واداشته که این عمل شریف بجا نیاوری این همه مردم
که میبینی برای اینست باید تو نماز میخوانی و بحالیت نماز نمی‌خوانند یا بحالیت نماز
میخوانند تو نماز نمی‌خوانی یا هر روزی تو نماز نمی‌خوانید در خبر دارد زن و شوهر بی‌نماز که در
پهلوی یکدیگر میخوابند مثل هر فلک شر است تو میخواهی از خدا چه عمل بیاید لابد
یا قاتل یا دزد بر جان تو خواهند یا دزد خواهند یا تا که خواهند پس توبه از برای ظلم میکنی از
برای خودت و اشخاص از برای جان شریف میخری بنابر آیه شریفه که میفرماید ما اصابک
من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و در آیه دیگر دارد ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم ای عزیز برادر فکر را از برای جان ...

وجارهٔ از براى دو طفل يتيم اى عزيز اين يكساعت كه در اينجا نشسته كارى بكن كه بزنجيرى
مرا امرزيده متحيرم نمى دانم در خانهٔ كدام از شهرها برويم ودست توسل بدامان ا
هيان ببندازيم كه سبب از براى نجات ما ها شود بيائيد برويم در خانهٔ دو طفل
مسلم ابن عقيل يتيم نوازى بنمائيد بلكه شفاعت نمايد از براى ما ها امان از آن
وقتيكه شريح داخل خانه شد گفت اى ستم زدگان شاد شويد بقافله باركه پدر شما اين جهان
فانى را وداع كرد همينكه آن دو طفل يتيم اين خبر محنت اثر را شنيدند اينقدر گريه
كردند تا غش نمودند شريح گفت اى بيكسان فغان منمائيد كه اين زياد در تفحص شما
و مصلحت در اينستكه من شما را پنهانى روانهٔ مدينه نمايم آنگاه پسر خود را طلبيده گفت
كاروان بمدينه ميرود اين دو طفل يتيم را بكاروان برسان پس شريح آن بيكسان را
از كوفه بيرون آورد وقتيكه رسيد كه كاروان حركت كرده اما سياهى ايشان نمايان بود
گفت برويد خود را بقافله برسانيد خدا همراه شما يار چون نمايان شد راه رفتند راه
را گم كردند وسياهى ناپديد گرديد متحير وسرگردان ماندند دست بگردن يكديگر برابر خار
ميگفتند راه گم ما ما اندهم واى از رفيق شب بر ما بيكسان يكره شادر اين طريق
اينراه را [illegible] ندارد [illegible] ندارد اين محنت سياه ما يتيمان [illegible] فتنه تر
پى پس ندارد [illegible] بر حكم جهان [illegible] طفليكه پسر ندارد الهى طفل بى
بابا نباشد يتيمى و [illegible] الهى [illegible] بميرد [illegible] بميرد خدا
ونداغ بيابان خارزار اند [illegible] هيچ كس قرب ندارند

ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا مفاد از آيه شريفه ا
ينستكه كسيكه اعراض بكند از ذكر من يعنى ترك كند نماز را دائما پس بدرستيكه
معيشت براو تنگ ميشود اينستكه در جاى ديگر ميفرمايد يتسائلون عن المجرمين
ما سلككم فى سقر قالوا لم نك من المصلين طايفهٔ را بر در دار ميان
جهنم مالكان دوزخ بپرسيد كه شما چه كرده ايد در دار دنيا كه
كه شما را بجهنم آوردند گفتند ما از كسانى هستيم در دنيا ترك كرده
بوديم ونماز نمى خوانديم اينستكه پيغمبر اكرم ميفرمايد من تبسم وجه تارك
الصلوة فكانما هدم بيت المعمور سبع مرة وكانما قتل سبعين
الف ملك من الملائكة المقربين والانبياء المرسلين خدا
وند عالم ميفرمايد يا ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا
ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون وقال ص من اعان تارك الصلوة
بلقمة او كسوة فكانما قتل سبعين نبيا اولهم ادم واخرهم محمد ص
وقال ص لا ايمان لمن لا امانة له ولا دين لمن لا عهد له ولا صلوة

لمن لا یتم رکوعه ولا سجوده وهو سارق صلواته محوق عند الله
فی دینه ای عزیزان خداوند عالم میفرماید رکوع و سجود بکنید و عبادت
بکنید پروردگار خود را تا نجات یابید از آتش بوجهی من الوجوه
فرشتگان او را عمل نمی‌کنید یا عمل میکنید علیت لا اثر له ولا
فایدة له تو بینکه مثل هر چیکه کندم از زمانی بردارد نه رکوع نه
سجود معلوم است که تو نماز میخوانی یا معلق تمیز نمای و دیگه
از نماز هم دزدی میکنی این چه نماز است که تو میخوانی والله این نماز
باطل است نه قرائت درست است نه مسائل نماز را میدانی از روزی
همون طور که نماز واجب است بر تو مسائل آن هم طلب واجب
این تفاوت فرق بین تو و کافر چیست پیغمبر اکرم میفرماید
و هما بین الکافر والمؤمن و المخلص من المنافق
قال ع ما بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة الا قال حافظوا
علی الصلوة الخمس فان الله تبارک وتعالی اول نماز یوم القیمة یأتی العبد
فاول شئ یسئل عنه الصلوة فان جاء بها تامة والا زخ فی النار ای
سکن فی النار فرق بین مسلمان و کافر همین نماز است الا نماز نمیخواند کافر
فرق است انکافر هم ترک امر خدا کرد و تو هم ترک کردی ... مسلمان

کذا شمه از آنجا که اول نیکی افترا و دروغ بر خدا میبندی و میگوئی مسلمانم
تو مسلمان نیستی مسلمان کسیست که اطاعت امر خدا کند و عمل بفرمایشات
محمد و آل محمد کند فرضو اینست که شما ها اینها را ندارید یا باید بگوئیم
کافر هستند نمی‌گوئیم تو کافری خدا و رسولش میگویند کسیکه اطاعت
از ما نکرد کافر است پیغمبر اکرم است میفرماید الصلوة عماد الدین ولکل شیئ
زینة و زینة الاسلام الصلوة فرمودند نماز ستون دین است
پایه دین است نماز دین شخص نگاه میدارد از برای هر شیئ زینتی هست
و زینت اسلام نماز است وخیر الدنیا و الآخرة فی الصلوة خیر دنیا
و آخرت در نماز است فرمودند من اهان تارک الصلوة بمثقال علیه
فکانما زنی احدی امه عالیه الف مرة هر کسی به شخص بی نماز حقارت بدهد
خداوند عالم از او مؤاخذه خواهد کرد و لو بقدر یک مثقال کمک بکند پیغمبر اکرم است
میفرماید کسیکه یاری کند شخص بی نماز را بقدر یک مثقال کمک مثل اینست که با
مادرش صد هزار مرتبه زنا کرده فرمودند من اکل لا یصلی فکانما
قتل سبعین نبیا و کانما زنی بسبعین محصنة من بناته و امهاته
و خالاته فی بیت الحرام اینست که فرمودند صلوا قبل قبل ما تموتوا و توبوا الی

مانهو؟ فرمود اند چون بنده رو بقبله از برای نماز با خلوص تمام و تمام دنیت کند
و تکبیرة الاحرام بگوید یعنی بعد از آنکه نیت کرد بگوید الله اکبر مثل روزیست
که از مادر متولد شده پاک کنده از او میریزد و چون نماز را تمام کند میگوید
بد [illegible] خداوند عالم دری از بهشت رو او باز کند باری بکند [illegible] از این
مرویست روز محرابی که الله [illegible] مشغول طواف [illegible] خدا بعد از
فراغ از طواف دید شیطان را که خیلی ضعیف و نزار شده فرمود از
ملعون [illegible] شده اینطور ضعیف شده گفت از دست امت تو
فرمود [illegible] امت من [illegible] میکنند عرض کرد پنج خصلت [illegible] با ایشان
که مرا [illegible] کرده هر چه سعی میکنم که از ایشان سلب کنم ممکن نمی شود
حضرت فرمود [illegible] کدام است گفت یکی آنکه تا بیکدیگر میرسند سلام میکنند
هر که سلام بدهد خدا سلامت میدارد او را از هر رنجی و محنتی و هر که جواب
سلام را بگوید خدا او را رحمت کند دویم مصافحه میکنند چندان اجر و
ثواب است که حقتعالی هر دو را رحمت کند سیم آنکه در وقت طعام خوردن
و ابتدای هر کاری بسم الله میگویند و [illegible] از خوردن آن طعام [illegible] ان
[illegible] میکنند چهارم آنکه [illegible] کاری که [illegible] بگویند انشاء الله
نگویند [illegible] بقضای حکم [illegible] دیگر [illegible] راضی باشند و من نتوانم انکار [illegible]

پنجم آنکه از صبح تا بشام سعی میکنم بعد هزار مشقت ایشانرا بمعصیت وا میدارم
چون بشام میشود توبه میکنند و رنج مرا ضایع میکنند و بدتر و سخت تر از
همه آنکه هر وقتیکه اسم تو میشنوند با واز بلند صلوات میفرستند من [illegible]
صلوات [illegible] بتعجیل تمام میگریزم زیرا که طاقت دیدن ثواب را ندارم
و بالاتر از همه هر جا که اولاد ترا ببینند ایشانرا محبت میکنند و احترام
[illegible] اینکه حضرت رو بطرف اصحاب کرده فرمود هر که این خصلتها
با او باشد از اهل بهشت است [illegible] شیطان میگفت هر جا اولاد
تو را به بینند احترام میکنند اما شیطان نمیدانست که در صحرای کربلا
با اولاد ترا [illegible] میکنند امتان او [illegible] و یا [illegible] کند بهشت و کربلا
[illegible] نخواهد نمود چون روز عاشورا میشود سید الشهدا میآید میان میدان
[illegible] صدا میزند الا یا کسی با غیرت که یاری کند مرا در چنین وقت
از [illegible] طرف جوابی نیامد چون صدای استغاثه امام بگوش قاسم رسید دست
عروس را گرفت از جا حرکت [illegible] عروس دامن قاسم را گرفته عرض میکند یا ابن
عم بکجا میروی مرا بکه میسپاری [illegible] از آنکه بگویید یا قدم [illegible]

وهر بالنجار میگفت که ای حسین را دوستانشان دفاکام مروکنه ایم تو روز هم شو تمام
چه دارن بر سر این آرام جانم مرا ای نارسیده میهمانم دمی بنشین که دیدارت ببینم
گلی از گلشن رویت بچینم بیا ای نوجوانی مرا در بحر تعشقت که ترسم کشته گردی همچو یاران
که ای عمو زاده نگفتی و نیامدی بیوه جاری از زمان وصل صحبت گلچادیم نوه دورزه مجبور
چه شد کشته کانرا سر ببینم شتان در میان بالید که رزان برادرم زخم سرفرازان

قال النبی صلی الله علیه و آله ایها الناس ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها با
ستغفارکم وظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم
ایها الناس هذا کلام نبیکم و هو یخاطبکم الیوم این کلام پیغمبر
شماست هر چند از پیغمبر اکرم خجالت میکشیم کلام او را بگوییم و محرم و کیفیا
نوکر بقیر هستیم او نه اینهم اهلی طور است والا اگر ما کوشش نفرهیم او بدائم
و عمل بفرمایشات بنمائیم چرا کار ما بانجا بکشید الان ما میگوئیم
ما امت محمد هستیم از ترس من میترسم این حرف ها از قبول نکنید از ما تو وال
خواهند کرد اگر امت محمد بودید چرا عمل بفرمایشات نمی کردید و ما را
بکشند بطرف جهنم بجهت الان حقیقت امت و رما را بید اقیت و نه نعم
لا الا اسم شریعتی و نسیعو و کان الان هم غریب گذرات دین محمد ابن عبدالله

بیکسی کنید کاشی همون ایسکو بود و کسی نشد معرض او نمی شد از داخل و خارج
باد خوب است نمی زدند حالات اگر میل غریب نوازی دارید گوش بکلام حاجب
دهید بیند چه میفرماید ایمردم جانهای شما در گرو عملهای شماست فک شان بکنید
از گرو بازشان دارید با استغفار کردن و استغفار دائم لازم و
خوب است خصوصا که درایق ایام متبرکه زیرا که استغفار درایق خصوصیات دارد و
لکن اغتر الناس قد امات الاستغفار غرور مردم استغفار میرانده است
و اسمش از میان برداشته دیگر حقیقتی از برای استغفار و اگذار نگذارند
ای عزیز برادر تو که غرور دادن استغفار را تو چه ثمر دارد استغفار را از برای
کیست که غرور زندانی که بالله ایست که میفرماید الاستغفار لمن غرور له
از غرور مردم میترسم که عنقریب الله کلمات کنند گفته ام میگویند ما معصیت خدا
را میکنیم و گریه بر سید الشهدا میکنیم نجات میابیم و اله انتحی فلان تیر دیگر است
بر سید الشهدا میرسد او بیست این تیر بر سید الشهدا بالاترست از تیر یار
قوم کفار اگر کسی معصیت خدا بکند و خیال کند که گریه بر سید الشهدا میکنیم
نجات میابیم تحرک نکرد و بلکه سید الشهدا از او بیزار است حرف دیگر آنکه من
امروز بشما میگویم هرگز نشنیده در عالم خدا است اگر نشنیده باور کرده حالا نمی
خواهید کرد گفتم این حرف را میگوئید چه نمی دانیم خدا رحمت در عالم و حال آنکه از

طفولیت میدانیم ومیگوئیم دروغ میگوئید اگر باور هم کرده باشید طوری قائل هستید که
خداوند عالم درخواب است وغافل از حال خود میدانید من نمیگویم معصیت خدا را میکنی
والبته اگر در فکر این نیستی که خدای دو عالم یا نه ای بدبخت خود است لا اصدا بزن و بگو ای
خدام ای [illegible] کنید ای خدام خدا هست قهار است جبار است
برای [illegible] کنم [illegible] اگر بگوئی بر [illegible] دارم دروغ است خداوند عالم اینقدر چیزها
خالص بتو داده ای بدبخت تو برای خدا یکچیز خالص و مخلص داخل [illegible] داده که
داده اوضاع دباغ داده یا [illegible] این بتو میگوید ای بنده من یکقرض الحسنه بمن بده
بعضی از عوام الناس را میگوئی ای بنده [illegible] خدا از کوه [illegible] بده [illegible] بده
میگوید خدا [illegible] داده ما زحمت کشیده ایم اینها را بعمل آورده ایم ای بدبخت
آخر تو که میگوئی من زحمت کشیده ام مال را بعمل آورده ام وقتیکه در شکم مادر
بودی از کجا میخوردی و وقتیکه از مادر متولد شدی چه داشتی یکقطعه گوشتی از
خون بیش [illegible] الان ادعای خدائی میکنی [illegible] خدا یکدفعه
[illegible] دارد [illegible] یا نه یکدفعه [illegible] دارد یا نه ای مسلمان چه
طور شد که اگر محتاج بیک پیاز باشی میگوئی [illegible] واز آخرت هیچ [illegible]
خواهد روز آخرت که در میان قبر از تو [illegible] از اوضاع دنیا همه که در [illegible]
لا اله الا الله که میگوئی دروغ خواهد شد اگر دروغ نباشد و بدانی که خدا است

چرا این افعال قبیحه از تو صادر میشود دامن خدا را محل نکنی اگر میدانستی
دروغ میگویم [illegible] تصور بکنی ببینی اگر در جای باشی و هیچ محذوری
نداشته باشی یک زن قبیح [illegible] بیاید و بتو بگوید با من فلان کار را بکنی
ببینی خجالت میکشی از خدا و حیا میکنی از رسولش پس یقینی بدان
قائل بخدا نیستی ونکردن تو اینکار را یا اینست دست نمیرسد یا وقت
میرسد کسی میآید ومیترسی از آن ترا ببینند ودر میان مردم رسوا بشوی
نمیکنی هیچ یک از کارهایت محض رضای خدا نیست در خانه [illegible]
از بیجا [illegible] است از اینکه ما خیلی مقدس هستیم و اینکار نمیکنیم نیست
بلکه از اینست که دستمان نمیرسد پس ای عزیز برادر برگرد بطرف خدا
بحضرت [illegible] تا یکی مثل نوح هزار سال عمر کرد و بعضی چهار هزار سال
نکشید علی التحقیق [illegible] آخر عمرش ملک موت آمد قبض روح نماید گفت یا
نوح چرا خانه نساختی که تمام عمرت در سایه باشد گفت اگر من میدانستم
عمر من اینقدر [illegible] ساختم حال عزیز برادر [illegible] بتو [illegible] عمرت
خیلی زیاد شد صد یا این الان در این زمان ما [illegible] الی [illegible]
[illegible] هفت سال عمرت این [illegible] نمیخواهد این عمارت این املاک
این باغات برای کیست برای [illegible] بیائید بروید در خانه

محمد وآل محمد و بعد نوشته بد امان زین العابدین ببیند از پی بلکه
سبب از سر ان تهمت ما با شده امان از آن وقتیکه اسیران را وارد شام
خراب کردند تمام مردم بیرون شدند تماشای اهل بیت [illegible] یا امام
آه از آن ساعت که زین العابدین وارد بازار [illegible] زار و غریبی غل بگردن
همچو طوق [illegible] سر [illegible] افکنده از شرم [illegible] کف الدم [illegible] شعار
چشم پوشیدن [illegible] نابکار [illegible] ذریه پیغمبر [illegible] زنان بی چادر
بی معجر [illegible] این [illegible] اولاد پیغمبر را اذیت کردند دل
شان [illegible] آمد [illegible] با سنگ [illegible] زینب و [illegible] آمد
[illegible] ای پدر بزرگوار [illegible] تماشا [illegible]
میگفت ای پدر [illegible] الغیاث [illegible] بازار الغیاث
اطفال سر برهنه پا برهنه ایم [illegible] جفا کار الغیاث
ایم در دمان شام همه از ره عناد [illegible] افکنند از سر دیوار الغیاث
یا [illegible] شهر و دیار همدستگیر فرقه اشرار الغیاث
ای باب تاجدار [illegible] بر شتر سوار در بند قید عابد بیمار الغیاث
این [illegible] از هر طرف ماتم اشکبار و عزادار الغیاث

قال الله تعالى عز وجل في سورة النساء واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن
واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن
سبيلا ظاهر آیه شریفه اینستکه [illegible] زنانیکه [illegible] ازینها
کاری [illegible] بدهید ایشان را و ترک کنید ایشان را در خوابیدن
یعنی با ایشان نخوابید و نزنید ایشان را پس اگر اطاعت کردند شمارا
پس ظلم مکنید ایشانرا مخفی و پوشیده نیست که یکی از جمله عبادات زنان
اطاعت کردن شوهر است پیغمبر اکرم فرمودند [illegible] من یضرب
امرئته [illegible] فهو بالقرب اولى منها لا تضربوا نساءكم بالخشب
فان فيه قصاص ولكن اضربوهن بالجوع والعري حتى [illegible]
في الدنيا والآخرة وايما رجل رضي بتزين امرئته وتخرج
من باب دارها متزينة فهو ديوث ولا يأثم من يسميه ديوثا
والمرأة اذا خرجت من باب دارها متزينة متعطرة والزوج بذلك
راض بنی لزوجها بكل قدم بيت في النار فقصروا اجنحة نسائكم
ولا تطولوها فان في تطويل اجنحتها ندامة وجزائها النار وفي

قصر الجنة بها رضى وسرور ودخول الجنة بغير حساب احفظوا وصيتي في امر
نسائكم حتى تنجوا من شدة الحساب. ومن لم يحفظ وصيتي فما اسوء حاله
له بیانی یلی الی بعد ۲ ای مردم ببینید الکرم میفرماید من تعجب دارم از کسیکه
میزند عیال خود را و حال خودش سزاوارتر است از او بزدن میفرماید ای مردم نزنید عیال خود را
با چوب بدار سیکه در او قصاص است بزنید دهانشان را بگرسنگی و برهنگی
یعنی در طعام و لباس بر ایشان سخت بگیرید تا راحت باشید در دنیا و آ
خرت ای مردم هر یک از شما مردم راضی باشد باینکه عیالش با زینت و گرده
بیرون برود مردم او را بان لباس ببینند دیوث است هر کسی که مردم او را دیوث
بگویند معصیتی نکرده ای مردم هر که عیال هر یک از شما مردم بیرون رود با یک
خوشبو یعنی با لباس تازه از خانه خودش و تو راضی باشی باینکار به هر قدمیکه
بر میدارد یک خانه در میان جهنم از برای تو درست کرده میشود میفرماید
ای مردم کوتاه کنید الجنحة عیالات خود را و بلند نکنید نکنید الجنحة
ایشانرا یعنی کارهای خود را با ایشان مگوئید و خنده کردن با زنان را
ترک کنید یعنی جلو انها را رها نکنید که هرچه بخواهند بکنند و جلوگیری از
ایشان بکنید بجهت انکه در رها کردن جلو انها پشیمانی هست و جزء از آتش

و در رها نکردن جلوی رضا و خوشحالیست و جزا از بهشت بدون حساب.
طلب ای مردم محفوظ بدارید وصیت مرا در امر زنان خود تا نجات بیابید
از سختی حساب روز قیامت و کسیکه محافظت و مواظبت نکند از وصیت من
در روز قیامت حال این شخص بدترین حال هاست در روبروی خداوند عالم به پرهیزید
از حیله زنان النساء حبائل الشیطان زنها ریسمان شیطان هستند با این
ریسمانها بجهنم میاندازید یعنی زنها دام شیطان هستند مبادا که اینجا نکه
اطاعت از شیطان و یکقدم او باید عمل نکرد همینطور کسی که دام شیطان
باشد نباید اطاعت از او بکنید اطاعت کردن از زنان باعث
بر رفتن میان آتش بواسطه انکه ناقص است عقلش عقلش در نقش
معامله با ایشان نکنید بجهت اینکه ایشان وفا ندارند اگر وفا
میداشتند چرا اسماء روضه امام حسن مجتبی او را بخنجر الدار
عزیز من تو از عزیز زهرا بهتر نیست که اسماء زوجه اش او را زهر خورانید
جگر با رکو قطعه قطعه از دهانش بیرون میشد و بزبان حال میگفت

بیا از زینب محزون مضطر نما فکری با حوال برادر تو چون یار کار ما در من بیا
ببر دامن خزانه سر من نما آهسته افغان الیل افکار میاد اخفته کاکه زنده بیدار
بیا داقا سم سیوفن نماید غمی بر دو عمهایم فزاید یتیما نرا نباید تا به جز ری از ان
قسم تا بنید نا صبوری برو خواهر حسین خبر کنی خبر از ظلم این ما صفر کنی بکو کرد
دواع جسم جان است بکو جانت سوی جانان روان است کند هنکام الجران وجدا ای
ز دست و سیدم

سبو قا ی ۱۷

قال تعالی فی کتابه الکریم واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن
فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا
ظاهر و هویدا است که از جمله عبادت زنان اطاعت کردن شوهر است زنیکه اطا
عت شوهر را نکند ملعونه است اینست پیغمبر اکرم وصیت میکند دختر خود فاطمه
فاطمه جان پدر دیدم که بسیار از زنان از اهل جهنم فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار
تقصیر بردن ایشان را بجهنم چه چیز است فرمود زیرا که بر سختیها صبر نداراند و کافر
نعمتند و ناقص عقل و دین هستند فاطمه عرض کرد چه نوع ناقص عقل و دینند فرمود
ناقص العقلند برای اینکه شهادت دو زن مقابل یک مرد است و ناقص الدینند از برای
اینکه هر ماه چند روز عبادت خدا از ایشان فوت میشود و ناقص حظند بواسطه

اینکه میراث یک زن نصف مرد است ای فاطمه هر گاه زنان نعمت برایه شکر نکنند خدا
لعه هر کاه بر ایشان سختی بر ایه برا آن صبر نداراند یا فاطمه حقتعالی با بسیار فرزند
میدهند میگویند ما از این فرزند خیر ندیدیم کاش این را نمیزادم یا فاطمه واجب
بر زن اطاعت کردن شوهر خود را پس باید که روزه مستحب بی اذن شوهر نگیرد و صدقه
بی اذن شوهر ندهد و خیرات بی صلاح شوهر نکند بشخصیر الا بدون اذن شوهر تکلیف بر
سفره نکند اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون رود تمام فرشته کان که در آسمان و زمین
هست او را لعنت میکنند تا وقتیکه بخانه بر گردد یا فاطمه بحق خدائیکه مرا
براستی خلق کرده اگر شوهرت علی از تو راضی نباشد من بر تو نماز نمیخوانم یا فاطمه
هر زنیکه به شوهر خود گوید که من از تو خیری ندیدم خدا او را لعنت کند من رسول
خدایم بر او لعنت کنم هر زنیکه به شوهر زبان دراز کند در روز قیامت
زبان او بمقدار زرع زبان او از پشت سر بیرون رود و هر زنیکه نماز بکند و
به شوهر خود دعا نکند نماز او قبول نیست و قبول نمیشود هر زنیکه لباس نو بپوشد
و از خانه بیرون رود و مردم او را با آن لباس ببینند ملائکه آسمانها و زمین
او را لعنت کنند حقتعالی بر او غضبناک باشد تا بمیرد مگر اینکه توبه کند هر گاه زنی
بمقدار سال عبادت کند در شوهر از او راضی نباشد جای او در دوزخ است یا فاطمه
در شب معراج جمعی از زنان امت خود دیدم معذب بعذاب بجهاله یکی را میز دند او

تا تمام گوشت بدن خود را بخورد و یکی را معلق بگیسوان آویخته بودند و یکی را بزبان
آویخته بودند و یکی را بپستان آویخته بودند یا فاطمه زنی را دیدم که در تابوت آتشی
گذارده بودند و آتش از دماغش بیرون میآمد و زبان او هفتاد زرع بدور گردنش
پیچیده بود و زنی را دیدم که سر او سر سگ و یکی را دیدم سر خوک شباهت داشت
و ملائکه گرز آتشی بر سر او میزدند فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار سبب چیست حضرت
فرمود آنکه گوشت خود را میخورد آن زنی بود که خود را آراسته و بنامحرمان نشان میداده
آنکه بگیسوان آویخته و آن زنی بود که اذیت کرده همسایه و شوهرش را آنکه به پستان
آویخته بودند طفل غیری را بی اذن شوهر شیر داد و آنکه زبانش هفتاد زرع
از دهانش بیرون آمده و بدور گردنش پیچیده بود توجه کرده بود آنکه سرش
سر خوک و سر سگ شباهت داشت با شوهر خود بدسری میکرده و با همسایه
خود راه نمیرفته آنکه گرز آتشین بر سر او میزدند او تارک الصلوة بوده
مرویست که در نیشابور دزدی خیلی زبردست بوده اموال خلق را می
زد و دیده پادشاه قدری لشکری تعیین کرده رفتند و آن دزدها را گرفته آور
دند خدمت پادشاه امر نمود ببرند بدار بکشند تا عبرت از برای دیگران شود
و دزدی نکنند چند نفر موکل قرار داد که کسی او را خلاص نکند یا همه اینها
شب به اعوان او آمدند و او را از دار خلاص کردند موکلها از خواب بیدار

شدند دزدها بیدار شدند دیدند از جا برخاسته هر یکی بجانب روان
گردیدند یکی از آنها عبورش بقبرستان افتاد دید صدائی میآید نزدیک رفت
دید زنی است روی قبری نشسته گریه میکند حالات را پرسید آن زن گفت
من با شوهرم عهد کردیم که هر یک از ماها بمیرد دیگری بیاید روی قبر او
گریه و عیاشی نکند تا قضا پیش آمد الحال گفت این دینی تجارت در شرع
محمدی است هر گاه زن یا شوهر بمیرد دیگری برود دیگری را بنکاح خود درآورد
اینرا قبول کرد بهم صحبت عاشقانه بودند زن دید این دیگر فکر فرو رفته
زن گفت بیکار از حرف خود ناکام هستی گفت نه لکن مرا واقعه پیش آمده
هم جان خود میخورم حالات را بیان نمود گفت غمی نیست ایشان بیرون
تن و پیر بدار بکشیت را بیرون کرد تا ریش دارد گفت آن دزد
ریشش [illegible] زن گفت غمی نیست ریشش را با دست کند همه را
آخر تو اهای طول خدا بوده ای عزیز مرا در تو از عزیز زهرا امام حسن
مجتبی عزیزتر نیست که زوجه خود اسماء او را زهر داد [illegible] بهشت
صفر در بستر استراحت غنوده که آن ملعونه جعده با لباس رسانید و کوزه
ور باکیزه ات الحقیقت دید [illegible] الماس را بیرون پاشیده ریخت با دست مالید
و مخلوط با آب کرد چون صفر [illegible] از خواب بیدار شد عطش زیاد [illegible] جعده طلب کرد

دکوزهٔ پر از زهر را برداشت بر سر کشید جگر مبارکش آتش گرفته [illegible]

گفت هنگام جدائیست حسینم بکجاست — کاینچنین حال جگر از زهر مسموم جداست

گو بیا جان برادر نظر آخر ماست — جان روان شد ز تنم کو زود ز جگر

چاره کار ما کو — آه از لخت جگر

شه مظلوم چه این واقعه بشنید و دید — ناله واحسنا از دل بیتاب کشید

مضطرب حال نظر کرد بآن قتیل رسید — دید بیتاب چه بسمل بکنار بستر

یکی قتیل در بر — آه از لخت جگر

خواست زان کوزه پر زهر حسین نوش کند — خویشتن را همچه حسن یکسره بیهوش کند

بلکه از دلبرهٔ دهر فراموش کند — تا از این واقعه ناله کرد دل ضجر

جمع کرد دور خاطر — آه از لخت جگر

داشت ممنوع حسین حسن از کوزه آب — که ز تو شنیدن این آب نکرد دل بتاب

مرد با آن دل خونین خدا از مهر طلب — گفت ما را ز ازل هست نصیبی ز شرر

کن از این حذر — آه از لخت جگر

قسمتم آب و تو لب تشنه شهید اعدا — بلب آب قلیلی بصف کربلا

سرت از خنجر بیداد کند شمر جدا — سبز پوشم من گلگون کفنی در محشر

بحضور داور — آه از لخت جگر

قال تبارک و تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی
القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی ظاهر معنی آیهٔ شریفه
اینستکه بدرستی امر فرموده خداوند عالم بعدل و احسان و نیکی با خویشان و
نهی فرموده از عملهای فاحش اگر امر را عکس کردی مکافات میان جهنم خوا
هد بود یعنی آنچه خدا امر فرموده نهی کنی و آنچه خدا نهی فرموده امر کنی عن علی الرضا
موسی الرضا باسناده عن النبی قال اذا کان یوم القیمة لا یزول العبد قدما
عن قدم حتی یسئل عنه اربعة اشیاء عن عمره فیما افناه و عن شبابه
فیما ابلاه و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه و عن حبنا اهل البیت
~~و عن فاطمه~~ باید دانست که هر کس بقدر عملش جزا خواهد داد و آنچه در
دنیا کرده از خوب و شر جزا بیابد اگر اعمال نیک کرده او را در بهشت
جای میدهند اگر اعمال قبیحه بجای آورده باشد جای آتش است اینست که پیغمبر اکرم
میفرماید و فی حلالها حساب و فی الحرام عقاب مستحق عاقل تامل باید خود را از
خود میان جهنم برد حضرت جعفر صادق است میفرماید مردم بر سه طایفه هستند
بعضی گمان اینست آنچه اعمال که صادر میشود از بنده تمام از جانب خدا است به ظلم خدا
وند عالم ستایش کنند و کافر اند و فرقه دیگر که از اینست آنچه اعمال که صادر میشود
از جانب خدا نهاست تو اهل کردنکند بقدرت خدای تعالی امر طایفه در میان

آتش خواهند سوخت تو هم بکاری نکنی که از اینها در طایفه باشی بلکه بنابر این خبر شریف
که میفرماید لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی نه جبر و نه تفویض بلکه بعضی
از خداست و بعضی از جانب خود ماهاست هر گاه فعل نیکی از انها صادر میشود حمد میکنند خدا را
و هر گاه فعل بدی از انها صادر شود استغفار میکنند خدا این فرقه مسلمان میشوند و نجات خواهند یافت
ای عزیز برادر باید دانست که ثواب و عقاب هست و در برزخ تمام عالمی بحد الست باید
تمام موقف باشد که مطابق کرده دیده قایل که بروز قیامت امیر المؤمنین است میفرماید
در قیامت پنجاه موقف است هر موقف هزار سال است اول انها بیرون آمدن از
قبر است که شخص را حبس میکنند تا هزار سال برهنه و گرسنه و تشنه اگر کسی که ایمان
بخدا داشته باشد و اعتقاد داشته باشد بانچه پیغمبر فرموده از جانب خداست و نبوة محمد
و انبیا و قیامت نجات میابد از تشنگی و گرسنگی معاذ سؤال کرد از رسول خدا
که مردم بچه طریق وارد محشر میشوند فرمود از چیز بزرگی سؤال کردی ای معاذ و فرمود ای معاذ
ده صنف از امت من هر یکی بنوعی محشور میشوند بعضی از ایشان بصورت قرده محشور
میشوند و بعضی بصورت خنزیر بعضی پاهای شان رو بالا و سرها پایین و بعضی کور و بعضی
صم بکم اینها هیچ نفهمند شان بیست صمت بکردن و بعضی دست و پا قطع کرده و
بعضی آویخته شده بر درختها از آتش بار هر یکی بنوعی محشور میشوند تو هم کاری نکنی
که از اینها باشی و داخل در میان جهنم شوی جبرئیل است نازل شد و فرمود حضرت
یا رسول الله صفت جهنم اینست و آن هفت طبقه است از هر طبقه تا طبقه دیگر بوده هزار سال
راه است و هر طبقه مقام گروهی میباشد گفت تا رسید بطبقه اعلی که جهنم است

ساکت شد حضرت فرمودند یا اخی جبرئیل جهنم مقام چه طایفه است جبرئیل باز
چیزی نگفت حضرت فرمودند چرا جواب نگفتی جبرئیل عرض کرد چه بگویم مقام
گناه کاران امتان تو است حضرت چون این سخن را شنیدند گریه کرد و گریه شدید
پیدا کرد رفت میان حجره مبارکه تا سه شبانه روز از میان حجره بیرون نشد تا جبرئیل
نازل یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید غم مخور در باب امت خود انا
خیر در روز قیامت شفاعت بخشم تا خوشنود شوی بحق لعمرک و لسوف یعطیک ربک
فترضی [illegible] چون روز قیامت میشود آتش زبانه میکشد تمام خلق بگریه
میشوند گریزان بمضمون یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه که اگر چیزی
فایده از برای شما نمیکند مگر اعمال یوم لا ینفع مال و لا بنون فاطمه
سؤال میکند از پدر بزرگوار خود اخبرنی کیف یکون الناس یوم القیمة قال یا فاطمه
یشغلون فلا ینظر احد الی احد و لا والد الی ولد و لا ولد الی
امه در انوقت خطابی از جانب پروردگار عالم به پیغمبر اکرم محمد ابن عبد الله
میرسد یا محمد امروز روزیست که وعده با شما داده بودم امتان خود را بموقف حساب
حاضر ساز تا جزای ایشان را از خیر و شر بدهم بمضمون فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره نیکان بموقف حساب میفرماید ندا
میرسد یا محمد بدبختان را بیار [illegible] با مطیعان آتش نیران چکار دفعه دیگر ندا
امت تو را تنها بیار ندا رسید یا محمد اینکه چه عمل کرده کاشتند غضب ما را بیا ایشان کار

شفیعت عاصیان امت که حاضر ساز آید از بهر و رکار اندم خطاب یا محمد
در شو که اهل عذاب بنا بفرمایش حق بیکقدم در شعله و در قدم بر گردد
آتش در را مس که فرو گیرد و عاصیان امت در میان جزع نمایند که یا محمد ادرکنا
حبیب یا و رمنان کلیوان عنبر فشان که بر ایشان نماید عرض کنند ملکا پادشاها بحقوق
و سوق بیعطیل ربک فنی ضحی علی انت صادق الوعد آنحضرت بکنار جهنم آید خطاب
کند که ای آتش جهنم قسم میدهم تو را بانها که در دنیا اولاد ذوی القربای
مرا خسی رادت کند احترام کردند زیرا که [illegible] کند در شو مرا از حق و از زبان
آتش جهنم تیاب نام است در شعله دیگر المحقرب بقهها ای آتش جهنم قسم میدهم
تو را بانها یکه در دنیا زکواة دادند در شو در شعله و شعله در کرد دالحاب
مضطرب احوال بغرها ان ایکه عضائه قسم میدهم تو را بان اشکهای امتان
در مصیبت فرزندم جاری گردیدند در شو آتش جهنم همینکه اسم حاجی را
بشنود القتال ساز از امت جدم در خواهد شد یا حاجی آتش جهنم از شنیدن
اسم شما خجالت میکشد و در میشود از شیعیان شما تا الی آخر الوقتیان خجالت
نکشید که عوض از آنکه احترامی نکنند صد استرد با قوم جرعه آب بسبب این
طفل صغیرم برسانید جوابش وا دادیانه بلی ظالمی بیرحمی [illegible] چاک
آمد بگلو علی فذبحه من الاذن الی الاذن حزن علی اکبر گرفت بجانب آسمان
میپاشید و سر با نخاک میگفت بگفتا ای خداوند یگانه نهادم قربان اصغر در خزانه

شهادت را شفاعت کرد بهانه خدایا از علی اصغر گذشتم
ز خونش آسمان گردد ملون فشانم یک جهان گرد منیر شیخ
که تا اینش سرخ رو باشد معانی خدایا از علی اصغر گذشتم
براهت داده ام طفل رضیعم خریدارم بیا لله مطیعم
هزاران شکر فردا شد شفیعم
مکر یارب بطفل شیرخواره خدایا از علی اصغر گذشتم
ز تیر حرمله گشته پاره پاره
گند وقت افول این ستاره خدایا از علی اصغر گذشتم

۱۹
روی عن الصادق ع انه قال من زار قبر الحسین ع لا اشرا
ولا بطرا ولا ریاء ولا سمعة محصت ذنوبه کما یمحص الثوب
فی الماء فلا یبقی علیه دنس و یکتب له بکل خطوة حجة مبرورة
و کلما رفع قدمه عمرة مبرورة یعنی کسیکه زیارت کند حضرت سید الشهدا
عجیب [illegible] و بعد تمام شد خدا و [illegible] عالم میرند [illegible] ان اوراه
چنانکه [illegible] جر گرده [illegible] میان آب [illegible] میشوند [illegible] که تمام چرک
وان [illegible] وقت [illegible] و میریزد [illegible] مانند [illegible] گناه و [illegible] خداوند

عالم از برای او هر قدمیکه بر میدارد یک عمرهٔ حج و هر قدمیکه میکذارد میکند اردمی تو [illegible] خداوند
عالم از برای او یک حج مقبوله ای شیعیکه تو استطاعت داری و نمیروی کوتاهی
بیاری [illegible] میفرماید هر کاه زوار حضرت سید الشهدا زیر و دکنار شط فرات غسل بکند
قصد زیارت او بکند ندا میکند او را پیغمبر اکرم ای زوار فرزندم بشارت باد
ترا اکر رفیق با من هستی در بهشت بعد از آن امیر المؤمنین میفرماید ای زوار
دیدن من ضامن حوائج و دفع کردن بلاها از تو هستم در دنیا و آخرت علی الله
میکویم الحجه بارها ای شیعیکه مقدور تو هست و نمیروی بکسی جانی بلاد کربلا زیارت
بکند خدا را در عرش زیارت کرده هر کسی زیارت حسین بلاد کربلا و معتقد
با امامت او [illegible] باید آمدن جهنم برای او حرام میشود هر کسی که مقدور او نکند
و نرود ملعون است در دنیا و آخرت خدا و عصیان است که [illegible] و علی و
فاطمه شیعهٔ محبه که بزیارت سید الشهدا میرود خداوند میفرماید ندا میکند یا عبدی
اسئلنی اعطک و ادعنی اجبک اطلب منی اعطک اسئلنی حاجة اقضها لک
یاران دوست [illegible] تحصیل [illegible] که در محلها نشسته [illegible] زیارت
کرده [illegible] آن حضرت را [illegible] آخر عمر آن حضرت بلک تفضلی
و [illegible] از برای ما در آخر عمر ما [illegible] کردن موعظها ابدا رسول علی
که در قلب ما تأثیر نکند [illegible] در قلب [illegible] تأثیر کرد [illegible] یکی از
[illegible] تحصیل قرآن و [illegible] یکی از علما [illegible]
شما شیعیان و مسلمانان میکوئید ما از اهل [illegible] از ما [illegible]

شما بهتر و در شرف باشید بالنسبه بدیگران و حال آنکه شما معصیت خدا را میکنید
کاه میکنید [illegible] بر دیگران از کجاست التعالم میکوید کفتم اینها که تو دیدی معصیت کا
رانند شما تمیز کمان و اکابر و اعاظم دین ما را اندیشه کنید که اصلا معصیت نمیکنند
اکر میخواهی بخوانی از برای ایشان از موالی او [illegible] کفت بخوان خواندم بار
از کلمات امیر المؤمنین تا رسید بجائی که [illegible] در آمد کفت با جانی
[illegible] داری کفتم بلی کلام امیر المؤمنین در او تأثیر کرد و نورسید
[illegible] روحت کرد مسلمان [illegible] اسلام فائز شد حال اکر برای تو [illegible]
[illegible] تأثیر خواهد کرد یا نه این بیان فضایل امیر المؤمنین است میفرماید ای مردم
[illegible] امام شما اکتفا کرده از دنیا در لباس [illegible] کهنه و از غذا [illegible] شیعیان
شما را قدرت باین نداشته و لکن یاری کنید مرا به ورع و تقوا و کوشش کنید
[illegible] قسم بخدا [illegible] نکردم از دنیای شما مالی را و ذخیره نکردم طلا [illegible] نکردم
از برای [illegible] جامه [illegible] کهنه [illegible] کار است [illegible] دنیا و حال آنکه
آرام [illegible] جان [illegible] است که [illegible] منقطع است و
[illegible] در کلمات آنحضرت که میفرماید [illegible]
جامهٔ عوض [illegible] نکردم بعضی از روایت دارد کسی میکوید من طفل بودم [illegible]
[illegible] در مسجد و حضرت بر منبر نشسته موعظه میفرماید دیدم [illegible]
[illegible] تدارم [illegible] کردم چرا حضرت [illegible] کفت [illegible]

عرض ندارد حالی برای امتحان نوشته حرکت میدهد قوتیکه شما در جای دیگر میروید
ای کسیکه علامت اسیری در تو ظاهر است که مور ضعیف داخل در مور سیاح شده چه خواهد
شد حال شما در وقتیکه طوقهای آتش با استخوانهای گردنت ملتحم شده و تختها
فرو رود تا وقتیکه گوشتهای بازوهای تو را بخورد پس اهتمام در امر خود
بکنید ای بندگان خدا در حالتیکه سالمید و در صحت هستید پیش از بیماری
حالی بیائید بروید زیارت سید الشهدا از جاهائی که نشنیده‌اند
زیارت کنید الحضرت را السلام علیک یا ابا عبدالله السلام علیک
یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک
یا ابن فاطمة الزهرا سلام الله علیها السلام علیک علی من شهره
منهور و جسد مکسور ای خدا سلام ما بر آنکسیکه سرش را
از بدن جدا کردند و بدنش ریز ریز کردند سلام ما بر آنکسیکه
شمر الجوشن با چکمه روی سینه آن امام و به الذنا بیکدیست
محاسن او را گرفته بدست و دیگر خنجر بدست هر سعی کرد اثر نکرد
آخر فرمود ای ظالم این بوسه گاه پیغمبر است سرم را از قفا ببر
رو به سینه بخاک سرم از قفا ببر تا آخر سینه خدا دیده شود

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الواحد الاحد الصمد الذی کان تمن عن صفاته
انه لم یلد و لم یولد و عرفنا وحدانیته بقوله و لم یکن له کفوا احد و الصلاة
والسلام علی نبیه محمد صلی الله علیه و آله مال الحویا العدد و علی اصحابه الذ
ین کانوا فی عهده اوفی من عهد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح
العلیم قال تعالی یا ایها الذین الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی
الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین قل بفضل الله و برحمته خیر مما یجمعون
ظاهر آیه شریفه اینستکه آمده است شما را از جانب پروردگارتان موعظه و شفا از برای
آنچه در سینه‌های شماست از بخل و کبر و حسد و موعظه از جانب خدا هادی است از برای
مؤمنین بگو ای محمد مردم را که فضل خدا بهتر است از برای شما از آنچه شما جمع آوری
میکنید و فراهم میاورید و اینقدر دلبستگی بآنها دارید باز خدا گفته که مجالس مجلس حسرت
و وبال قرار شده هر روز دنیا گهر زیرا که اگر موعظه در اینجور گوشه مجلس ورما تأثیر نکند
مجلس وبال خواهد بود موعظه تأثیرش ثابت است اگر دلرا ایطاق خدا گفتی بیشتر کم بکار نبرد
اینجا بکشید که موعظه دیگر در ما تأثیر نکند بیشتر کم پیغمبر اکرم را که خداوند عالم برای موعظه
مردم فرستاده است و برای پیغام آوردن فرستاده است کار اینجا رسید که خداوند فرماید دیگر
موعظه شان نکن الله انهائیکه اعراض از دین محمد مینمایند باید الحضرت هم اعراض نماید از
انها خداوند کار اینجا نیز رسید باید که خداوند عالم فرماید سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم

این شیعه برای اینها مساوی است که بیشتر یا بیشتر العیاذ بالله اگر طور کنی که کار
یا بنی سواء علیهم بُدیا بجان برآید که فرموده باشد ان تستغفر لهم سبعین مرة
لن یغفر الله لهم الا آنکه دیگر نجات از برای ایشان نیست الا آنکه هلاک الذین
مبتلا کرده خدا اگر که این نسخه موعظه در ما تاثیر کند واعظ بسیار است
و نسخه قانونات مال خدا است در بعض دلها شقاوت است و در بعض دلها عمی است
والذین لا یؤمنون فی آذانهم وقر وهو علیهم عمی اینها را خدا دکنند
قرآن شقاوت مال را زیاد نکند همه اینها انجا را تا بیت کسی که غرور بناید
و موعظه در جای تاثیر دارد غرور نباید بواسطه آنکه مغفره الغرور شکم و یاتی
الموعظه حجاب غرور بسیار است [illegible] فیاتی موعظه که نمی گذارد موعظه تا
تیر شود ببخشند دیگر آنکه بهر کس میلوی الارض محمد ابن عبد الله جانی و قلبان
نجاید رست میکرد امیر المؤمنین شبی هزار رکعت نماز میخواند و بسی مقداد مرتبه از
خوف خدا غشی میکرد کذالک الائمه الهدی میکوشیدند اینها کار ما نیست ما کی اینها گی
ای مسلمان در سر از برای قبرم بکو اینها کار ما نیست و کار دیگر است ای عزیز برادر
لکن این جور عذرها نخواهیم حال گوش شنوا چشم بینا دارید لهم قلوب لا یفقهون
بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها نعوذ بالله اگر
داخل در این عنوان شده باشیم و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس برای جهنم
خلق شده گفته چیزیکه خلق شده نمی از برای جهنم یکسان نیست و نسخ شود که ما از [illegible]

باری هرچه ادعا کنی که بهر کس میکنی ادعای دوستی محبت کمال و ادعای محبت با اولاد امه درست
هم از روی حقیقت اما هرچه نیست الحمدلله ادعا میکنی همه بی اصل و بی حقیقت و
بنده آخر این مسلمان نمک شناس خوب نیست و شکر نعمت و امید داشتن ایطور است که تو
داری و بی رفتار میکنی [illegible] تجاهل و حیا خوب است عمر رفت تا بکی فردا پس فردا
کردن تا بردن غرور تا بکی ملتفت شدیدان که چیزی مثل غرور خانه خراب نمی کند و چیزی مثل
اعتراف به ذنب و عجز نیست اگر کاری برای ما از اعتراف و عجز درست کند تو بیا
والا نجات از برای نیست مثل آن شخص عابد که اعتراف کرد و نجات یافت
مجمل بیان نشنیدی اینست که عابدی بود چندین سال عبادت حضرت ذوالجلال نمود در میان
بیابانها و کوهها در شهر زنی بود شهرت بجمال و فاحشه که عابد شنید هوایش برای عابد
شده بشهر آمد شب آن زن فاحشه مفت بیک با او بود صبح آخر عابد ملتفت
شد فرار کرد از ترس خدا رو به بیابانها تا آنکه بمسجدی آمد که مسجد کوران میگفتند
کوران در آنجا جمع میشدند همه شب و روز برای آنکه کوران بکفص نان میآوردند
شخص عابد بدگوشه پنهان شد اهلیکه نان را در میان کوران بکار میبردند تا نان یکی از
کوران را بهر دانست آن کور گریه در آمد آن عابد پشیمان شد با خود گفت ای بی انصاف
تو آنکه از جوع بمیرد [illegible] نیست بواسطه آنکه گناه کار بهتر و گناه کار عالم اشد است تا آنکه
معصیت خدا انگه ده نان کور را داد و از جوع مرد بعد از بهر از بهر قیر ملائکه

ثواب و عقاب آمدند گناه این همه سبب بود با مقتاک بهای عداوتش
سنجیدند گناه چاره کردند از جانب پروردگار عالم آمد گناه اشیء را
با این اعتراضات انکسار شش به سنجید موزون کردند الا محبت والشکر
زیاده کرد آن بحال بهشت که ملائکه رحمت او را میبردند جای ترحم یک
مرتبه اعتراف بکنید هست یکی یک انکسار را از برای ترحم حاصل شود
بلکه علاج از برای توبه این همه آلوده گی و بخور از برای
رحمت این مسلمان وقتیکه مرد این غرور بدر رفت نمی خورد مال بدزدست
نمی خورد فرزند از برای کار نمی کند آخر یکی این بیان نقص یک مرتبه میگوید
من اینقدر گناه کردم و دارم واله اگر خودت بیغرباز حق تو نیست
کسی بدادی توانخواهم رسید ای مسلمان مردانم که در روز قیامت الان
بجناب کما میگویم فانه بحمایه آتش گرفته با وجل نمی گذارد
این همه به جان تو بیقت هست الان آتش گرفته بخوردن مال
یتیم و فقیر و مساکین از بد بخت علاج در باره صورت بکشد تا حال
هرگز نخواست بود رو نقیله بکرده یک توجه فانعی انجام انکرده از عزت
برادر رو نقیله کردن وقت تنها نمی گذارد دمی میگویم الان میشی
درخانه نتوانست اولاد عیالش بده تجهیز نماید حال مدیه این میت

کلسه

کلیسه یا نه میت حقیقی آنکسیست که معصیت خدا کند چنانکه اند
عالم فرموده انک لا تسمع الموتی اسم اهل معصیت میت کرد اینستکه
این میت ها الان غسلش بده تا اتغسل بعد از مردن نمی کند و الاعمل
بعد از مردن نمی کنند در الان میت لا تغسل بده تا انجا بیاید اول عمل
بشویه توبه است که میشوید معاصی را کم غسل بده بگاتور امیدوار
تسلیم یاری ایمان و عمل این به غسل لاخرت با انکه هر سوال
عین نیر اورد الان که انجا نتشه دست بجا نمی زند بیا بکه بر قراره
معصیه که به کشم بلی سبب نجات ما ها بیائید گریه کنیم برای آن وقتیکه
خیمه های حسین را آتش زدند این اصفال حسین مثل جوجه رو بیابان
گذاشتند الان یکی میگفت عمه گرسنه ام مادر مسلمان تحمل دادند یکی میگفت
عمه بابا کجاست یکی میگفت عمه کجاست یکی میگفت عمه برادرم
علی کجاست که ای قوم اینقدر ظلم و ستم میکنید و بر ما رحم نمی کنید
انتقام چادر از سر ما برداشتند که سوار از گوش کشیدند
اهل بیت را خسته ساختند میان خیمه زین العابدین عرض کردند تکلیف ما از تمام شد
حیف فرمود یا اهل بیت النبوه علیکن بالفرار

مرویست وقتیکه قابیل و هابیل رفتند بکوه برای قربانی هابیل گوسفند ارجمند و قابیل زراعت کرد [illegible] هابیل
یک [illegible] خوب را با خود بر داشته برای قربانی و قابیل چند دسته گندم که [illegible] خوابیده و زرد
شده بود همه را از خاک و خاشاک با خود بر داشته رفتند بر کوه [illegible] آمد گوسفند هابیل را بر داشت
بر دو [illegible] قبول کردن قربانی آن زمان آتشی بود که بر قربانی او را بر دارد و [illegible] که گوسفند هابیل
را برق بر داشت قابیل حسد ورزید که چرا قربانی او قبول [illegible] گفت من ترا بقتل میرسانم
هابیل گفت ای برادر در جان خدا فرموده است که باید بهترین مال [illegible] قربانی تمام شود حالا
امر حسد ورزیدی گندم را از خاک و خاشاک [illegible] آورده [illegible] قبول درگاه احدیت
الهی نشد خدا قربانی ترا قبول [illegible] ندارد تا ترا بقتل برسانم [illegible] اول
عالم [illegible] دیگر از دنیا نرفته و نمرده است تا آنکه [illegible] بچه طور رفتن [illegible]
و بچه نوع بقتل میرسانند شیطان [illegible] بصورت [illegible] مردی [illegible] آمد سنگی بر داشته به سر مار
زد تا سر مار را بهم زد [illegible] قابیل [illegible] هابیل بخواب رفت قابیل سنگی بر داشت
بسر هابیل زد مغز سرش از دماغش بیرون [illegible] بچه [illegible] پنهان کند تا
کلاغی آمد [illegible] زمینی را حفر [illegible] و کلاغ را در زمین پنهان کرد
قابیل یاد گرفت زمینی را حفر نمود و هابیل را دفن نمود حضرت آدم از بیابان آمد پسرش هابیل را
ندید [illegible] گریه کرد از جانب رب جلیل جبرئیل نازل گردید [illegible]
تا هابیل را [illegible] زمین پنهان است حضرت آدم آمد [illegible]
[illegible] قابیل [illegible] مغز سرش از دماغش [illegible] گریه کرد بالای سر هابیل

پس

پس ای عزیز برادر باید بغیر از عمل خیر نیست هر کاری که [illegible] از تحمل و صبر [illegible] نمیشود از این امر
شنیع در [illegible] العرض خداوند تبارک و تعالی [illegible] بهترین مال [illegible]
آنچه که حضرت ابراهیم خلیل پسرش اسمعیل را در راه خدا [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] گردن [illegible] فرزندش را [illegible] اسمعیل [illegible]
اول آنکه دست و پای مرا ببند [illegible] صابر [illegible] آنکه جامه [illegible]
ببینید [illegible] آنکه سلام مرا [illegible] مادرم [illegible]
[illegible] الشهدا [illegible] آمد [illegible]
فرمود [illegible] مطلبی و حاجتی [illegible] مطلبی و حاجتی ندارم [illegible] احترام [illegible]
[illegible]
الکربه [illegible] صورت [illegible]

[illegible]

106

کو لاله بوییت در حضور سالار شهیدان رود رخ نو کاذ بغز بر ظلمت سر بریده تو نموده ایک سنگ نیزه کشیده که در دیوار

از صدای دلخراش حیوان بلرزه سر نبیدی ای گمره خونی نو با عالم الشهدا الحقیقت حلی مرا به بیابی که کار ازین رحیم سر بریده

بر زن زخم تیر در ۷۲ تن و در صحرای کربلا چون کشته اند حضرت حسین سر بی کفن حضرت موسی تو تقدیر

خرابه شد زخم دلهای آل پیغمبر خاک کردی اگر در دام صد حسرت پای بندی جسم چرا اما سر حسین جدا نو

کشته شد زهر خنجر بر شمر ای لعین فدا ابدا دین عباس آل عبا جای مظلوم شهید که جوان نشینی یوم

در صفتی جشنی تطوله قطعه بندی علی اکبر شهید

وقتیکه حضرت سید الشهدا در شهادت بعد از آن که گذشت امیر مختار فروغ نمود تمام قاتلین

شهدا را بقتل رسانید تا اینکه ابو الحلیقه الرمنید نزد امیر آوردند تمنا سؤال نمود از شهادت

تمام شهدا تا رسید باینکه مختار سوال نمود از ابو حلیق شاعر که در چه وقت دلت سوخت حال

آن امام که پیش آمد امیر که در آن بیقرار بودم که از جدا امر که دیدم بر خواستم

وقتیکه عمر سعد امیر نمود وقتیکه طفل در زیر عبا بر گرفته از خیمه امام بر گشت رو

بخیام حرم نظر کردم دیدم یک زن محجله چادر بر سر انداخته بعدرست بیرون خیمه ایستاده گوی انتظار

فرزند شیرخواره دارد آن امام چون چشمش بمادر طفل افتاد دیدم آن امام جای برگشت دقیقه تامل

نکرد بازی برگشت خیمه نکرد بازگشت از کشته شد بالا فرق آن امام تا سه مرتبه برگشت خیمه نکرد بازگشت

کشید تا بحالت که سید الشهدا را دیدم گفتم کتاب که مختار فرمود ملعون آخر چه نکرد گفت امیر آخر

قرابت ... محمد

آخر از هر یک سر برآمد قند افد علیه اروز زمینی گذاشت با علاقه تسمه قسر بود چاک حقرلیق زبر الطفل
خوالد دو دخی نمود بر برکت مختار میجه کشید افتاد غش کرد بعد از انکه از غشوه بهوش آمد فرمود
ولد الزنا این حالت آخرین لام از همه بیشتر دلم را آتش زد زیرا که نخواست کسر بر بدن
الطفل علیه السلام ذرت سر باندها سر سرا به گذا دار زبر ستم اسبها با حال بعد ابن خلیق گفت
امیر سنگه میدانم مرا می کشی انقد بیداد که نگذاشتند بدن الطفل صحیح و سالم باند روز
بازدهم که بنای تقسیم رؤس کند هر سر ابه سر داری دادند که تحقیق افتخار زنبیره کنند که از امیر
ابن زیاد جایزه بگیرند امیر ابو عبید الوثیت غنوی زنمیتی کرد الله را تا مال بیلد بلکرز و تا حید ان
طفل طفل را بعد ابکرد و سر را از بدن جدا نمود و سر سر زد تا بکوفه آوردند خدمت در حضور
ابن زیاد بعد سر امام حسن و سر علی اصغر در میان طشتی نهاده و سرها را شام بهد آوردر میان طبقها

آوردند ابن زیاد لاینقطع صورت امام مجاز با صورت علی اصغر بود امیر مختار
اتیر المنتهیه افتاد و غش کرد استیعاب امیر مختار ثبت تواند
از ابو الخلیق حکایت و واقعه کربلا را میشنود غش
میکرد پس چه ربطی داشت ... علی اصغر و فتنه ...
... او را از میدان لدبهشت ... ان ...
... حال میگوید آخر

[illegible]

رداس

روایتست روزی پیغمبر اکرم و نبی محترم صلوات در نماز ایستاده نمازی میخواندند ملکی نازل شده عرض کرد یا رسول الله حقتعالی
سلام میرساند میفرماید در عرش نور را با نور تزویج کردم شما هم در زمین نور را با نور تزویج کنید
آنوقت پیغمبر اکرم میفرماید که با که عرض کرد فاطمه را با علی پیغمبر فرمود منی تو بجای کی بودی بااین شکل ندیده بودم
عرض کرد من جبرئیل نیستم من ملکی هستم هفتاد هزار سالست خداوند عالم مرا خلق فرموده کنون در
بین آسمان و زمین خداوند عالم را عبادت میکردم ابداً بزمین نیامده بودم مگر الفعل که خداوند عالم
مرا امر فرمود تمام بهشت را زینت کردم حوریان با لباس نور خود را زینت نموده اند درخت طوبا مرجان
و مروارید برا اهل بهشت میریزند و در حینیکه گذشت اسرافیل با جمعی از ملائکه آمدند عرض کردند یا رسول الله خداوند عالم
در عرش نور را با نور تزویج کرده شما هم نور را با نور در زمین تزویج نمائید یعنی علی را با فاطمه مبارک باد میگویند
میگویند و حیوانات میکنند قدری گذشت جبرئیل نازل شده همین طور عرض کرد خدمتش یا رسول الله حقتعالی سلامت
میرساند میفرماید هر چه بخواهد صداقیه او را قرار بده ثلث زمین را عرضه میدارند خدمت آن حضرت
الهی میفرماید اگر با من باشد کم بهشت صداقیه من دو با غرض جبرئیل نازل شد عرض کرد خداوند عالم ... هزار
نهر از بهشت و سه هزار نهر از نهرهای زمین صداقه او را قرار دادید اینها حیه من راضی میشود عرضه داشتند راضی شد
جلت جلالها لیس فوق جلالها الا جلال الله ولها نوال لیس فوق نوالها الا نوال الله
زن مکومردا فرین روزگار | زن محمو نبت الجلال جنت الوقار | زن مکور سم جلال کم شود | فاک اهش غالب آدم شود

زن کو خاک بهشتی نقش مکین ... زن مکو بهشت خدا دو راستی

ای شیعیان [illegible] سزاوار است ای [illegible] هر عالم با این جلالت قدر [illegible]
آب [illegible] اکرم [illegible] قانه پهلوی این [illegible]
[illegible] حرکت کرد [illegible] زخمهای زره [illegible] شست [illegible]
[illegible] عجم [illegible] [illegible] لا [illegible]
[illegible] عالم [illegible] [illegible]
عالم از غصه [illegible] آمد [illegible] پسر عجم [illegible]
از جا حرکت کرد [illegible] مسجد [illegible] راه [illegible] عشق [illegible]
[illegible] خلاص [illegible] [illegible]
[illegible] زم [illegible] العالم [illegible] [illegible] که امعون
[illegible] عبادات [illegible] دعشر [illegible] از غصه [illegible]
[illegible] مسجد برده [illegible] حرکت که [illegible] حسنی را [illegible]
[illegible] آمد در مسجد [illegible] [illegible] منبر [illegible]
[illegible]

[illegible] از سر عجم [illegible] [illegible] سر مرا برهنه میکنم [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] مرد [illegible] [illegible] جان [illegible] [illegible] برهنه [illegible]
[illegible] المصیبة زینب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] [illegible] خدا [illegible]
اینها [illegible] [illegible] اینها [illegible]

[illegible]

این زمین کربلا ملکا رایت کلراکبر در این زمین خوارش کند ... این زمین ای بلبل شوریده را بیرون ز گل خوارش کند
این زمین بابا کو آهسته تر برو روی نعش نی گذر ... زخم است از پا تا سر ترسم که آزارش کند

آخر از نوی تو با دیده گریان رفتم ... آمدم با تو با لشکر عدوان رفتم
گر تو با خیل شهیدان سوی جنت رفتی ... من سوی شام همراه اسیران رفتم
ای تشنه لبان ای نوه ای تشنه فرات ... آب نوشم آب که با لب عطشان رفتم

[illegible]

چون روز عاشورا حضرت سید الشهدا آنچه علمدار داشت علمدار فقط اختصاص بابو الفضل داشته لذا آن حضرت
علمدار میمنه لشکر زهیر ابن قین بجلی بود علمدار میسره لشکر حبیب ابن مظاهر و لکن علمدار قلب لشکر
ابو الفضل بود اختصاصی که بابو الفضل العباس داشت علمداری این بود که لوا اعظم یعنی علم بزرگ در کف با کفایت
عباس بود چون رسم است در میان لشکر و سپاه علمها متعدد است لکن یک علم بزرگ که از همه اعظم منسوب بشاه است
ان علم سپهسالار لشکر است و حکم همه علمدارها برای آن علم بزرگست اگر تمام علمها سرنگون شود و فقط
علم بزرگ برپا باشد لشکر ثابت و برقرار اند اما اگر تمام علمها برپا باشند و آن علم بزرگ سرنگون
شود تمام لشکر و قشون شکست میخورند و از هم میپاشند اما آن علم بزرگ ... سرنگون نمیشود تا او زنده
در شجاعت و استقامت امتحان نکنند بعلمداری انتخاب و برقرار نکنند شاه و لشکر در سیاست و نه عزوه
علمدار سیمی قائم بود روز ... از جوانان ... در رکاب ... در جنگ ... کسی علمدار
شاه او بود تمام شجاعها در رشتم مثل بحر ابن قتیبه و ... ابن عقبه ابن ... و قاسم و مالک اشتر و ...
این چند ... رایات ... در رکاب امیر المؤمنین بهذا السید الشهدا ... علم الاعظم ... امیر زاده
اعظم داد علائم شجاعت در عباس تمام بود از جمله علائم شجاعت قوة قلب است که در روز عاشورا ... سلکند
تزلزل در قلوب کفار میفکند از جمله علائم جهارت صوت است و بلندی آواز هست عباس و قتیکه صدا میکرد ... میکرد
سهم السیر ... زانوی ... از جمله شجاعت قوی بودن ساعد و قوت بازو هست از جمله بلندی قامت هست که
کشیده ... از جمله شجاعت ... از گوشت اسب ... بود ... زمین
از جمله شجاعت ... مثل مرغ تیر ... در جست ... تمام این اوصاف را
جناب ابو الفضل العباس جمع بود از شجاعت ... امر ... دشمن ... الکل ...
در ... حلقه صدا از دیر ... رفتم خدا ... امام ... صدا ... فرزند ...
... برادر ... ابو الفضل ... تا ...

دور و ز

در روز عاشورا که تمام جوانان حضرت شهید شدند نوبت جانبازی بابو الفضل رسید حرارت آفتاب عطش
و گرد و غبار از عرصه کارزار بر فلک دوار متصاعد گشته ما تتم امر ... از شمشیر ... خون میبارد و در آنوقت یکی از
یاران حضرت سید الشهدا که تمام او زهیر ابن قین بود بعد عبد الله جعفر ابن عقیل آمده ... عبد الله کشته شده بود زهیر
با وگفت برادر علم را بده من ... عبد الله گفت ... شما علم برنمیخیزد ... زهیر گفت ... حاجتی دارم عبد الله ...
زهیر داد زهیر با علم آمد خدمت امیرزاده اعظم عرض کرد ... عرض ... میخواهم ... ثقل کنم ... فرمود
الان چه وقت حدیث است که تمام مردم ... میخواهی ... فرصت نداریم ... علی ... برت
امیر المؤمنین وقتیکه خواست ام البنین را تزویج کند فرستاد عقیل را فرمود برادر تو بانساب عرب اعلم هستی
میخواهم ... از قبیله ... شرف و ... و شجاعت ... خطبه کنی تا ... بزرگ ... فرزندی شجاع
آورد که در روز ... فرزندم حسین را ... زهیر عرض کرد برای ... روز ... امروز
چگونه یاری برادر را ... زهیر گفت ... حسین ... آمدم روی رکاب
... رکاب ... بلند ... زهیر ... آورد ... در
شجاعت ... برادرم را ... قدرت ... امروز از شجاعت
... که از اجداد ... در روز کارزار ... شجاعت ... زهیر گفت در یافته
... سرکش ... آورد ... داخل ... از آیات ...
... اشاره ... ابا عبد الله ... عباس ... شهید ... کان الفرد
... بهشت ...
... تا ... سرها ... و تنها ...
این صدا ... تقلید ... شجاعت ... عباس ... ظلم ...
... اشاره ... روز ... امام ... میر ... شجاعت ...
... امیر المؤمنین ... تماشا ...

نوحه کنم [illegible] بیا آمر گفت ای جابر در حضور پسر سعد مجاهده کی که دوست به تنهایی [illegible] الیرود [illegible] جابر که ادارم
جابر قبول کرد [illegible] بر او اینکلم [illegible] با شمشیر عباس ابن علی [illegible] با این شجاع دلیر و [illegible] جابر و [illegible]
بر عباس گرفته [illegible] و زره درست صیحه زد بر عباس که ای [illegible] دلیر [illegible] ایجان [illegible] [illegible]
کی فخر بشر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اختیار
اینقدر [illegible] تا مجال کسی با تو مقابلی نکرده که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمود ای [illegible]
المخلوق در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] دست
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حمله کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آمد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام [illegible] [illegible] [illegible] انا [illegible] المصطفی
[illegible] انا ابن علی المرتضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمد [illegible] [illegible] [illegible] عباس [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مسلم ابن قیس هلالی است در مناقب [illegible] و غیره روایت کرده که مردی از منافقان اصحاب حضرت [illegible] روزی
گفت ما مثل محمد فی اهل بیته الا مثل نخلة نبتت فی کناسة این خبر بحضرت رسول رسید غضبناک شد آمد
بمحل رفت بالای منبر نشست تمام اصحاب و انصار با اسلحه حرب جمع شدند در مسجد حضرت رسول فرمود ایها الناس
چه شده است شما را که سرزنش میکنید اهل بیت مرا و [illegible] میکنید ایشان را مردم علی و نزدیک است [illegible]
بموسی خداوند عالم [illegible] فرقه خلق فرمود و مرا در بهترین انها قرار داد [illegible] ایشان را شعوب و قبائل گردانید و مرا در
بهترین انها قرار داد [illegible] شعبها و قبیلها را خانه خانه قرار داد و مرا و برادرم علی را در بهترین انها قرار داد آگاه باشید خداوند
نظر فرمود بزمین مرا اختیار فرمود نظر دیگر فرمود برادرم علی را اختیار کرد و او را وزیر و خلیفه من و امین من گردانید
و او است ولی هر مومن و مومنه بعد از من کسیکه علی را دوست داشته دارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن
بدارد مرا دشمن داشته دوست نمیدارد علی را مگر مومن دشمن نمیدارد علی را مگر کافر و شک نکند در امر ولایت
علی مگر مشرک علی است مالک زمین و سکونت زمین بواسطه علی است ایها الناس چه شده است شما را که [illegible]
فراموش کنید نور برادرم را و حال انکه خداوند عالم تمام کند نور او را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بخوبی ایها الناس آگاه باشید خداوند عالم اختیار فرمود از برای من برادرم و یازده نفر از فرزندان او که
ایشان بهترین امت منند مثل ایشان مثل النجوم است در آسمان که هر وقت ستاره غروب میکند دیگر طلوع میکند ایشانند
قائمان بامر حق و حجت خداوند در زمین و ایشان با قرآن میباشند و قرآن با ایشان است [illegible] ایشان [illegible]
مادر ایشان فاطمه زهرا [illegible] حق و حق با ایشان میباشند [illegible] از اولاد [illegible] ایشان بهترین [illegible] پدر ایشان
بهترین [illegible] و وصی من است مادر ایشان فاطمه زهرا سیده نساء عالمین و ایشان بهترین اولاد [illegible]
بهترین [illegible] [illegible] [illegible] مگر قلیل از مردم که دوست داشته باشند علی و اولاد او را
دوست داشته باشند ایشان [illegible] [illegible] [illegible] یا ایها الناس [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
الذین [illegible] فیهم الصراط المستقیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اهل بیت مرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عوض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کند عرض کرد یا علی به فاطمه بگو یا شب گریه بکند یا روز که در یکی از این دو وقت ما آسایش داشته باشیم
امیر المؤمنین رفتند سفارش اهل مدینه را بحضرت فاطمه زهرا المحجوبه المهتوکه ای عم مرا کار با اهل مدینه
مرا کار با اهل مدینه کار نیست دلم گرفته و این گریه اختیاری نیست زهی تنگی که زهرا گذشت از دنیا و دور از
دلگرفته میهمان ما گرفت دست حسنین را آمد قبرستان بقیع زیر نخله فریاد گریه میکرد و دل محزون
صد دور زیر ... آن وجه سید الشهداء آمد برمیگشت گریه الکرد ... فاطمه را آتش ... [illegible] میخواستند
خیمهای اهل بیت خانه را آتش بزنند تا آخر

علی ابن یقطین ... غلام هارون [illegible] امّا در باطن شیعه علی و اولاد ... مشرف
خزانه خدا [illegible] بعد از آن [illegible] مدینه مشرف شد [illegible] موسی ابن جعفر [illegible] ملاقات [illegible]
اعمال را بجا آوردم آمدم مدینه رسول خدا رفتم در خزانه امام موسی ابن جعفر [illegible]
[illegible] بابیه [illegible] آمد کیست گفتیم گفتم علی ابن یقطین آمدم امام
موسی ابن جعفر را زیارت کنم [illegible] منزل [illegible] آمد در [illegible] گفت موسی ابن جعفر
تشریف ندارد [illegible] چند مرتبه آمدم گفتیم امام را [illegible] در [illegible] گریه کردم [illegible]
[illegible] شیعیان غارت [illegible] فرمود علی ابن یقطین بود [illegible] بغداد [illegible] شخصی که از
[illegible] زاد و رآحله نداشت [illegible] او را [illegible] داد [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] رسول خدا [illegible] بغداد [illegible] رفتم بیرون دروازه
مدینه [illegible] خزانه [illegible] که [illegible] مرا دید
بکما قی

111
بکما نشد که مرا از جانب هارون مأمورم میخواهی او را ببرم و اذیت کنم خواست بیا با من بیعقوب قبل از
او حق مرا بیا با او انداختم و گفتم رفتی مشرف خدمت امام شدم رضایت تورا از من خواستم
[illegible] مشرف شدم بعد از [illegible] الحلال [illegible] گرفتم خدمت آن موسی ابن جعفر رسیدم و مرا
از آن راه مشرف شدم زیارت کردم امام را سر گشتم منزل [illegible] شیعیان [illegible] چنین [illegible]
سال به روایتی چهار سال در زندان هارون بودند [illegible] الاعتراف که [illegible] مبارک در وقت وصیت
[illegible] به وقت غسل دادن [illegible] [illegible] الجسم [illegible]
مبارک [illegible] تا آخر

در کتاب مناقب است
از جابر که فرمود رسول خدا [illegible] مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله علی اخو رسول الله قبل ان یخلق
الله السموات بالفی عام [illegible] نوشته که بر در بهشت محمد رسول خدا است علی برادر رسول خدا است پیش
خلق کند خداوند [illegible] آسمانها را [illegible] ابن عباس روایت [illegible]
رسول خدا [illegible] که علی ابن ابیطالب وارد [illegible] فرمود [illegible] خلقه الله قبل ابیه آدم
بار [illegible] الف سنه عرض کردم یا رسول الله [illegible] قبل الاب فرمود [illegible] خلق فرمود خداوند
مرا و علی را از نور [illegible] آدم [illegible] قسمت کرد [illegible] خلق کرد [illegible]
[illegible] قرار داد در [illegible] عرش [illegible] تسبیح گفتیم و ملائکه بتعلیم ما [illegible] گفتند و
الله الله و الله اکبر گفتیم و ملائکه بتعلیم [illegible] [illegible] خداوند [illegible]
مرا و وصی مرا از [illegible] و اوصیا [illegible] فرمود نظر کن [illegible] دیدم مکتوب است
اسم من و علی و فاطمه و [illegible] عرض کردم الها [illegible] معبود [illegible] خلق رسید [illegible]

کتابی هست که الرئیس که آسمان و زمین خلق نکردم لولاه ما خلقتکما عرضکرد که خداوندا
بنمایان بما منازل ظالمان اشهال ... دیدیم منازل این انوار مقدسه را خداوند
علی اعلا امر فرمود آتش جهنم ظاهر ساخت جمیع انواع عذاب مجسم فرمود آدم و حوا آگاه
باشید که در اسفل جحیم اشهار اشهارت محتکه حضرت آدم و حوا ظلم ظالمان را می شوند
اینقدر که میلیشند ماعقی می شند فقط اسم ظلم برا انهار می شوند اینطور که میلیشند
پس چه جا داشت ام المصائب دختر کبری علی زینب خاتون وقتیکه ... روی
دیده تا برتن شمشیرهات بالا میرود و فرود میاید نظر کرد دیدیم سر برادرش ...
آمده بیان قتلعنا ... جلاد ... آتحذر ... سرهای ...
تا آخر اشعار

~~... اشعارله~~ ...

سر از ... از ... از دیده ... در دست ... بیان ... تا ...
بیان قتلگاه ... از ... زجهان ... از تو ... بدن ... از ...
از ... اصغر رقیه در خرابه مردن از ... علی اکبر ... از تو ...
لب تشنه ... از ... سر ... قرآن خواندن از تو ... مشغول ... مردن ... از ...
... زود تا ... تا ... شنیدن از ...

اشی

اشعار زینب در مجلس یزید گوید

ای ... جدا از ... برادر ... طشت زرد ... لب و دندان که ... آیه ... از روز ...
ای ... ایستادی ... یزید ... سر ... آدم ...
زده ... تا شام ... سر ... قرآن ... سر ...
کودکان ... فاطمه ... بازو ... اینها

چه دید زینب ... سر ... بلطعنه گفت ... بزن که چوب ...
فراق اکبر جوان ... بزن که چوب ...

آه از آن ساعت که یا جوان همه ... فاطمه از ... در سلسله ...
از شور آوردان سر ... گفت ... از ...
... جوانان ... که اهل بیت ... که ...
از برای ... مهمان ... چنزل ... هیچ ... نداشت
تا ... سر آمد و در کلام گفت ... را السلام

آه از آن دم آن امام بحر و بر رو بطلعت افتاد با سوز جگر تا نهان گشت عارض آن حق گرد جای فوق او

از دهن زینب خونین جگر یا الله آه در میان طلعت میبرد تن شه دید برادر طلعت ازخجلت جگر میزد با جگر

دست خود بسر ۲ زان مصیبت آتشی بر جان فتاد ۲ شعیا طلعت ده گر آمد بدو آن طلعت در زمین برادر

در میان آن سر شه نهید بکرد از آنجا زینب از غم خسته دید اندر آنجا هر دو بازو بسته نی

بکرد از آنجا وقت که نعش حق غسل کافور و کفن آن ممتحن لیک اندر کربلا نعش حاجی

منهدم غسل نعش آن نور عالی صد حیف مرثیه آنحضرت را مسموم نمودند بیایید و اینجا هفت مرتبه

به روایتی ۴۰ مرتبه آن حضرت را زهر دادند میرفت تا شهادت شریف حدیث پیغمبر الرحمن میالید

اثر زهر بر طرف و بهبودی حاصل بر شد اما عمر و آنم این مرتبه آخر که جم زهر نوعی که نفاذ

این قضیه هست حکومت خدمت او و مولا لازم ...شد دیدم آنحضرت را بیلیق با طشت

حضور و عقل از ده و تکیه به بستر نموده زوجات آنحضرت هر یکی که احاطه نموده اند

عرض کردم یا آقا کمال صبر میفرمودند از شدت درد آنچه میخواستند بکنند

دیدم عرض کردم آقا جان بیماری فرمودند از شدت مرض که جگرم ریش ریش است دیدم

دست مبارک که در دهان گرفته این پاره‌ها را که جگر است در میان طشت میریزد مثل

ماهیکه در میان آب حرکت میکند و حرکت بیحد صدای ضجه و ناله از اهل حرم بلند گردید

هر وقت که آقا از شدت زهر تشنه میشد میفرمودند ام ...

آن حضرت را بیها شیر خدعه لا میکرد آشنا و مرا آشنا میدید آقا حکیم مبوند

علاج

113

ار زهر ای عزیز مولای صلح امر حسن مجتبی ...ما باقی شام الفقر و تا شام الا عوض از آنکه آیت بر شهنشه

سنان این عجیب ضیاء تیر بر قلب اکبر صد افسوس بکند اناالله و انا الیه راجعون

فرمود سنان ابن عشق ... مروت محبت که محبت کن محبت ملک این شیر از شه شد

نیز بد خواهر غم بر ورق الرحیم شده سوخت زارم بقای کرد لله کمر با پدر مادرم

عذر اهل مراجعت به وطن یک وجهی دیگر دارد که موازنه و مقابله هیچ یک برابر نمی‌توان نمود بخصوص

شخصی که در غربت گرفته به درد شد و بعد از آن بنا شد که مراجعت به وطن خود نماید بسیار حال خوشی دارد مثل

حالی پیغمبر اکرم که در ابتدا در مکه معظمه مبعوث به رسالت شدند و اهل مکه طایفه دعوت میفرمودند تا اینکه اهل مکه

بنای مخالفت را گذاشتند و در صدد اذیت آن وجود مبارک برآمدند و خواستند پیغمبر العرب را شهید نمایند فالفا

بطرف از مکه معظمه فرار نمود و به مدینه طیبه آمدند و مدینه که معجزات خوارق عادات ازایشان ... درآمد

کرده‌اند هر کس را ... قوت بدانکه آنچه جمعی ما بین بیست هزار رسید آنگاه خبر شد از سرور رب العالمین

بر پیغمبر اکرم نازل جبرئیل احمد محبوب من محمد بخواطر بیار از وقتی که در مکه شده بودی از مکه فرار نمودی و با تمام اهل

حالی اینقدر شوکت و عزت احمد را از برات قرار اهم آورده ایم چون چنین است بیا تهیه بیعت و لشکر بردار و برو

بکد اراده حج از اراده زیارت بیک مرتبه مقدس را کرد که اسباب اذیت و فرار را نموده بود باز

سر از آن بر تن پیغمبر اکرم با مرحله عالم را ده هزار شمشیر زن برداشته و ...

خرمهره

تا اینکه بعد چهار ماه در تحریر نامه رسید به زینب را با تمام اهل مکه [illegible] بیک در مکی مخفیانه پیغمبر در حینی که بر

از اطراف کشیدند اسباب فرار پیغمبر شده بود در خوف بود که در جملهٔ آن را ابوسفیان با بدیل ابن ورقا

و حکیم ابن حزام مجمع داشتند ابوسفیان گفت یا ابن [illegible] امشب چه آتش‌ها که این قدر [illegible] در اول هم راه می‌آید

اسبها را حاضر کنید سوار شوم از شهر بیرون رفته تفرج نمایم شاید لشکری [illegible] که سوار بر اسبهاشان بخط

استوا از شهر بیرون آمد تا به یک پشته مرالظهران که منزل معروف بود پیغمبر بود رسید چشم ابوسفیان

که بآن همه جمعیت افتاد و آتشها را دید و [illegible] از همه عباس [illegible] پیغمبر [illegible] که پیغمبر جمعیت دارد

[illegible] از خواص عباس ابن عبدالمطلب که عموی پیغمبر بود چون فهمید که پیغمبر فتح مکه را دارد با خود گفت

وای بر حال قریش اگر این همه جمعیت بی خبر [illegible] پیغمبر [illegible] امان از قریش باقی نخواهد ماند

پس بهتر اینکه من تنها تا مکه رفته قریش را از این اطلاع داده تا بیایند [illegible] از پیغمبر بکنند در راه [illegible]

با ابی قبیس بر استر خاصه پیغمبر سوار شده روی به مکه نهاد قدری که آمد [illegible] جمعیت قریش را دارد

عباس صدای ابوسفیان را شناخت صدا زد یا ابا حنظله ابوسفیان هم صدای عباس را شناخت عرض کرد
کجا میخواهید بروید

یا ابا الفضل این جمعیت از کیست [illegible] و جمعیت چه اراده دارند عباس فرمود ای ابوسفیان چه قدر

نفهمی که پیغمبر با ده هزار مهاجر و انصار [illegible] وارد [illegible] که حکم [illegible]

تو خواهد بود ابوسفیان عرض کرد که [illegible] بعد [illegible] است [illegible] معاونت [illegible]

الان بگو صلاح در چه چیز می‌بینی [illegible] صلاح تو این است که ردیف من سوار شوی [illegible] بیایم نزد او

114 تنها تا اینکه خدمت پیغمبر برده اظهار ندامت و پشیمانی بنمایی دست پای پیغمبر را بوسیده تا از خطای او در گذرد

ابوسفیان قبول نموده ردیف عباس شد عباس او را وارد خیمه پیغمبر نمود ابوسفیان اظهار ندامت و پشیمانی کرده

دست پای پیغمبر را بوسید [illegible] بحسب ظاهر قبول اسلام کرد [illegible] ابوسفیان

[illegible] بعد [illegible] ابوسفیان [illegible]

که بعد از مراجعت [illegible] ابوسفیان [illegible] معاویه

[illegible] معاویه [illegible]

[illegible] شام [illegible]

آن ولد الزنا [illegible] شام [illegible]

السلام [illegible] مظلومه [illegible] احوال او [illegible]

[illegible] طفل صغیر [illegible]

تا الخ

روایت است از ابن شهرآشوب که گفت از حلیمه روایت شده که چون سه ماه از مولود مسعود گذشت می‌نشست
و چون به نه ماه رسید به مثال اطفال بزرگ راه می‌رفت و ده ماهه که شد با اطفال صحرا می‌رفت
و چون یازده ماهه رسید تیر اندازی میکرد و چون به سی ماه رسید جوانی چون جوانان رشید
و جوانان با قوت بود امیر المؤمنین فرمود که وارد شده که روزی عبد المطلب در خانه
خدا نشسته بود که ندا شنیدند که فرزندت محمد گم شد با وحشت تمام ندا کرد
که ای جماعت بنی هاشم و بنی غالب سوار شوید و خود او نیز طلبید و قسم یاد کرد بخدا قسم پیاده نشوم
مگر محمد را بیابم و اگر نیابم هزار شتر را ذبح میکنم و بر اطراف کعبه اشعار میگفت با این مضمون
خدایا تو محمد را بمن باز گردان و عوض میکرد ما چه کار کنیم بی تو که ای بار الها اگر محمد را نیابم
و آتشی را بر افروخته میکنم پس ندا شنید محمد را خدا حفظ میکند پرسید که محمد در کجاست ندا رسید
که در فلان وادی در زیر درخت مغیلان پس شتابان سواران خود را روانه نمود چون رسیدند
دیدند که حضرت از درخت خار رطب تازه آبدار چیده تناول میکند و دو نفر در نزد آن سرور ایستاده
نزدیک رفتند از نظر غایب شدند آنها که جبرئیل و میکائیل بودند گفتند کیستی گفت
منم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب او را نیز در جلو سوار کردند عبد المطلب او را در بر کشید و بوسید
و بر دوش خود سوار کرده داخل مکه شد هفت مرتبه او را طواف خانه خدا داد خالق
عباد مقصود از این بیان تفسیر آیه است که فرمود و وجدک ضالا فهدی

این است که وقتی که حسین ابن علی با برادرش حسن در مدینه گم شده بودند
خبر پیغمبر را دادند که فرزندانت گم شده‌اند حضرت تمام روز را گشت پیدا نکرد
از عقب او دو بزرگوار علی با سر برهنه یک طرف پیغمبر از طرف دیگر با پای برهنه
خیلی دل پیغمبر بدرد آمد خواست درباره مدینه نفرین کند جبرئیل نازل شد یا رسول الله
فرزندانت در سایه فلان نخلستان در زیر درخت راحت کرده خوابیده‌اند
و در آنجا جد پیغمبر عبد المطلب بیامد پیغمبر را در بغل گرفت و نوازش کرد
آن حضرت پیغمبر روز دیده که آتش حسن و حسین را در بغل گرفته با پای برهنه به مدینه
این پیغمبر گر که نگر که حسین منم و از حسین است که از نظر غایب گشته این
طور دلشان میکند ... روح منتظر در آن روز آن وقت که حسین
را خنده رو کرده ... امت بی‌وفا او را کشتند و سرش را
دادند ... بر نیزه بر سر بلند ... در آن وقت حالی فریاد

شد آه اکبر ایمن وقت / حسین گفت کجاست / بکش این نیزه را از پیش من
نیزند خادم حسین مهمان / اگر چند سکینه طفل زار / نبیند گوید که بابا بر کجاست
بکش این نیزه را طاقتم برد / بس است این سینه را الکداغ / تمت سنه

روایت است وقتیکه حضرت پیغمبر در میان تمام عرب و عجم مشهور گردید معجزات بسیار از وی دیدند و انتشار اخبار
عجیبه او نزد اهل کتاب تحدث رسید که بسیار از یهود اقرار براستی پیغمبری اکرم نمودند و خدیجه طاهره
از اهل علم صفات آنحضرت را شنیده در دل اعتقاد کامل به آنجناب بهم رسانیده داشت و میخواست با
پیغمبر آخر الزمان که صاحب مال و منصب و جلال باشد آرزوی مواصلت خدیجه را بهم زدند قبول نمیکرد
ورقة بن نوفل که عم خدیجه بود عالم و عاقل بود بخانه خدیجه آمد گفت ای خدیجه مرا مواصلت
یکی را ضرور نمودن گفت اراده دارم بکسی شوهر کنم که در حسب و نسب موافق حال من باشد و این
حکایت که در نظر گرفته ام الله وصلت مرا موجب جلال میشد ورقه گفت طلسم و دعائی را میخ
نشانید هیچ دعائی در زیر سر بگذار اوقات این دعا را بآب بخوان و با دین غسل کنی بعد از آن
که خواب هر کس را در خواب دیدی وقت عالم باری اصلاح تو داند در خواب بنمایند
خدیجه جواب او را پسندید کار ... بجا آورد که عالم و الله از نبی دعا را در زیر سر گذارده خوابید
در عالم رؤیا دید که نور جمال شه انبیا رسول خدا محمد ابو عبدالله میانه قد و کشاده پیشانی و
چشم و نازک ابرو و سرخ لب و رخسار او مثل گل تابدار در کمال جمال و صباحت و نور
بر سر او سایه کرده و کتف او مهر نبوت نقش است و سوار اسبی بود از نور با زین مرصع
و لجام طلا با زیب جلال و عزت از خانه ~~عبدالمطلب~~ ابو طالب بیرون آمد خدیجه در خواب
دید که او را در بر کشیده و در دامن خدیجه نشست چون بیدار گشت خواب خود را از جهت
عم خود ورقه نقل نمود ورقه گفت این دلالت بر سعادت تو دارد و این خواب

ای فلانه جایی با صاحب تاج نبوت و رفعت و مآل شفاعت قیامت دیدی که پیغمبر آخر است او
محمد بن عبدالله ۲۴ چون خدیجه تعبیر خواب شنید بسیار مشتاق گشته در دل داشت او را در نظر
داشت اما کسی را ضرور نه بود تا آنکه از خداوند عالم وصال او را سؤال مینمود تا آنکه بشارت
رفت از برای خدیجه و خوشحالی و فرحانی از سفر شام برگشت تا مواصلت خدیجه و پیغمبر صورت
بپذیرفت اما اولاد پیغمبر وقتیکه از سفر شام مراجعت کردند با علمها و بیرقها و هدایای خدیجه
هر یکی بنوع تا الان وزارت میکند و وقتیکه حضرت پیغمبر از شام برگشت با جلال تمام خدیجه در پیش
سایه الله خدیجه حبیبه که زوجه شد پیغمبر است با خیر و بعد از آنکه وارد مکه
در بازار پیغمبر اکرم را پیشکش داد و تمام اهل مکه را باستقبال بیرون تا با عزت و جلال
داخل مکه معظمه شد اما اولاد پیغمبر وقتیکه نزدیک مدینه میرسند وارد مدینه میشوند
با اهل یثرب الاستقام لکم یا قتل الحسین دادعی بدر اکرم المبتلی بالامصائب والمنتظر للفرج

اهلبیت بعد از ورود مدینه منوره رسیدند میان مقابر شهدا ... رسولخدا شکایت میکنند از دست
یزید از حکایت میکنم از اولادتت که مادر او را در مجلس شراب خواره ... اما شکایت میکنم از دست
امت که چوب خیزران بر لب دندان فرزندت حسین میزد ای جدا اگر با حرم نبود ... الله
شانه خود را برهنه میکردم که هنوز زخم تازیانه چوب کبود است یا جدا ابو ... تا
از حسین اوردم مردم منتظر که واحسرتا پیغمبر چه سوغات دارد دیگر ... دست برد ...

قطعه قطعه [illegible] زینب [illegible] الا ای اهل [illegible]

[illegible] بی سر [illegible] حسین [illegible]

[illegible] ابن الحسین [illegible]

[illegible] تن بی سر [illegible]

[illegible] ای [illegible]

چرا عباس نام آور ندارد

چرا از تن شریفش سر بریدند

مگر قوم زینب غلط ندارد

چرا جسم شریفش ریز ریز است

مگر انگشت و انگشتر ندارد

بلی دخواهم شکایت برادر

مگر [illegible] روز [illegible] ندارد

مرویست روزی فاطمه زهرا علیها السلام در مصلای خود نشسته مشغول نماز بود حسنین آمدند عرض کردند یا اماه فردا

عید است بچه‌های اطفال اعراب لباسهای نو دوخته‌اند از برای ما لباس بگیرید تا ما هم در میان بچه‌های عرب خجالت زده نباشیم فاطمه زهرا

نخواست که دل فرزندانش را بشکند فرمود خیاط لباسهای شما را می‌دوزد [illegible] روز قبل از عید [illegible] حسنین صبر کردند

تا روز قبل از عید بود آمدند خدمت مادرشان اظهار کردند یا اماه لباسهای ما را نیاوردند فرمود امشب [illegible]

عرض کردند خدمت مادرشان [illegible] صبح خواهد آورد [illegible] فاطمه [illegible] مصلای خود [illegible] کرد

دعا کرد خدای من [illegible] تمام شد [illegible] شخصی درب [illegible]

فاطمه زهرا [illegible] بیت [illegible] عرض کرد [illegible] لباسهای [illegible]

کودکان [illegible] لباسهای [illegible] حسنین [illegible]

خجالت بکشند فاطمه [illegible] عربی با ۲ زیر جامه و ۲ عمامه [illegible] صبح [illegible]

پوشانیده [illegible] ۲ [illegible] قدرت [illegible] پیغمبر اکرم [illegible]

[illegible] شدند خدمت جدشان پیغمبر اکرم [illegible]

[illegible] نبودند [illegible] بودند [illegible]

[illegible] التیما مقصود [illegible]

[illegible] دکلام [illegible] الله [illegible]

[illegible]

در میان

مروی است اولاد عبد المطلب و اکابر عرب رفتند خانه خدیجه برای اینکه قدری پول از خدیجه بگیرند بجهت تجارت
کردن پیغمبر الیوم حق که دق الباب نمودند یکی از کنیزان خدیجه دید آمده است در بسته دید گفتند اولاد
عبد المطلب این خبر را بخدیجه داد خدیجه خوشحال شد بواسطه اینکه دائماً در آرزو این بود که پیغمبر
را ببیند وصلت نماید فوراً کنیزان و غلامان تهیه کرده مجلس تمام و صلوات نمود گفت آنچه طعام که بهتر از همه است حاضر کنی
برای این میهمانها که مال خدمت دادند بجهت ایشان بعد از داخل شدن و صرف طعام شروع در صحبت
خدیجه در پشت پرده نشسته گفت ای سادات حرم و امرای محترم قدم رنجه فرمودید بخانه
مرا شرف آمدید تاج کرامت و عزت را بر سرم نهادید اگر حاجتی دارید بیان فرمائید ابو طالب گفت
ما را حاجتی است که برای تو خوب است جهت برادرزاده خود آمده ایم که مالی جهت تجارت او بدهیم
خدیجه گفت برای وجه مبارک پیغمبر باید تا مطلب را از زبان گهربار خودش بشنوم و هرچه مراد او است
باید قبول کنم عباس بطلب آن وجه مبارک بیرون شد آن سید عرب و عجم بود آمد در خانه خدیجه بعد از
گفتگوی زیاد خدیجه گفت ای محمد صاحب اختیار اموال من باشی و هر قدر که میخواهی ببری
برای تجارت صاحب اختیار فرمودید مرا الفرض شام در قطار است خدیجه تمام غلامان خود را بدست
محمد امین داد بگذارم از آنکه در این سفر هم معجزه از حضرت بظهور رسید ابو جهل حسد ورزید
الکریم که در مکه معظمه تمام مردم بر رسالت خواهند گرفت نتوانست در سفر زیان بوجود مبارش
ببرند ناامید اتفاقی طور مخفی و صحبت ورزید تا اینکه تمام اهل مکه جمع نمود
برای مصلحت کردن اینکه هیچ نوع نمیتوانند پیغمبر را بقتل برسانند بتوسط شیطان ... شود

شیطان بصورت مرد نجدی وارد مجلس ایشان شد یکی از ایشان گفت بگذارید بشمشیر زهر داده به پشت بام
بروند و پیغمبر را بقتل برسانند شیطان گفت این مصلحت خیلی ضعیف است یکی دیگر گفت خوب است
او را به یک شتر بی ضابطه سوار نمائیم و پاهای او را زیر شکم شتر بسته به بیابانها رها کنیم برود تا در جا
بقتل برسد شیطان گفت این از اول ضعیف تر است یکی گفت او را حبس نمائیم تا بمیرد شیطان قبول نکرد گفت ای مردم من مصلحت شما میگویم این از همه بهتر است از هر قبیله
یک نفر بیاید که شمشیر بر دارد در میان رختخواب قطعه قطعه نمایند آن وقت بنی هاشم
نمیتوانند با تمام قبایل عرب جنگ کنند و با ایشان مجادله و مقاتله کنند تمام اهل مکه قبول کردند
جبرئیل نازل شد پیغمبر را سوال حضرت سلام پیغمبر را گفت که اهل مدینه ... امیر المؤمنین
علی را در جای خود خوابانید حضرت از مکه بیرون تشریف برد ... با حیله خدا فرمود
عرض کرد ... آیة الکرسی ... فرمود ... از مکه بیرون رفت تمام قبایل عرب
آمدند بر سر خانه محمد ابو جهل ... اهل عیال محمد ... بیفتند از اینجهت
جهت ... اشقیا ... در شام خراب ... اهل بیت پیغمبر را
عوض از آنکه ... میکردند حتی در مجلس یزید و قتله یزید
دید طفل صغیره دست خود ... در مجلس ... یزید تا الحج

جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان   اگر زخم زبان کند بهرو   زخم شمشیر جان ستان نکند یعنی است
زخم شمشیر بهبود از بری است   و جراحات لسان از بهبودی نیست الی یوم القیامه و تیکه اهل الله را دارد شهر [illegible] مکیند به مردی اله
چگونه قصه بیان چیزی را گرفت عرض کرد الحمدلله که شما را تیغید در میان مردم شیخ کرد [illegible] را تیغ [illegible] را [illegible] اگر کرد
شهر [illegible] دیار [illegible] فرمود اگر قرآن خوانده عرض کرد بلی [illegible] فرمود آیا آیه را خوانده انما غنمتم من شیء فلله و رسوله
ولذی القربی والیتامی عرض کرد بلی خوانده ام فرمود آیه را خوانده [illegible] الحکم [illegible] عرض کرد بلی خوانده ام [illegible]
و رسوله ولذی القربی را خوانده عرض کرد [illegible] شهر [illegible] فرمود [illegible]
شنیده [illegible] کرده [illegible] توبه [illegible] توبه او قبول شد

فی المرثیه

در قتلگه سکینه چو نعش پدر بدید   زد بر سر و دست و بسر و جامه بکف درید
با زخمهای سینه شه چون نظاره کرد   بی اختیار صیحه زد و موی خود کشید
انگه خوش بود نعش از [illegible]   زلفین خود موی خوار از خون [illegible]
گفت ای غریب بیکس و بی یار و ام ایده   [illegible] روز و شب [illegible] ام ایده
بابا کدام ظالم از کین سر برید   در خاک و خون کدام ستمگر تنت کشید
بابا کدام ظالم بی رحم کرده جفا   [illegible] کردن [illegible] جفا

[illegible] خطیه تو [illegible] خطیادم زنند   سلکه تو [illegible] زنند ما همه [illegible]
[illegible] چند تو سایه [illegible] آفتاب [illegible]
ما همه جسمیم بیا جان ما باش [illegible] آن نقش [illegible] در [illegible] ام شد

روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که در مقابل خانهٔ کعبه ایستاده بودم دیدم عربی پای کعبه خانه ندا را
گرفته عرض میکند ای خداوند من چهار هزار [illegible] از آتش جهنم [illegible] از تو میخواهم که بدن مرا بر آتش جهنم حرام
گردانی شب دیگر دیدم [illegible] عربی را مثل شب گذشته عرض میکرد [illegible] واجب گردان بر
من بهشت را شب سیم متوجه [illegible] دیدم عربی را عرض میکند الهی معبودا چهار صد
دینار [illegible] عنایت کن نزدیک رفتم گفتم ای عرب در شب گذشته را طلب بیزاری از آتش
و واجب بودن بهشت را از خدا میخواستی و امشب چهار صد دینار از خدا میخواهی [illegible]
دینار و بیزاری از آتش و وجوب بهشت [illegible] ایشان با یکدیگر متفاوت [illegible]
[illegible] چهار صد دینار را از برای [illegible] میخواهم آن عرب گفت من از پس دیگر خواستم تو [illegible]
[illegible] آن عرب عرض کرد [illegible] فرمود منم علی ابن ابوطالب [illegible] که
عرب [illegible] دست [illegible] دامن [illegible] ای علی ابن ابوطالب [illegible] عرض کرد تمام
مقصود من [illegible] بیزار از آتش بیزار [illegible] دخول در بهشت [illegible]
[illegible] اما چهار صد دینار را [illegible] که
صد دینار [illegible] صد دینار را [illegible] اختیار کنم صد دینار را [illegible] از برای معیشت
[illegible] بگیرم و صد دینار را [illegible] سرمایه [illegible] تا امر معیشت من بگذرد

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین فرمود الآن چیزی در دست ندارم بیا به مدینه آنچه مقصود شما باشد برآورده خواهم نمود
حضرت مراجعت بمدینه [illegible] بعد از چندی [illegible] آن عرب وارد مدینه شد سراغ منزل علی علیه السلام [illegible]
[illegible] کوچه درمیان اطفال تشریف داشته فرمود [illegible] منزل [illegible] عرب عرض کرد منزل علی را [illegible]
درب منزل [illegible] رسید عرض نمود [illegible] آمده عرض [illegible] که [illegible] علی [illegible]
[illegible] فرمود حضرت سلمان را خواسته فرمود برو همون نخلستان را که [illegible]
در معرض بیع [illegible] سلمان [illegible] نخلستان فروخت [illegible] هزار دینار چهار صد دینار را بعرب داد و باقی را تمام
ایتام و مساکین و فقرا که در میان مدینه بودند همه آمدند [illegible] این [illegible] هزار دینار را بفقرا قسمت نمود از جای خود حرکت

که زهرا ای تو ز غصه بیمار شدی یتیم های عالم گرفتار شد ایلیش بود زینب با حسن طفلش با این حالت صبی
زهره بود شکسته از ناله بود دم مرگ حسین سالها بود فاطمه اطهر رو بشر افتاده علی را این بر علی حاجی
بود از عزا اطفال هر ایر بتا رت حق و حسینم را مبارک خواطر اتهار ابر نماز مبارا دل انها را شکسته
ای دوست کی قرار اندر من آنچه خواهم نه شفیعه روز جزا در دعای بیا بر شفاعت میکند
از دوست است پدرش علی جان حضرت بدست خودم غسل بده و کفنش تا و شب هرا و قبر بده
بابا آنچه زهرا جان بود سلطه اینکه راضی نیستم که آنکه در حقم ظلم کرده اند و حقم را غصب کردند
جنازه نماز بخوانند و تشییع جنازه مرا بینا بکند حسنکها با ما هر عالم و بابا حقی تمام میکنند
پیغمبر حقم و حسینم را از خانه بیرون ببرید لا زاده ها را از حجره طاهره خارج بنمایید زهرا
دار وصیتش را و وداع بینا ببرید صدای تعزیه علی بلند شد خبر به لا زاده جدید میدهند
گریبان دریده و عمامه ها از گوش می آیند بالا نعش حضرت را روی مادر انداختند علی
الوداع وصیت ای زهرا بلند شد یکی بگوید حق و یکی بگیرد حتی گریه کردند لا زاده
شاید زبان حال حق و حسین این باشد مادر جان زهرا زمانی که قبر تو حاضر کنند و میت تازه شد پارهٔ
شده مسدود و بر ما راه چاره دیگر تا نبست بر ما زنده ماند چه شد مادر تو را از مهر با تو
حتی ما بکند بلند شعر بر کرد حق از ناله عالم را خبر کرد روان از دیده خون تا به جگر کرد دیگر ما را
ز آخر تولد آن و بیایم بیتیمان تو و بیا آشیانم قبر تو بیعت ای ما هم دیگر تا نیست بر ما زنده ای که ما
امیر المؤمنین حسن و حسین را از نعش مادر جدا نماید زهرا را غسل داده کفن کرده و نماز خوانده شب دفن نماید
بعد از اینکه دفن نمود علی علیه السلام در دعا میکند روی قبر زهرا بیا تا کمال علم این باشد بالا قبر زهرا
قوا زهرا شدی در خاک پنهان علوم مرد خواب این بیابان شدی آه از فلق فراوان حبیبی حانه عین و جسمی
تکرمن مرد روز زینت را تو ای زینت سخت قبر را بیعت انت امیر المؤمنین را جیبه
حیف ای زینت نور اشتقه حالی حق دار و فغان در خوار و حال جبینه انتهر رحم تو فارغ از زعد
جیبه عائب عن عینی و جسمی و عن قلبی حبیبی لا تغیب
السلام

السلام على السيدة الجليلة الجميلة البتول العذراء الصديقة الكبرى الانسية الحوراء
فاطمة الزهراء صلوات الله عليها وعلى ابيها وبعلها وبنوها چه زهرا از غصه بیمار شد
یتیمهای عالم گرفتار شد اینش بود زینب با حسن طفلش با این حالت زهرا
زهرای شکسته در ناله بود دم مرگ حسین سالها بود خدایا تو آخر عالم کولا ز سیلی سده
روی زهرای سیاه بود در دهان ولت انداخت اینها بیا اینقدر رنج از بعد از پدر علی الطهور زنده ماند
یک روز گریه میکرد بر پدر بابا سه روز بعد از وفات پدرش آمدند در خانه آتش زدند
و محسنش را سقط کرد از دل با زینب لا به درد آوردند امان از آن وقت که جمع کردند علی البیت الذی
لم یجتمع لولاه شمل الدين والله اخلين على البتول ببيتها والمستقطين لها اعني
حسنين والقاعدين امامهم بنجادهم والطهر تدعو خلفهم برنين
آمدند در خانه آتش جمع شدند آن حرامزاده آمد صدا زد بگو علی از خانه بیرون بیاید فاطمه آمد در خانه
فرمود ای حرامزاده دیروز پدرم از دنیا رفته بگذار آسوده باشیم صدا از فاطمه این حرفهای
زنانه را بگذار بگو علی بیاید آن حرامزاده صدا زد بر دید حیمه بیاورید تا آتش از خانه برآید
بیاییم آنها بزنم آتش را با آتشیانه مرغ نمیزنند کیرم خانه خانه آل عبا نبود و قبیله زنیم لو حمله

الحرامزاده چنان للکدی برای دریتیم نوحه نو که فاطمه صدا او وا ابتا یا رسول الله فتارعش ملو علی کم قرمو
قضه مولاکی مولاکی در بیان فاطمه لا و قتیله قصه آیده در محصنش سقط شده الحرامزاده آتش
بدرخانه زهرا اطهر نو بسی حرمت نبود الحرامزاده چهار حسین را آتش بزنند عذاب قیامت او قسمت شد که ابن سعد صدا او
هر و هر خیام حسین را آتش بزنند تمام لشکریها خیام حرم آمدند خیمه ها را آتش زدند این اطفال تمام رو بیابان نهادند
شنید الا [illegible] که راوی سؤال میکند چه [illegible] زنها فرار میکنند فرمود ای مرد بیمار در میان خیمه دارم [illegible]

توکیستی که برقی بهر وطنی … که هم در انجمن هم برون ز انجمنی … گهی بمعرض حکم در حاکم عدل

گهی بمعرض جنید و صف شکنی … به صدق اکبر دهر ارکیستی … که در نظر تو [illegible] و جسم نیز دانی

نه در جهان ستاده نه خاک از جهان کاشتی … نه در حیات و لیکن حیات جان تنی … تعیین مثل محمد بسوی مثل علی

بحسن و خلق چه قانون خلقت حسنی … محمدی نه علی نه حسن نه تو کی … که گشته کلشن رو [illegible] حسینی

تو آن حسین غریبی [illegible] توراه … جهان مرحله کعبی بکهنه پیرهنی … تو آن حسین غریبی که وقت جان دادن

کنار آب روانت نظر [illegible] … تو آن حسین غریبی که روی خاکستر … نهاده اند سرا ملکه [illegible]

تو آن حسین غریبی [illegible] لعل لبت … یزید چوب بکف با چه جرمش لب و دامن [illegible]

روی عن زین العابدین [illegible] قال لما اتی برأس الحسین الی یزید کان یتخذ مجالس الشرب
و یاتی برأس الحسین فرمود امام زین العابدین [illegible] وقتیکه سر مطهر پدر بزرگوار مرا در مجلس یزید
ملعون آوردند اسباب شراب حاضر بود در مجلس ملعون یکی از اهل روم که رسول پادشاه بود از بزرگان و اشراف
روم بود پرسید از یزید ابن معاویه این سر مطهر از کیست یزید جواب داد که فایده از این سؤال از برای تو چیست
آن شخص رومی گفت هر وقت بر گردم بولایت روم از من سؤال خواهند نمود از اوضاع و ترتیبات این ولایت
درست دارم قصه این سر را [illegible] و ما مشارکت در این عیش داشته باشم فقال الیزید لله هذا رأس الحسین
ابن علی ابن ابی طالب فقال الرومی و من امه گفت یزید فاطمه بنت رسول الله فقال النصرانی
اف لک و لدینک ای یزید دین من بهتر است از دین تو بواسطه آنکه من از خویشان داود هستم که
پیغمبر بود و چندین پدر فاصله است چندین دور گذشته با همه این تمام نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک
قدم مرا بچشم خود میکشند بجهت تبرک [illegible] بواسطه من از اولاد داودم و تو میکشی پسر دختر
پیغمبر خود را و حال آنکه فاصله بین شما و بین پیغمبر یک مادر است پس تو دیگر دینی [illegible] کدام مذهب
کدام دین مثل دین تو است یزید [illegible] که این حال را از او مشاهده نمود گفت [illegible]

نفرها الآن بقیلت میر سالم فرمود ای ملعون مرا از پیش بتیت تو اسطه اینکه من در خواب پیغمبر
شتر را بظاهر دیدم فرمود ای نفرانی حاجت نیست سر مطهر سید الشهدا آرا سینه جسیا نبیند و نو سید
تا اینکه گشته شد غوغا و شور و شر از تمام مجلس بلند شد محو الشهید بر یزید شوریدند شدودل را
امر باذان گفتن نمود مخلق گفت اشهد ان لا اله الا الله امام زین العابدین سید
الساجدین فرمود انا اشهد ان لا اله الا الله مؤذن گفت اشهد ان محمد رسول الله حضرت
مقدم با یزید گفت
فرمود ای یزید این محمد جد من است یا جد تو گفت جد تو ملعون
خطیب را امر کرد رفت روی منبر سب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و حسین ابن
علی را نمود زین العابدین سید الساجدین حرکت کرد فرمود ای یزید مرا اذن بده بروم منبر راضی
شد تمام مجلس گفتند ای یزید خواهش از تو داریم امر نما بشد برود منبر رفت منبر فرمود یا معاشر
الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی انا علی ابن
الحسین ابن علی ابن ابی طالب انا ابن من طاف وسعی انا ابن زمزم والصفا انا ابن
مکه ومنی مختصر طور فرمود تا رسید باینجا که گفت انا ابن محمد المصطفی انا ابن
علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهرا انا ابن خدیجة الکبری انا ابن محزوز الرأس
من القفا انا ابن العطشان حتی قضی چه وقت زن صحبت تشنه بهلاکت رسید

همون زمانیکه بهلم زینب پشت میکرد دیدم هوا تیره و تار رهاها مخالف وزید کرفته
مرا کینه خدمت بیمار کربلا عرض میکند فرزند برادر چرا قرص آفتاب گرفته و هوا انقدر متقلب گردید
سید سجاد فرمود عمه جان زینب دامن خیمه را بالا بزن و مرا حرکت داده ببینم چه خبر است عمه امر
دامن خیمه را بالا میزند بیمار کربلا را میایستانه اشترک همه حرکت میدهد مختصر که طرف قتلگاه نظر میکنم
میفرماید عمه جان بروید چادر اسیری بسر بیندازید اسیر شدید یعنی عمه جان اینقدر بدان بابای
حسین ابن علی را شهید کردند عمه

خون حلقی جو شرزند هر صباح وشام تا حجه خدا کند درجهان قیام از لوث کفر پاک کند عرصه جهان آدم گرام حق کشد
تیغ انتقام ای صاحب فتح فرجی دین بیا درفت ایمان رمید و کفر با سلام گشت رام هرجا که بود فعل حرامی حلال شد
هرجا که بشرع بود حلال شده حرام نه غیرت و حمیت ونه مهر ونه وفا جز خدعه و فریب که در خاص گشته عام باقی نمانده
از اثر شرع مصطفی نه دین ونه فتوت نه شرع ونه امام آری ز رسم دین و دیانت همین یکی مانده بجا عزای شهنشاه
تشنه کام گر این نبود وای بر احوال عالمی ور این نبود جهان سر بسر تمام اکنون لدا گوش و بیا زار دل حق
چون موسم بهار که می بارد از غمام و احسرتا از تن صدچاک صد دریغ زان سینه دکلو که مشبک شد از سهام

دز اهل بیت بیکس و زارش که دربدر	از کربلا بکوفه از کوفه تا بشام
سرها شکسته سینه خسته ز دست ظلم	بازو بسته از ستم کینهٔ لئام
نه دید همیچ یکی پناه حرم شود	نه بود حیدری که کشد ازو انتقام
سوزد ز برق تیغ جهانرا چه کهنه تیغ	آرد بکف قدرت خو کفر از نام

تیغ جهانرا چه کهنه تیغ آید کف قدرت خو کفر از علم

حسن حسین حسن حسن

علی اکبر علی اکبر

شیخ صدوق ره وعلیه الرحمة در کتاب هدایت فرموده فرق بین الاسلام والایمان آنستکه اسلام اقرار بشهادتین است والایمان اقرار بزبان وعقد بقلب وعمل بجوارح است وان الایمان چیزی هست که زیاد میشود بعمل وناقص میشود بترک عمل مثل مسلم ومؤمن مثل کعبه ومسجد است هرجا کعبه باشد مسجد هست هرجا مسجد شد لازم نیست کعبه هم باشد اینست هرجا مؤمن وجود پیدا میشد مسلم هست چنین نیست هرجا مسلم باشد مؤمن هم باشد والایمان شخص مکلف بر سه قسم است یا تقلیدیست یا استدلالیست یا تحقیقی است اما تحقیقی اینست که فوق استدلال باشد تعبیر از ان بقلب وروح میشود هر کس باین مقام رسید احتیاج بامتداد زمان ندارد بلکه احتیاج بمکان ومسافت ندارد واین مقام نهایت ندارد اما ایمان استدلالی اینست از مصنوع پی بصانع ببرد واز اثر پی بمؤثر ببرد اینست از حضرت صادق سؤال کردند که ما الدلیل علی صانع العالم انحضرت بیضهٔ مرغی را طلبیدند ودر کف دست گذاشتند وفرمودند حصار اینست املس و لغزنده وهیچ فرجه وشکافی ندارد ودر میان آن مثل نقرهٔ مایعه وطلای مایعست بعد از ان طاوس وغراب ودنبه دگر کسی وعصفور از میان آن بیرون میآید پس دانستم خالقی هست که این ها را در میان این آورد واین اطوار ایجاد میفرمود اما ایمان تقلیدی این است باندک تشکیک یا طمع زایل میشود اگر قبل از

قبل از حضور موت زایل نشود در وقت مرگ بوسوسهٔ شیاطین در معرض تزلزل بخصوص اگر آن را
بتقوای آبیاری نکرده باشد مثل بوتهٔ گیاهی که بر روی زمین پرویده و ریشهٔ در زمین محکم ندوانیده که باندک
بادی که بوزد از جای کنده میشود مثل ایمان عمرو و شمر و اهل کوفه که اول اکثر ایشان به حضرت سید الشهدا
ارواحنا له الفداه نوشتند که انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک
علی الحق ای آقا و مولای ما مارا امام و پیشوائی نیست بیا بسوی ما شاید خداوند ما را بسبب تو بر حق
جمع فرماید و همون اشخاص مانند شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج زبیدی و غیرهم که در کربلا
رؤسای لشکر عمر سعد بودند و موکل بر آب فرات بودند و میگفتند باهل کوفه برای خوش آمد ابن زیاد لعنهم الله
که شک نکنید در آنکه قتال حسین علیه السلام حلالست و خوشی مباهات اینها که چنین بودند که در نامهای خود بآن حضرت
نوشته بودند صحرا است سبز و میوه بر اشجار و فصل خوش تعجیل کن بآمدن ای سید جلیل ما با بنی امیه
نداریم جز نزاع گر مرد و زن شویم بتیغ ستم قتیل تا آنکه بروایت لهوف ششصد نامه در یک روز
و در دو نوبتهای متفرقه دوازده هزار نامه جمع شد چهل هزار از اهل کوفه بودند که بر خود قرار دادند
که محاربه کنند همراه که با حضرت امام حسین علیه السلام محاربه کند و صلح باشند با هر کس که با آن حضرت صلح باشد
و نوشتند بآن حضرت که ما صد هزاریم با تو بیعت داریم آن وقت آن بزرگوار از ایشان قبول فرمود

قال

قال الصدوق فی ثواب الاعمال قال رسول الله من مات یشهد ان لا اله الا الله دخل الجنة و من مات
یشرک بالله دخل النار و شیخ صدوق رحمة الله علیه در خصال [illegible] روایت نموده که کسیکه بمیرد و شهادت
لا اله الا الله بگوید [illegible] ملکی [illegible] حق در [illegible]
نکند ترک قرار [illegible] ازبرای [illegible] [illegible] در [illegible] رسول خدا
لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم الذنوب جمیعا فقالوا یا رسول الله فمن قال فی صحته
فقال ذاک اهدم و اهدم [illegible] لا اله الا الله [illegible] مونس است ازبرای شخص مؤمن
در زندگی و در مردن تا روز قیامت [illegible] سبب ثبات [illegible] لا اله الا الله [illegible]
عرضا کم قال قال رسول الله ثمن الجنة لا اله الا الله [illegible]
خریدن بهشت بکفایت لا اله الا الله [illegible] شخص [illegible]
[illegible] با الله [illegible] رحمت [illegible] خریدیم [illegible]
حال [illegible] بهشت بکفایت لا اله الا الله [illegible] قال النبی صلی الله علیه و آله قال لا اله
الا الله غرست له شجرة فی الجنة من یاقوتة حمراء منبتها فی مسک ابیض احلی من العسل و اشد
بیاضا من الثلج و اطیب ریحا من المسک فیها امثال ثدی الابکار تعلو عن
سبعین حلة کسیکه بگوید کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را خداوند تبارک و تعالی در عوض این کلمه ازبرای
او غرس میکند درختی در میان بهشت از یاقوت احمر و [illegible] آن درخت را از مشک سفید [illegible]
شیرین تر از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک میوه های آن درخت مثل پستان زنان [illegible]
[illegible] خداوند عالم ازبرای شخص این کلمه را بر زبان جاری کرده باشد [illegible]
[illegible] در ازای این کلمهٔ لا اله الا الله [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] ازبرای او [illegible]
[illegible] بشرط لا اله الا الله کفایت محبت محمد و آل محمد [illegible]

کرا محبت را در دل داشته و الم از اهل بیت است اگر محبت محمد و آل محمد نباشد بدون شک و
خدا حافظ با هر تشریف حبیب دنیا آتش جهنم میرود این که تنها کشته فرزند دخت پیغمبر محمد را
چه وقت این امر وقوع یافت همون زمانیکه خود حضرت سید الشهداء است میفرماید شمر ملعون
او یعنی از روی کینه در این مقام از تن جدا کنی تا شوم منکام آخر یکه همی در ذکر یا حسین

یا علم بابا تو بنگر از نجف سوی غریبت — کو ببیند حیدر کجاست برگ آمده دست و بازو
مادر از زهرا کی تا تشنه لب بنگر حسینت — تا به بیند این حسینم با سر و اشته بر زانو
مادر زینب شنید و حست آوازه اخویش — دید خواهر را برنش نبود کا ترا حیدر بانو
بی علم زینب هر آینه با لیت برادر رحیم برادر شمر روی سینه ات خنجر بدست زینب طاقت نیاورد
خود شمر را روی نغمه برادر است حسین برادر جان برادرم ای بینا که یکی با و بر برادرم
حیف است خون حلق تو را کریز ند بر زمین — یکبه تو را جان در طشت پیه و رم

بسم الله الرحمن الرحیم قال رسول الله صلی الله علیه وآله خیر العبادة فی الدنیا قول لا اله الا الله و [illegible]
بهترین عبادت کردن در دنیا گفتن لا اله الا الله است بواسطه اینکه این کلمه ثابت و محقق صحیح و حق است
حضرت حق و هو رحیم یعنی کلمه شرک از ایزد متعال قال ابو حمزة الثمالی سمعت عن ابا جعفر علیه السلام
یقول ما من شیء اعظم ثوابا من شهادة ان لا اله الا الله لان الله تعالی لا یعدله شیء ولا یشرکه فی الامر احد
فرمود ابو حمزه ثمالی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام فرمود بزرگتر و بالاتر و بهتر از این کلمه نیست ثواب
در دنیا و آخرت بجهت اینکه این کلمه خدا را نظیر و معادل چیزی قرار نداده و شرکت نمی دهد
کسی را در امورات الهی اینست که هر کسیکه لا اله الا الله بگوید محو میکند خداوند تبارک و تعالی
آنچه در صحیفه عمل او نوشته شده از بدی و معصیت و خلاف کاری تا که بخواهند نوشته اینکه
توبه کند و باز گشت نماید و عمل صالح بجا آورد انوقت ان عمل صالح و خوب را مینویسند

قاله

قال ابو عبد الله من قال لا اله الا الله مائة مرة کان افضل الناس یعنی فرمود هر کسیکه تکیه
کند بر فراش خود صد مرتبه این کلمه را بگوید بنا میکند خداوند عالم از برای او عمارت عالی در
میان بهشت کسیکه استغفار نماید وقتیکه تکیه کرده و میخواهد بخوابد صد مرتبه میریزد گناهان
او را چنانچه میریزد برگ از درختان ای عزیزان خودم تمام اینها معلوم و معین است شرایطی است
آنها واقع امر مضمون فی بیشتر حضرت رضا است در فرمود قال الله تعالی کلمة لا اله الا الله
حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی فرمود ذالک لاهل البیت بود بشروطها و انا من شروطها
الی یعنی طور است باید با شرایط باشد والا اگر بگوید هزار سال در دنیا عمر کند و تمام اوقات
ذکر شغل لا اله الا الله باشد شبها را عبادت نماید روزها را روزه بگیرد محبت محمد و آل محمد را در
دل نداشته باشد ثمر از اهل جهنم است [illegible] تمام ماها عرض کنیم یا حق الائمه ان الامام
متم چرا این امر برای وقوع یافت مگر حق فرزند پیغمبر نبود عوض آنکه احترامش کنند
اشقیا تیر و نیزه و خنجر بر بدن مبارکش قطعه قطعه پاره روی خاک گرم گریه با خدا [illegible]
ز جد اکبر [illegible] کمر برادر [illegible] انجیهم بیکر زینب [illegible] ندارم عمر یک زینب لیلی
بزیر خنجر شمر لعین غریب و خوار و بی یار و خیمه بی کفر زینب [illegible] اغثنی یا غیاث المستغیثین
اگر سوز دل [illegible] ذکر شمر از قفا [illegible] اغثنی یا غیاث المتقین
[illegible] اغثنی یا غیاث المستغیثین

بسم الله الرحمن الرحیم قال رسول الله صلی الله علیه وآله جاء الفقراء الی النبی فقالوا یا رسول الله ان للاغنیاء ما
یعتقون و لیس لنا و لهم ما یحجون ولیس لنا و لهم ما یتصدقون و لیس لنا و لهم
ما یجاهدون به و لیس لنا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله من کبر الله مائة مرة کان افضل من عتق مائة
رقبة و من سبح الله مائة مرة کان افضل من سیاق مائة بدنة و من حمد الله مائة مرة کان افضل من حملان
مائة فرس فی سبیل الله بسرجها و لجمها و رکبها فرمود حضرت رسالت پناه آمدند فقراء و مساکین
شکایت کردند از بی چیزی اغنیاء صدقه میدهند در راه خدا و بنده آزاد میکنند و انفاق میکنند

وجهاد مینمایند و ریباب جهاد در راه خدا را مهیا میکنند ما که هیچ کدام را قدرت نداریم تکلیف

ما فقرا چه چیست چاره چیست برای ما که بفرمایید فرمود رسول خدا که صد مرتبه تکبیر بگوید بهتر است

از آزاد کردن صد نفر بنده است در راه خدا و صد مرتبه تسبیح بگوید خدا را بهتر است از قربانی

کردن صد گوسفند است در راه خدا و صد مرتبه حمد بگوید و تحمید حضرت حق نماید بهتر است از آنکه

صد نفر سوار تا یدیا رکاب وزین و لجام در راه خدا بفرستد جهت جهاد فی سبیل الله قال رسول الله

من قال سبحان الله غرس الله له شجرة فی الجنة و من قال الحمد لله غرس الله له بها شجرة فی الجنة و من قال

لا اله الا الله ایضا کذالک و من قال الله اکبر غرس الله له بها شجرة فی الجنة فقال رجل من قریش

یا رسول الله ان شجرنا لکثیر قال نعم و لکن ان ترسلوا علیها نیرانا فتحرقوها و ذالک ان الله عزوجل

یقول یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم فرمود رسول خدا

که هرکه تسبیح بگوید خدا را غرس میشود از برای او در بهشت یک درخت همین طور حمد بگوید یا لا اله الا الله بگوید

همین طور تکبیر بگوید خدا را ایضا میکارد خدا در بهشت درختی از برای او گویند مردی از قریش حرکت

کرد و عرض نمود یا رسول الله پس ما که درخت زیادی داریم در جنان بهشت فرمود الیته داریم اما اگر

معصیت نکنید و خدا که از شما خدا نکند آتش شعله ور شد که درخت های شما را بسوزاند

تمت تمت تمت خط حمار

وارثین شد ۱۳۷۶